

سورة الاحقاف

رسول الله

ویژه اهل سنت

سورة الاحقاف

دکتر محمد ابراهیم سعیدی اردوبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محبوب ترین انسان

دکتر محمد ابراهیم ساعدی رودی

خوانندگان عزیز! به خاطر تداوم تالیف و ترجمه‌ی چنین کتاب‌هایی، در صورت پسند و توانایی معادل یک دلار به شماره کارت زیر پرداخت نمایید:

۶۰۳۷۹۹۷۱۵۰۶۰۳۰۹۱ بانک ملی به نام محمد ابراهیم ساعدی رودی

ساعدي، محمد ابراهيم، ۱۳۴۹.
محبوب ترين انسان / محمد ابراهيم ساعدي
رودي.

مشهد: حافظ ابرو، ۱۳۹۳
: ۳۵۰ص.

۵- ۷۳- ۵۸۳۷- ۶۰۰- ۹۷۸.
فهيلا.

محمد پيامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت ۱۱.
۱۳۹۳- ۲ م ۳/س/ب/۹/ BP۲۲/۹

۲۹۷/۹۳
۳۷۲۵۸۰۱:

سر شناسه
عنوان و پديد آورنده

مشخصات نشر
مشخصات ظاهري

شابک

وضعيت فهرست نویسی
موضوع

ردهبندی کنگره

ردهبندی ديویی

شماره کتابشناسی ملی

محبوب ترين انسان

دکتر محمد ابراهيم ساعدي رودي

ناشر: حافظ ابرو

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۵

تیراژ: ۲۰۰۰

قيمت: ۱۱۰۰۰ تومان

صفحه: رقیعی ۳۵۰

چاپ: دقت

شابک: ۵- ۷۳- ۵۸۳۷- ۶۰۰- ۹۷۸

مرکز پخش:

تایباد - خیابان جامی غربی - کتابفروشی سنت

تلفن: ۵۴۵۳۵۳۱۰ - ۵۱

همراه: ۰۹۱۵۱۲۶۱۳۹۹

انتشارات حافظ ابرو

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۴
تقدیم	۷
مقدمه	۹
فصل اول	۱۴
شناخت پیامبر ﷺ	۱۴
اهمیت شناخت پیامبر ﷺ	۱۵
پیامبرت را بشناس:	۱۵
دیگران شناختند و تو نشناختی؟!	۲۰
شناخت و عناد	۲۷
مانند فرزندانشان او را می‌شناسند!	۲۷
چرا با وجود شناخت به کفر و عناد رو می‌آورند؟	۲۹
دشمنی با او تا وقتی زنده باشم!	۳۱
فصل دوم	۳۸
پیامبر اخلاق	۳۸
تکمیل کننده‌ی ارزش‌های اخلاقی	۳۹
توحید و یکتاپرستی و رد شرک وظیفه‌ی درجه اول پیامبران:	۳۹
وظیفه‌ی درجه دوم پیامبران متفاوت است:	۳۹
محمد ﷺ و تکمیل ارزش‌های اخلاقی:	۴۳
محمد ﷺ و اخلاق او گواه ما و ما و اخلاق ما گواه مردم	۴۹
خواهش می‌کنم این آیه را با دقت بخوان:	۴۹
آیه‌ی وسطیت به بیان وظیفه‌ی ما و رسول الله ﷺ می‌پردازد:	۴۹
اخلاق پیامبر ﷺ دلیل نبوت پیامبر ﷺ	۵۱
خدیجه و استدلال به اخلاق پیامبر ﷺ برای صدق نبوت وی:	۵۱
هرقل و استدلال او به اخلاق پیامبر ﷺ برای تصدیق نبوت وی:	۵۳
از تصدیق گریختند، ولی صادق را تکذیب نکردند:	۵۷
فصل سوم	۶۲

- زیر نظر و مورد توجه خداوند ۶۲
- «فَأَنْتَ يَا عِزُّنَا» ۶۳
- منظور از «فَأَنْتَ يَا عِزُّنَا» چیست؟ ۶۳
- مواردی از مراقبت و نظارت خدا نسبت به سرور ما محمد ﷺ ۶۶
- تزکیه‌ی او ۷۹
- تزکیه‌ی تمام اعضا و جوارح او: ۷۹
- آمزش او: ۸۰
- شرح صدر و برداشتن بار او: ۸۱
- إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۸۴
- معنی و مفهوم کوثر: ۸۴
- برخی از مصادیق کوثر: ۸۵
- فصل چهارم** ۱۱۰
- اخلاق عظیم** ۱۱۰
- بر فراز قله‌ی اخلاق عظیم ۱۱۱
- جایگاه کلمه‌ی «عَلَى» در آیه‌ی «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» ۱۱۱
- قرآن زنده‌ای که بر روی زمین راه می‌رفت! ۱۱۱
- عظمت اخلاقی شامل و فراگیر! ۱۱۴
- تمام صفات او زیبا، شگفت‌انگیز و عبرت آموز هستند: ۱۱۴
- عظمت در تمام صفات اخلاقی: ۱۱۵
- فصل پنجم** ۲۲۱
- عشق و علاقه به رسول الله ﷺ** ۲۲۱
- جایگاه عشق و محبت پیامبر ﷺ در اسلام ۲۲۲
- از همه بیشتر: ۲۲۲
- از خودت هم بیشتر! ۲۲۶
- چرا باید رسول الله ﷺ را از خودمان هم بیشتر دوست داشته باشیم؟ ۲۲۸
- سلف صالح و پیامبر ﷺ ۲۳۹
- تصاویری از عشق و محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ: ۲۳۹
- تصاویری از عشق و محبت تابعین و بزرگان امت نسب به رسول الله ﷺ: ۲۵۶
- فصل ششم** ۲۶۷

- برخی از راه‌های رسیدن به عشق و محبت رسول الله ﷺ ۲۶۷
- دعا ۲۶۸
- پس چه باید کرد؟ ۲۶۸
- عشق و محبت اکتسابی هم می‌تواند باشد: ۲۶۸
- دعا کوتاه‌ترین راه است: ۲۷۱
- ۲ - شناخت: ۲۷۳
- آیا شناخت شکل و شمایل و اوصاف ظاهری لازم است؟ ۲۷۳
- توصیف صورت، شکل، شمایل و اوصاف ظاهری پیامبر ﷺ: ۲۷۴
- ۳- درود و سلام فرستادن بر ایشان: ۲۹۱
- این همه خیر و خوبی! ۲۹۱
- این همه شر و بدی! ۲۹۸
- برخی از صیغه‌های درود: ۳۰۰
- حکم درود و صلاة بر رسول الله ﷺ: ۳۰۱
- ۴- اطاعت و پیروی از رسول الله ﷺ ۳۰۴
- ارتباط میان عشق و محبت از یک سو و اطاعت و پیروی از سوی دیگر: ۳۰۴
- پیروی از سنت‌های رسول الله ﷺ: ۳۰۷
- ۵ - دوست داشتن آن چه تو را به یاد محبوب می‌اندازد ۳۳۰
- دوست داشتن چیزهایی که ما را به یاد محبوب می‌اندازد: ۳۳۰
- دوست داشتن آن چه محبوبمان دوست داشت: ۳۳۲
- دوست داشتن کسانی که محبوبمان دوست داشت: ۳۳۸
- ۶- خلوت کردن با سیرت و زندگی نامه‌ی پیامبر ﷺ ۳۵۳
- خاتمه ۳۵۵
- مصادر و منابع ۳۶۰

تقدیم

تقدیم به بزرگ مرد صحنه‌ی گیتی، صاحب اخلاق عظیم،
قرآن زنده‌ای که بر روی زمین راه می‌رفت، سرور، محبوب،
نور دیدگان، مقتدا و اسوه‌ی زندگی‌ام

محمد رسول الله

صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ

من و پدر و مادر من فدای او.

و تقدیم به شیخ عطیه محمد سعید که با تلنگری من را بر آن
داشت که محبوب، اسوه، الگو و مقتدای خود را پیدا کنم و بر آن شوم
که هر چه بیشتر او را بشناسم.
خداوند به او جزای خیر بدهد و وی را بر راه محبوبش مصطفی
نابت قدم بدارد.

نویسنده

مقدمه

اگر یکی بگوید فلان فیلسوف بیشترین تأثیر را در زندگی من داشت، دیگری بگوید فلان دانشمند مایه‌ی افتخار من است و سومی بگوید فلان مربی الگو و اسوه‌ی من در زندگی است، من می‌گوییم:

من راضی و خشنودم * چون خدای من **الله** است
هم رحیم و رحمان است * هم یگانه و یکتاست
بی‌مثیل و بی‌مانند * بی‌شریک و بی‌همتا است
هم اول و هم آخر * هم ظاهر و ناپیداست
دلسوزتر از مادر * مهربان‌تر از باباست

من راضی و خشنودم * چون دین من **اسلام** است
این دین پسندیده * دور از همه ابهام است
نه تُند و نه کُند است * دین وسط اسلام است

من راضی و خشنودم * چون پیامبر **طاهاست**
آن پیامبر رحمت * روشنگر انسان‌هاست
از مادر و از بابا * محبوب‌تر از آنهاست
بر دیده و در جان است * چون شافع ما فرداست
پیغمبر خاتم اوست * محبوب همه دل‌هاست
احمد و محمد اوست * الگوی مسلمان‌هاست

«رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا وَرَسُولًا»^۱.

(خشنودم از این که الله پروردگار من است، اسلام دین من است و

محمد ﷺ پیامبر من است.)

آری، من راضی و خشنودم از این که الله، که الرحمن الرحیم، ارحم

الراحمین و خیر الراحمین است پروردگارم است.

اسلام که دین رحمت است دین من است.

و محمد که رحمت للعالمین است رسول و نبی من است!

اسوه‌ام، الگویم، مقتدایم، سرورم، رهبرم، محبوبم، نور دیدگان و

مایه‌ی مباحثم، پایان بخش رسولان و خاتم پیغمبران، محمد ﷺ است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ

وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى

آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲.

(خداوندا! بر محمد و آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم

و آل ابراهیم درود فرستادی، قطعاً تو پسندیده و با عظمتی.

خداوندا! به محمد آل محمد برکت عنایت فرما، چنان که بر

ابراهیم و آل ابراهیم برکت عنایت فرمودی، قطعاً که تو پسندیده و با

۱ - از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر فرمود: هر کس راضی باشد از این که خدا پروردگار او، اسلام دین او و محمد پیامبر او است، بهشت بر او واجب می‌شود. صحیح: مسلم، باب بیان ما أعده الله تعالى للمجاهدين في الجنة من الدرجات، شماره‌ی ۳۴۹۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب قول الله تعالى «وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا»، شماره‌ی ۳۱۱۹ و تعدادی دیگر از محدثان از کعب بن عجره رضی الله عنه.

عظمتی.)

این کتاب را قبل از این که با عقل خود بنویسم، با قلب خود نوشتم و در حین نوشتن و بازخوانی اشک‌ها ریختم، پس ای خواننده‌ی گرامی! لطفاً این کتاب را نه یک بار، بلکه چند بار با دقت بخوان تا عشق و محبت سرور و محبوب ما محمد ﷺ بیش از پیش در دلت استوار گردد و فرد شماره یک زندگی تو و خانواده‌ات گردد.

این کتاب شامل یک مقدمه، شش فصل و یک خاتمه است.

مقدمه را اختصاص دادم به بیان حدیث «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا وَرَسُولًا» و توضیحات مختصری درباره‌ی فصول مختلف کتاب.

فصل اول درباره‌ی شناخت پیامبر ﷺ و اهمیت آن است.

فصل دوم با عنوان پیامبر اخلاق است و این که پیامبر محبوب ما ﷺ تکمیل‌کننده‌ی ارزش‌های اخلاقی است.

فصل سوم به این امر می‌پردازد که پیامبر محبوب ما ﷺ زیر نظر و مورد توجه خداوند است.

فصل چهارم با عنوان اخلاق عظیم است و این که رسول الله ﷺ بر فراز قله‌ی اخلاق عظیم قرار دارد.

فصل پنجم به موضوع عشق و علاقه به رسول الله ﷺ می‌پردازد و جایگاه عشق و محبت پیامبر ﷺ در اسلام را بیان می‌کند.

فصل ششم به بیان برخی از راه‌های رسیدن به عشق و محبت رسول الله ﷺ می‌پردازد.

خاتمه پیرامون این که شخص با کسی که دوست دارد حشر می‌شود،

است.

از خواهر محترم حمیده اللهیاری به خاطر ویراستاری این کتاب تشکر می‌کنم. خداوند به ایشان جزای خیر دهد.
هر چه حق و صواب در این بحث کوتاه است از خداست که او را سپاس و ستایش به خاطر آن‌ها.

و هر چه شر و خطا - العیاذ بالله - در آن است از نفس سرکش من است و از شیطان که از آن‌ها ابراز برائت کرده و به خاطر آن‌ها از خدا طلب عفو و مغفرت دارم:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» [البقرة: ۲۸۶].

(پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار، چنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن را نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.)

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» [المؤمنون: ٦٩].
(یا پیامبر خود را نشناخته‌اند لذا به انکار او پرداخته‌اند؟)

فصل اوّل

شناخت پیامبر ﷺ

اهمیت شناخت پیامبر ﷺ

پیامبرت را بشناس

دیگران شناختند و تو نشناختی ! ؟

شناخت و عناد

مانند فرزندانشان او را محاشناسند !

چرا با وجود شناخت به کفر و عناد رو محآورند؟

دشمنی با او تا وقتی زنده باشم !

اهمیت شناخت پیامبر ﷺ

پیامبرت را بشناس:

در سال ۱۳۷۷ هـ ش. از طرف دانشگاه بین‌المللی آفریقا در خارطوم سودان، به مدت بیست روز به اردو رفتیم. رفتن به اردو در دوره‌ی کارشناسی برای هر دانشجو دو بار الزامی بود، تا دانشجویان با فرهنگ سودان آشنا شوند و اسم آن را گذاشته بودند: «القافلة الدعویة».

مقصد، استان دمازین در شرق سودان و مرز اریتره بود. حدود چهل دانشجو (یک اتوبوس) از نزدیک به پانزده کشور بودیم. از ایران، سودان، تاجیکستان، ترکیه، مالزی، اندونزی، سومال، اریتره، تانزانیا، آلمان، اتیوپی و... بسیار مؤثر، پربار و خاطره‌انگیز بود. یکی از خاطرات فراموش‌نشده‌ی من که مرا تکان داد و تأثیر زیادی در زندگی‌ام گذاشت، به نحوی که باعث شد به گونه‌ای دیگر به پیامبرم محمد ﷺ نگاه کنم، بیشتر از پیش او را دوست بدارم، او را بهتر بشناسم و برای شناخت بیشتر او گام بردارم، مفهوم محمد رسول الله ﷺ را بفهمم و... و انگیزه‌ی نوشتن این کتاب شد تا دیگران هم مثل من بهره ببرند، اتفاقی است که در ذیل عنوان می‌کنم.

به خدا قسم هر گاه این خاطره را به یاد می‌آورم دگرگون می‌شوم و برای شیخ عطیه محمد سعید دعا می‌کنم و در همین جا این کتاب را به

ایشان تقدیم می‌کنم و امیدوارم هر جا که هست سالم و تندرست بوده و ذکر خداوند همواره مونس دل، قرین وجود و ورد زبانش باشد و همیشه گام بر گام محبوب خود مصطفی ﷺ نهد.

تعطیلات تابستان بود و ما را در خوابگاه تازه‌ساز دانشگاه «دمازین» اسکان داده بودند. هر روز نماز عصر را در گوشه‌ی حیاط خوابگاه می‌خواندیم و بعد از نماز عده‌ای پای صحبت‌های شیرین شیخ عطیه می‌نشستند و عده‌ای هم همان‌جا مشغول بازی فوتبال می‌شدند. آن روز من به همراه چند نفر دیگر پای صحبت شیخ نشسته بودیم و با اصرار از او خواستیم که خاطرات زندگی‌اش را برای ما تعریف کند. شیخ پس از آن که خود را جا به جا کرد، اشک در چشمانش حلقه زد و گفت:

زمانی که دانشجو بودم خاطرات چند جلدی «گانندی» به زبان انگلیسی را، که در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه خارطوم بود، خواندم. آن قدر شیفته‌اش شده بودم که تا همه‌اش را نخواندم آن را رها نکردم. بعد از آن گانندی شده بود همه چیز من! اسوه‌ام، الگویم، مقتدایم و مرد رؤیاهایم!

اگر از مبارزه صحبت می‌شد از گانندی مثال می‌زدم، اگر از صبر صحبت می‌شد از گانندی مثال می‌زدم، اگر از بردباری صحبت می‌شد از گانندی مثال می‌زدم و... تا این که یک روز بعد از نماز، قرآن را باز کردم و

۱ - ناگفته نماند که بعد از آن من خیلی دنبال خاطرات گانندی گشتم و درباره‌اش مطالعاتی کردم و زمانی که برای آموزش زبان انگلیسی به مالزی رفته بودم فیلم گانندی به زبان انگلیسی را تهیه کردم و بارها آن را تماشا کردم!

اولین آیه‌ای که به چشمم خورد این آیه بود:

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» [المؤمنون: ۶۹].

(یا پیامبر خود را نشناخته‌اند، لذا به انکار او پرداخته‌اند؟)

شیخ افزود: گویی این آیه به من نهیب می‌زد که ای بی‌خبر! بیدار شو. ای راه گم کرده‌ای که دنبال گاندی به راه افتاده‌ای و شیفته‌اش شده‌ای! برگرد. برگرد و پیامبرت را بشناس. برگرد که راه به جایی نمی‌بری و به آب نمی‌رسی و آن‌چه دنبالش هستی سراب است و سراب است و سراب.

شیخ عطیه بعد از تعریف این خاطره، توضیحات زیادی داد، ولی من دیگر هیچ نفهمیدم، چون در درون من غوغایی بر پا بود که هیچ چیزی را متوجه نمی‌شدم.

آری ای مسلمان! چون رسول الله ﷺ را نشناختی دنبال گاندی رفتی، چون رسول الله ﷺ را نشناختی شیفته‌ی مارکس، فروید، درکیم، لنین و دیگران شدی، چون رسول الله ﷺ و مکتبش را نشناختی از مکاتب دیگر پیروی کردی، چون رسول الله ﷺ را نشناختی به هر کس و ناکس چنگ یازیدی و...

ای پسر جوان، آیا می‌دانی چرا یک ستاره‌ی سینما الگوی تو شده است؟

ای دختر جوان، آیا می‌دانی چرا یک بازیگر خارجی یا یک مانکن (نمایش گر مد لباس) الگوی تو شده است؟

آیا تو رسول الله ﷺ را می‌شناسی؟

آیا از سیرتش آگاه هستی؟

چند کتاب، درباره‌ی او خوانده‌ای؟

آیا کتاب پر بار «الرحیق المختوم»^۱ را خوانده‌ای؟

آیا کتاب «الرسول»^۲ سعید حوا را خوانده‌ای؟

آیا کتاب «الگوی هدایت»^۳ دکتر محمد علی صلابی را خوانده‌ای؟

آیا کتاب «الشفاء فی حقوق المصطفی»^۴ قاضی عیاض^۵ را خوانده‌ای؟

آیا کتاب «نبی رحمت»^۶ سید ابوالحسن ندوی را خوانده‌ای؟

۱ - این کتاب یکی از زیباترین کتاب‌هایی است که در سیرت رسول الله ﷺ نوشته شده است. به قلم صفی الرحمن مبارکفوری که تحت عنوان «خورشید نبوت» توسط نشر احسان، «سیرت النبی» توسط انتشارات شیخ الاسلام و «باده‌ی ناب» توسط انتشارات زانکو کردستان به فارسی چاپ شده است.

۲ - این کتاب توسط استاد مصطفی اربابی ترجمه شده و در سال ۸۹ توسط انتشارات حافظ ابرو چاپ شده است.

۳ - این کتاب توسط انتشارات حرمین چاپ شده است.

۴ - علما در مورد این کتاب گویند: «لولا الشفا لما عرف المصطفی ﷺ» (اگر کتاب شفا نبود مصطفی ﷺ شناخته نمی‌شد). قاضی این کتاب را از روی عشق و محبت به رسول الله ﷺ نوشته و به این خاطر شهرتش جهانگیر شده است. ان شاء الله اگر عمری باقی بود به توفیق خدا قصد ترجمه‌ی این کتاب را دارم.

۵ - قاضی ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن موسی بن عیاض یحصبی اندلسی سبتی مالکی. در سال ۴۷۶ ه.ق. متولد و در سال ۵۴۴ ه.ق. وفات کرد. تألیفات زیادی دارد که مهم‌ترین آن‌ها «الشفاء فی حقوق المصطفی» است. (ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ۲۰/۲۱۲ و طبقات الحفاظ، سیوطی، ۴۸۰).

۶ - این کتاب توسط مفتی محمد قاسم قاسمی ترجمه و توسط انتشارات شیخ الإسلام چاپ شده است. همچنین تحت عنوان زندگانی پیامبر اسلام توسط یاسین عبدی ترجمه و توسط انتشارات حافظ ابرو چاپ شده است.

آیا کتاب «نور الیقین»^۱ خضری بک را خوانده‌ای؟

آیا کتاب «پیام آور رحمت»^۲ راغب سیرجانی را خوانده‌ای؟

او رحمتی برای عالمیان است، تو به عنوان یک مسلمان درباره‌ی

رحمتش چه می‌دانی؟

جوان مسلمان سرگذشت هر کس و ناکسی را می‌خواند و شاید هر

شخصیتی را به عنوان الگوی خود انتخاب کند، در حالی که وقتی برای

خواندن سیرت و زندگی‌نامه‌ی پیامبر خود نمی‌گذارد. کسی که خداوند او

را به عنوان اسوه و الگوی نیکوی ما معرفی می‌کند:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [الأحزاب: ۲۱].

(قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست:

برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را فراوان یاد

می‌کند.)

برادر عزیز! خداوند رسول الله ﷺ را به عنوان الگویی خوب و نیکو

معرفی می‌کند تا کسی سراغ الگوهای تقلبی نرود.

ولی افسوس!

هزار افسوس!

۱ - این کتاب توسط مولوی حسین تیموری ترجمه شده و توسط انتشارات حافظ ابرو چاپ شده است.

۲ - این کتاب توسط مولوی حنیف حسین زایی ترجمه شده و توسط انتشارات حافظ ابرو چاپ شده است.

دیگران شناختند و تو شناختی ! ؟

«محمد پیامبری که از نو باید شناخت»

آیا می‌دانی یک رومانیایی تبار به نام «کنستانتین ویرژیل گنورگیو» کتابی نوشته با عنوان «محمد پیامبری که از نو باید شناخت»؟
 او دریافت که باید محمد صلی الله علیه و آله را از نو شناخت، ولی توی مسلمان هنوز هم او را نمی‌شناسی و برای شناختش تلاش نمی‌کنی!
 چرا نشسته‌ای؟ دیگر بس است! برخیز و از همین حالا با خود پیمان ببند که در راه شناخت و پیروی از او گام برداری.

«صد چهره»

در اواخر سال ۷۴ از دوستم آقای احمد قلی ساعدی کتابی با عنوان «صد چهره» برای مطالعه به عاریت گرفتم. نویسنده‌ی کتاب مذکور یک مسیحی به نام «مایکل هارت» هست. او از ابتدای آفرینش انسان تا به امروز، یعنی از زمان آدم تا عصر حاضر صد نفر را که تأثیر به‌سزایی در جهان پیرامون خود گذاشته‌اند انتخاب کرده و درباره‌ی هر یک، کارها و تأثیرات آنان سخن گفته است. جالب است بدانید اولین فردی که انتخاب کرده است محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است.

او درباره‌ی علت انتخاب محمد صلی الله علیه و آله به عنوان اولین فرد گوید:
 «انتخاب محمد به عنوان نخستین فرد از افرادی که بیشترین تأثیر را در بشریت داشته‌اند، شاید برخی از خوانندگان را شگفت‌زده کند و

اعتراض برخی دیگر را بر انگیزد... ولی او تنها انسان در تاریخ است که موفقیت چشم‌گیری در دو عرصه‌ی دینی و دنیوی به دست آورده است.^۱ او محمد ﷺ را به عنوان شخصیت شماره‌ی یک بشریت انتخاب می‌کند که مسیحیان و یهودیان غافلگیر می‌شوند و این را یک اهانت به شمار می‌آورند که یک مسیحی محمد را به عنوان شخصیت شماره یک و عیسی را به عنوان شخصیت شماره‌ی سه و موسی را به عنوان شخصیت شماره‌ی چهل انتخاب کند.

یک سؤال خطرناک!

چرا این آمریکایی با انتخاب محمد ﷺ به عنوان فرد شماره‌ی یک بشریت خشم خوانندگان احتمالی خود را به جان می‌خرد؟ این کتاب ۵۷۲ صفحه‌ای را که ۱۵ دلار قیمت دارد چه کسی خواهد خرید؟

آیا این کتاب را مسلمانان، عرب‌ها، اندونزی‌ها و پاکستانی‌ها خواهند خرید یا مشتریان از میان همان ۲۵۰ میلیون مسیحی و ۶ میلیون یهودی آمریکایی خواهد بود؟^۲

آیا به اندازه‌ی این مسیحی جرأت و شهامت داری که درباره‌ی

۱ - امسال (۱۳۸۹ هـ. ش.) نزد آقای ساعدی رفتم تا این کتاب را از ایشان بگیرم و مطالب بیشتری از آن نقل کنم؛ که متأسفانه خبر داد کتاب‌خانه‌ی شخصی خود را فروخته است، لذا مطالب فوق را با اعتماد به حافظه‌ام نوشته‌ام.

۲ - ر.ک: الرسول الأعظم محمد ﷺ، أحمد دیدات، ترجمه علی عثمان، بازخوانی محمد مختار، ص ۱۵.

پیامبرت تحقیق کنی، او را بشناسی و به عنوان فرد شماره‌ی یک بشریت به جهانیان معرفی کنی؟

راست گفت خداوند متعال آن‌جا که فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [الأحزاب: ۲۱].

(قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست:

برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.)

اولین فردی که تو انتخاب می‌کنی کیست؟

اگر از تو بپرسند مهم‌ترین فردی که در زندگی تو تأثیر به‌سزایی

داشته چه کسی است، چه جوابی می‌دهی؟

محمد ﷺ برای تودر چه جایگاهی قرار دارد؟!

«وقتی که قهرمان یک پیامبر باشد»

در سال ۱۸۴۰م یعنی ۱۷۰ سال پیش، یکی از بزرگ‌ترین متفکران آن

عصر به نام «توماس کارلایل»، مجموعه‌ای سخنرانی تحت عنوان «قهرمانان

و عبادت قهرمانان» در انگلستان ایراد می‌کند. در آن زمان غرب مسیحی

در تنفر و انزجار از محمد ﷺ و دینش به سر می‌برد و به نیکی یاد کردن از

محمد ﷺ جریمه‌ای غیر قابل بخشش بود. در روز جمعه ۸ مایو

سال ۱۸۴۰م «کارلایل» یک عنوان جنجال برانگیز برای سخنرانی خود

انتخاب می‌کند به نام: «وقتی که قهرمان یک پیامبر باشد». پیامبر قهرمان

«کارلایل» محمد ﷺ است، پیامبری که در غرب از همه بیشتر به او تهمت و افترا بسته شده است. «کارلایل» که یک نابغه است، برای جلب رضایت دوستان، شنوندگان و هم‌شهریان مسیحی خود این گونه از آنان معذرت خواهی می‌کند:

«چون در این جا کسی نیست که محمدی شود، می‌توانم تمام محاسن او را با انصاف تمام ذکر کنم.»

«کارلایل» با شور تمام محمد ﷺ را ستود و در برابر اتهامات دشمنان به دفاع از او پرداخت و این دقیقاً همان کاری است که محمد ﷺ درباره‌ی عیسی و مادرش انجام داد.

او درباره‌ی اخلاص، صداقت، روح بزرگ و پاک، امانت‌داری و دیگر خصوصیاتش سخنانی گفت و به شبهاتی هم‌چون شبهه‌ی انتشار اسلام با شمشیر جواب داد - گفت که آن شمشیر آهنی نبوده، بلکه شمشیر عقل بوده است. - که در ۱۷۰ سال قبل شنوندگانش را در انگلستان مات و مبهوت کرد.^۱

آیا کسی به «کارلایل» رشوه داده بود که محمد ﷺ را به عنوان پیامبر قهرمان معرفی کند و به دفاع از او پردازد؟

او که مسیحی بود، چرا عیسی ﷺ را به عنوان پیامبر قهرمان معرفی

۱ - ر.ک: الرسول الأعظم محمد ﷺ، أحمد دیدات، ترجمه علی عثمان، بازخوانی محمد مختار، ص ۲۳-۴۲ به نقل از ص ۵۷ کتاب «قهرمانان و پرستش قهرمان و قهرمانی‌ها در تاریخ»، توماس کارلایل، لندن، ۱۹۵۹م، ص ۵۷-۸۰.

نکرد و با انتخاب محمد ﷺ خشم دوستان و شنوندگان مسیحی خود را برانگیخت؟

زیرا محمد ﷺ را شناخت، پس نتوانست او را انکار کند.

تو که مسلمان هستی، چرا در صدد شناخت و دفاع از او بر نمی‌آیی؟

«آیا انسان بزرگ‌تری از او وجود دارد؟»

۱۴ سال بعد از سخنرانی «توماس کارلایل» یک فرانسوی به نام «آلفونس دو لامارتین»^۱ (۱۷۹۰ تا ۱۷۶۹م) - سیاستمدار و یکی از بزرگ‌ترین شاعران مکتب رومانتیک فرانسه - کتابی درباره‌ی تاریخ ترک‌ها نوشت و در آن سه معیار برای اعطای مدال عظمت به یک شخصیت قرار داد.

او می‌گوید:

«اگر

عظمتِ هدف،

ابزار کم،

و نتایج شگفت‌انگیز،

سه معیار برای نبوغ انسان باشد چه کسی جرأت می‌کند شخصیت

عظیم دیگری را در تاریخ با محمد مقایسه کند؟»

^۱ - لامارتین درباره‌ی بزرگ‌ترین حادثه‌ی زندگی‌اش چنین می‌گوید: «بزرگ‌ترین حادثه‌ی زندگی‌ام این بود که زندگی محمد رسول الله را آن گونه که شایسته‌ی خواندن است، خواندم و به عظمت و جاودانگی آن پی بردم» (السفر الی الشرق، لامارتین، ص ۲۷۷).

«با توجه به تمام معیارهای سنجش عظمت بشر، ما می‌توانیم بپرسیم:

آیا انسان بزرگ‌تری از او وجود دارد؟»

و ما دوباره می‌توانیم جواب بدهیم و بگوییم:

«نه. انسانی بزرگ‌تر از محمد وجود ندارد.»^۱

الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر! والله الحمد.

خوشر آن باشد که راز دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

حال ای جوان مسلمان! آیا جرأت می‌کنی شخصیت بزرگ دیگری

را با محمد ﷺ مقایسه کنی؟

آیا انسانی بزرگ‌تر از محمد ﷺ وجود دارد؟^۲

۱ - ر.ک: الرسول الأعظم محمد ﷺ، أحمد دیدات، ترجمه علی عثمان، بازخوانی محمد مختار، ص ۴۳ - ۴۴. به نقل از تاریخ ترکیه، چاپ پاریس، ۱۸۵۴م، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

۲ - فرد باسوادی را می‌شناسم که دروس حوزوی را تمام کرده و پس از چند سال دین زده و سپس دین گریز شده است. چندی قبل با هم ملاقاتی داشتیم و صحبت‌های زیادی میان ما رد و بدل شد. او در مورد وجود خدا و اسلام شبهاتی وارد می‌کرد تا این که به او گفتم: «یک سؤال از تو می‌پرسم. تو را به هر کس که قبول داری - چون ادعا می‌کنی خدا را قبول نداری - راستش را به من بگو. آیا در تاریخ از زمان خلقت تا به حال شخصیتی بزرگ‌تر، بالاتر و بهتر در همه‌ی زمینه‌ها از محمد سراغ داری؟» رنگش تغییر کرد. گویا غافل‌گیر شده بود. اندکی مکث کرد و سپس با آهنگی که راستی در آن هویدا بود گفت: «نه».

گفتم: «الله اکبر. این یکی.»

سپس از او پرسیدم: «تو را به هر کس که قبول داری به من بگو آیا تا به حال کتابی بزرگ‌تر، صادق‌تر و قوی‌تر از قرآن در تمام زمینه‌ها خوانده‌ای؟»

گفت: «نه»

گفتم: «الله اکبر. این دومی.»

سپس افزودم: «محمد و قرآن برای اثبات همان خدایی که تو قبول نداری

والا ترین الگوی انسانیت:

گفته شاعر آلمانی (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲م) می گوید:

«در تاریخ به دنبال والا ترین الگو برای انسان پرداختم. آن را در پیامبر

عرب محمد یافتم.»

آیا تو تا به حال فکر کرده‌ای که انسانیت باید یک الگوی والایی

داشته باشد؟!

در طول و عرض تاریخ چه کسی می‌تواند الگوی والایی برای

انسانیت باشد؟!

آیا کسی به غیر از محمد رسول الله - صلوات ربی و سلامه علیه -

وجود دارد؟!

تا به کی غفلت و بی‌خبری؟!

تا به کی کسالت و تنبلی؟!

برخیز و پیامبرت را بشناس!

ای دختر! ای پسر!

تو را به خدا غفلت بس است!

آمدند! تو هم ایمان داری، ولی نمی‌دانم چرا می‌خواهی خود را گول بزنی؟! ایمان تو از ایمان خیلی‌ها که محمد ﷺ و قرآن را نمی‌شناسند قوی‌تر است. من به ایمان داشتن تو ایمان دارم و امیدوارم که هر چه سریع‌تر به صراحت آن را با زبان هم اعلان کنی.»

شناخت و عناد

مانند فرزندانِ او را محاسبانند !

خداوند متعال می فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» [البقرة: ۱۴۶].

(کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.)

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» [الأنعام: ۲۰].

(کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، او را می‌شناسند، آن گونه که پسران خود را می‌شناسند. کسانی که خودشان را از دست دادند، پس آنان ایمان نمی‌آورند.)

همان گونه که فرزندانِ او را می‌شناسند و مطمئن هستند که فرزندانِ او را می‌شناسند، ولی موضوع این است که آنان خسارت و زیان را برگزیدند و ایمان نمی‌آورند و دانسته حق را کتمان می‌کنند!

چرا فرمود مانند فرزندانِ او را می‌شناسند و نگفت مانند پدر و مادر، یا برادر، یا خواهر و یا همسرشان او را می‌شناسند؟

زیرا هر کس فرزند خود را از هنگام تولد می‌شناسد، ولی پدر و مادر

و برادر خواهر را مدت‌ها پس از تولد می‌شناسد. همسر را نیز پس از ازدواج می‌شناسد، لذا فرمود: او را مانند فرزندان خود می‌شناسند.

چگونه پیامبر ﷺ را مانند فرزندانشان می‌شناسند؟

آیا این امکان دارد؟

بله. بین چگونه:

فرزندانشان را می‌شناسند، چون - **اولاً** - شاهد تولد آنان از همسران خود بوده‌اند و - **ثانیاً** - همسرانشان را می‌شناسند و نسبت به عفت و پاکدامنی آنان اعتماد دارند و - **ثالثاً** - مطابقت اوصاف و شکل و شمایل فرزندان اهل کتاب با آنان باعث اطمینان آنان می‌شود که فرزندان خودشان هستند.

به همین نحو پیامبر ﷺ را می‌شناسند. چون: - **اولاً** - می‌بینند به همان اموری دعوت می‌کند که پیامبرانشان دعوت می‌کردند و منبع آنان یکی است، - **ثانیاً** - او را می‌شناسند، لذا به راست گویی و امانت‌داری او اعتماد دارند و می‌دانند که دروغ نمی‌گوید و - **ثالثاً** - اوصاف و شکل و شمایل او را در کتاب‌های خود خوانده‌اند و می‌بینند که با اوصاف و شکل و شمایل او مطابقت دارد.

ایمان نیاوردن آنان به محمد ﷺ، عدم اعتراف به پیامبری او و حق پوشی آنان مانند این است که نسب فرزند خود را انکار کنند، به زن پاکدامن خود تهمت بزنند و با دست خود آبروی خود را بریزند!

چرا با وجود شناخت به کفر و عناد رو محاورند؟

معمولاً شناخت یک پیامبر باعث ایمان به آن پیامبر، پیروی از او و یاری نمودن وی می‌شود، ولی چرا آنان با وجود شناخت، به کفر، عناد و سرکشی رو می‌آوردند؟

برای رسیدن به جواب، به این آیات توجه کنید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعْنَةُ اللَّهِ الْكٰفِرِينَ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ (۸۹)» [البقرة: ۸۷ - ۸۹].

(قطعاً به موسی کتاب را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم، پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برای شما آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید. و گفتند: دل‌های ما در غلاف است. بلکه خدا به سزای کفرشان، آنان را لعنت کرده است، پس آنان که ایمان می‌آورند چه اندک شماراند. و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است بر آنان آمد و از دیرباز اَبه و سیله‌ی آن] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند، اما همین که آنچه را می‌شناختند بر آنان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.)

- به سبب پیروی از هوی و هوس: پیروی از هوی و هوس آنان را به استکبار و باعث شد که گروهی از پیامبران را تکذیب و گروهی را بکشند.

- به سبب استکبار: تا آنجا استکبار و سرکشی کردند که به صراحت اعلان می‌داشتند که دل‌های ما بسته و نفوذ ناپذیر است، حتی خدا هم نمی‌تواند چیزی را وارد آن کند و به این ترتیب علناً کفر می‌ورزیدند و خداوند هم آنان را لعنت می‌کند.

- به سبب تعصب قومی و نژادی: منتظر پیامبر جدید بودند. حتی پدرانشان به خاطر این که می‌دانستند پیامبر آخر الزمان در جزیره العرب ظهور می‌کند به مدینه هجرت و در آنجا سکنی گزیدند، ولی وقتی پیامبر آمد و او را شناختند - و دیدند از بنی اسرائیل نیست، بلکه از بنی اسماعیل است - کفر ورزیدند. یعنی بعد از شناخت کفر ورزیدند، پس لعنت خدا بر کافران.

آیات مذکور به این دو موضوع نیز اشاره دارند:

اول این که اینان پس از شناخت سرباز زدند و استکبار کردند، که این صفت ابلیس است که پس از شناخت سرباز زد و استکبار کرد. خداوند متعال درباره‌ی شیطان می‌فرماید:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» [البقرة: ۳۴].

(و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه]

سجده کردند مگر «ابلیس» که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد.
 «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
 إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا
 خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ
 أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳)» [الأعراف: ۱۱-۱۳].

«و شما را آفریدیم، آن‌گاه به شما صورت بخشیدیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم که برای آدم سجده کنید. پس [همه] سجده کردند مگر ابلیس، که از سجده‌کنندگان نبود (۱۱) [خداوند به ابلیس] فرمود: هنگامی که به تو فرمان دادم، چه چیزی تو را از آن که سجده کنی باز داشت؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای (۱۲) گفت: پس از آن‌جا فرود آی، چرا که تو را روا نیست که در آن کبر ورزی، پس بیرون شو، بی‌گمان تو خرد و خواری (۱۳)»
 دوم این که اینان پس از شناخت، پوشیدند و انکار کردند که قرآن کسانی را که می‌شناسند و انکار می‌کنند کافر می‌نامد:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» [النحل: ۸۳].
 (نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز هم منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافرند.)

دشمنان با او تا وقتیکه زنده باشم !

شعار هر مستکبر، متعصب و کینه‌توز:

ام المؤمنین صفيه ﷺ دختر حیی بن اخطب (یکی از دانشمندان و احبار

بزرگ (یهود) چنین روایت می‌کند: «هیچ یک از فرزندان پدر و عمویم برای‌شان از من محبوب‌تر نبودند. هر وقت ما بچه‌ها به طرفشان می‌رفتیم مرا می‌گرفتند و بقیه را رها می‌کردند. وقتی رسول الله به قبا آمد، صبح زود وقتی هوا هنوز تاریک بود پدر و عمویم یاسر بن اخطب به آن‌جا رفتند. به خدا سوگند وقتی خورشید داشت غروب می‌کرد باز گشتند. خیلی سست و بی‌حال و خسته بودند و آهسته راه می‌رفتند. مثل همیشه با خوشحالی به طرف آنان رفتم. به خدا سوگند هیچ یک از آن دو به من نگاه نکرد. شنیدم که عمویم ابویاسر به پدرم می‌گوید: آیا محمد خودش [پیامبر موعود] است؟

پدرم گفت: به خدا سوگند بله!

عمویم گفت: آیا او را با اوصاف و نشانه‌هایش شناختی؟

پدرم گفت: به خدا قسم بله.

عمویم پرسید: موضعت درباره‌ی او چیست؟

پدرم جواب داد: به خدا قسم دشمنی با او تا وقتی که زنده

باشم.»^۱

او را شناخت یا نه؟

مانند فرزندش او را شناخت یا نه؟

وقتی ابویاسر از او پرسید: آیا محمد خودش [پیامبر موعود] است؟

حیی قسم خورد که بله خودش است.

ابویاسر برای اطمینان بیشتر از حیی که یکی از احبار و دانشمندان

بزرگ یهود بود، پرسید که آیا او را با اوصاف و نشانه‌هایش شناختی؟
حیی قسم خورد که بله، او را با اوصاف و نشانه‌هایش شناخته است.
حال بهتر پی بردی که چگونه او را مانند فرزندانشان می‌شناسند!؟

«دشمنی با او تا وقتی که زنده باشم.»

این شعاری است که نژاد پرست کینه توز، حیی بن اخطب سر داد و این شعار هر فرد متعصب و کینه توزی در هر زمان و مکان است. یهودیان نژادپرست یک هدف شوم و شعار پلید دارند که عبارت از دشمنی با اسلام و مسلمانان تا مرگ است و راست فرمود خدای بزرگ، آن‌جا که فرمود:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...» [المائدة: ۸۲، ۸۳].

(مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم. نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نمی‌ورزند. و هنگامی که آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن

۱- با توجه به الف و لام کلمه‌ی «الیهود» متوجه می‌شویم که منظور از آن در اینجا یهودیان نژادپرست مدینه در زمان پیامبر و هر کس که خصال و اوصاف آنان را داشته باشد است و شامل تمام یهودیان نمی‌شود، چون در اصل یهودیت یکی از ادیان آسمانی است که تورات کتابشان هست - که البته تحریفش نمودند - و قرآن کریم در راستای همزیستی مسالمت آمیز با آنان در بسیاری از جاها در وقت نام بردن از آنان، کلمه‌ی زیبایی اهل کتاب را برایشان به کار می‌برد.

حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌های آنان سرازیر می‌شود).
در این آیات، یهودیان مدینه به عنوان نماد شناخت + استکبار و در نتیجه عداوت و دشمنی معرفی می‌شوند.

مشرکان هم در دشمنی با اسلام بعد از یهود می‌آیند.^۱
کشیشان و راهبان مسیحی که استکبار ندارند، به خاطر شناخت بعضی از حقایق (مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ) چشمانشان اشکبار شد، در حالی که یهود بعد از شناخت اعلان دشمنی کردند.

دیدید که یهودیان شناختند و استکبار و دشمنی کردند و گروهی از کشیشان و راهبان بدون استکبار در برابر آن چه شناختند سر فرود آوردند و چشمان آنان اشکبار شد!

برخی از یهودیان از زمان ظهور اسلام (حتی از زمان ولادت رسول الله ﷺ) به شیوه‌های مختلف با اسلام، مسلمانان و رسول الله ﷺ مبارزه می‌کنند و پس از این که مطمئن شدند پیامبر موعود از آنان نیست به جست‌وجوی او پرداختند تا او را بکشند. به همین خاطر بحیرای راهب به ابوطالب تذکر داد تا او را با خود به روم نبرد، چون یهودیان او را ترور خواهند کرد.^۲

۱ - با توجه به این آیه و آیات دیگر مشرکان عصر پیامبر ﷺ به چند دسته تقسیم می‌شدند:

- اکثریت آنان که نماد جهل و دشمنی بودند.
- گروهی اندک که با یهود ارتباط داشتند و نماد - بعضاً شناخت - جهل و استکبار و دشمنی بودند.
- گروهی اندک دیگر که پیامبر ﷺ را می‌شناختند و نماد شناخت، استکبار و دشمنی بودند.

۲ - تاریخ طبری، ۴۵۶/۲.

اگر او یتیم بود حتماً او را می‌کشتیم!

وقتی مادر پیامبر، او را به حلیمه‌ی سعدیه داد به او گفت که مواظب پسر من باش. سپس او را از آن‌چه در وقت تولد وی دیده بود باخبر ساخت. روزی گروهی از یهودیان از کنار حلیمه می‌گذشتند. حلیمه به آنان گفت: آیا در مورد این پسر چیزی نمی‌گویید؟ من در وقت تولدش چنین چیزهایی دیدم. (تمام چیزهایی را که مادرش آمنه گفته بود، ذکر کرد.)

آنان به هم گفتند: باید او را بکشیم.

سپس از حلیمه پرسیدند: آیا او یتیم است؟

حلیمه گفت: نه. این پدرش است و من هم مادرش هستم.

یهودیان گفتند: اگر او یتیم بود حتماً او را می‌کشتیم!

راوی گوید: حلیمه او را برد و گفت: نزدیک بود امانت خود را بر

باد دهم.^۱

عجیب این که وقتی دیدند اوصاف و نشانه‌های او با آن‌چه به آنان رسیده است مطابقت دارد - یعنی او را شناختند - خواستند او را بکشند! ولی وقتی حلیمه با زیرکی گفت که پدرش زنده است [و این پسر نمی‌تواند پیامبر باشد، چون یکی از نشانه‌های پیامبر موعود یتیمی است] دست از جان‌ش کشیدند!

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ رَّحِيمٌ [التوبة: ١٢٨].

(قطعاً، برای شما پیامبری از خود شما آمد که بر او دشوار است
شما در رنج بیفتید و نسبت به [هدایت] شما حریص و نسبت به
مؤمنان، دلسوزِ مهربان است.)

فصل دوم

پیامبر اخلاق

تکمیل کنندهی ارزشهای اخلاقی

توحید و یکتاپرستی و ردشرك و وظیفهی درجه اول پیامبران.
وظیفهی درجه دوم پیامبران متفاوت است.
محمد ﷺ و تکمیل ارزشهای اخلاقی.

محمد ﷺ و اخلاق او گواه ما و ما و اخلاق ما گواه مردم

خواهش میکنم این آیه را با دقت بخوان.
آیهی وسطیت به بیان وظیفهی ما و رسول الله ﷺ محپردازد.

اخلاق پیامبر ﷺ دلیل نبوت پیامبر ﷺ

خدیجه و استدلال به اخلاق پیامبر ﷺ برای صدق نبوت وی.
هرقل و استدلال او به اخلاق پیامبر ﷺ برای تصدیق نبوت وی.
از تصدیق گریختند، ولی صادق را تکذیب نکردند.

تکمیل کنندهی ارزش‌های اخلاقی

توحید و یکتاپرستی و رد شرک و وظیفه‌ی درجه اول پیامبران:

جالب است بدانید که پیامبران دو نوع وظیفه داشتند، یکی وظیفه‌ی درجه اول و دیگری وظیفه‌ی درجه دوم.

همه‌ی پیامبران در وظیفه‌ی درجه اول مشترک بودند و وظیفه‌ی درجه اول همه‌ی آنان از آدم تا خاتم یکی بود که عبارت بود از اثبات توحید و رد شرک؛ دعوت مردم به سوی عبادت خدای یگانه و یکتا و دور کردن آنان از طاغوت و غیر الله. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»

[النحل: ۳۶].

(و در حقیقت، در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم [تا به آنان

بگویند]: خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید...)

وظیفه‌ی درجه دوم پیامبران متفاوت است:

وظیفه‌ی درجه دوم پیامبران به مقتضای زمان، مکان، وضعیت حاکم

بر جامعه و شخصیت هر پیامبر متفاوت و متعدد بود.

برای درک علت این تفاوت و تعدد باید به این نکته توجه داشت

که، پیامبران در میان مردم زندگی می‌کردند، درد آشنای آنان بودند و برای رفع مشکلاتی که دامنگیر جامعه‌ی آنان بود می‌کوشیدند و راه حل ارایه می‌دادند و این همان وظیفه‌ی آنان بعد از اثبات توحید و رد شرک بود.

در این جا به ذکر چند نمونه از وظایف درجه دوم پیامبران می‌پردازیم.

موسای پیامبر عليه السلام و اصلاح بصران سیاسی:

یکی از مهم‌ترین وظایف درجه دوم سرورمان موسی عليه السلام اصلاح بحران سیاسی بود. فرعون به بنی اسرائیل ظلم می‌کرد و موسی عليه السلام وظیفه داشت آنان را از ظلم و تبعیض فرعون و فرعونیان نجات دهد. به این خاطر وقتی موسی عليه السلام رسالت خود را به فرعون ابلاغ کرد و اظهار داشت که از طرف خدا بی‌نی به همراه دارد، بلافاصله به فرعون گفت:

«فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [الأعراف: ۱۰۵].

(پس بنی اسرائیل را با من بفرست.)

فرعون و فرعونیان هم وظایف موسی عليه السلام را به خوبی می‌دانستند، بنابراین وقتی گرفتار عذاب‌های خدا شدند، از موسی عليه السلام خواستند برای رفع عذاب دعا کند تا در مقابل آنان ایمان بیاورند (اجابت وظیفه‌ی درجه اول) و بنی اسرائیل را با او بفرستند (اجابت وظیفه‌ی درجه دوم). بنگرید خداوند چه زیبا این موضوع را بیان می‌فرماید:

«وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن

كَشَفْتُمْ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [الأعراف: ۱۳۴].
 (و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی، پروردگار خود را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان، اگر این عذاب را از ما دور کنی حتماً به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم.)

شعیب نبی علیه السلام و اصلاح بهران (اقتصادی):

یکی از مهم‌ترین وظایف درجه دوم سرورمان شعیب علیه السلام اصلاح بهران اقتصادی بود. نماد این بهران عدم رعایت عدالت در داد و ستد و معاملات بود که فساد اقتصادی را در پی داشت. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«وَأَلِيَّ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...» [الأعراف: ۸۵].

(و به سوی [اهل] مَدْيَنَ، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست. قطعاً، از جانب پروردگارتان برهانی روشن برای شما آمده است، پس پیمانان و ترازو را تمام نهدید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید.)

«وَأَلِيَّ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَكُمُ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا

تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵)» [هود: ۸۴، ۸۵].

«و به سوی [اهل] مَدَّيْن، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست و پیمانانه و ترازو را کم مکنید. به راستی شما را در نعمت می‌بینم، و [الی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناک هستم. (۸۴) و ای قوم من، پیمانانه و ترازو را به داد، تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین فساد بر پا مکنید. (۸۵)»

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳)» [الشعراء: ۱۸۱ - ۱۸۳].

«پیمانانه را تمام دهید و از کم‌فروشان مباشید. (۱۸۱) و با ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲) و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین فساد بر پا مکنید. (۱۸۳)»

لوط نبی عليه السلام و اصلاح بهران اجتماعی:

یکی از مهم‌ترین وظایف درجه دوم لوط عليه السلام اصلاح بهران اجتماعی بود. نماد این بهران، لواط قومش و نزدیکی آنان با مردها به جای همسران‌شان بود که این کار بیانگر جهل و تجاوز این قوم بود. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْكُمْ مِنْ

أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶)» [الشعراء: ۱۶۵، ۱۶۶].

«آیا از میان مردم جهان، با مردها درمی‌آمیزید؟ (۱۶۵) و آنچه را

پروردگار شما از همسران شما برای شما آفریده وامی‌گذارید؟ [نه]،
بلکه شما مردمی تجاوزکار هستید. (۱۶۶)»

«أَنْتُمْ كُنْتُمْ لَتَاتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»

[النمل: ۵۵]

(آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید؟
[نه!] بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید.)

محمد ﷺ و تکمیل ارزش‌های اخلاقی:

به نظر تو مهم‌ترین وظیفه‌ی درجه دوم پیامبر ما ﷺ چه بود؟

آیا جنگ با دشمنان بود؟

آیا نماز تهجد بود؟

آیا روزه‌ی نافله بود؟

و آیا...؟

مهم‌ترین وظیفه‌ی درجه دوم پیامبر ما ﷺ کامل کردن ارزش‌های

اخلاقی بود.

پیامبر ﷺ در حدیث صحیحی می‌فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱.

(جز این نیست که مبعوث شده‌ام تا ارزش‌های اخلاقی را تکمیل

کنم.)

۱ - صحیح: السنن الکبری، بیهقی، ۱۰ / ۱۹۲ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابوهریره رضی الله عنه.

و در روایت دیگری آمده است:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ»^۱.

(جز این نیست که مبعوث شده‌ام تا اخلاق نیکو را تکمیل کنم).

آری، کامل کردن ارزش‌های اخلاقی.

آدم عليه السلام خشت اول ساختمان اخلاق بود و هر پیامبری که آمد یک خشت اخلاقی به این ساختمان اضافه شد تا این که نوبت محمد صلى الله عليه وسلم پایان بخش رسولان رسید. تنها او بود که تاریخ تک تک خشت‌ها را می‌دانست، صفات هر کدام را می‌دانست و از ویژگی‌ها و کاربرد تمام خشت‌ها با خبر بود. محمد صلى الله عليه وسلم آخرین خشت این ساختمان بود که بدون او ساختمان ناقص بود و باعث حسرت و افسوس بیننده‌ی این ساختمان زیبا.

ببینید رسول الله صلى الله عليه وسلم این مفهوم را چه زیبا ترسیم می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبْنَةُ؟»

قَالَ: «فَأَنَا اللَّبْنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»^۲.

(مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که

۱ - صحیح: مسند أحمد، شماره‌ی ۸۵۹۵ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابوهریره رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب خاتم النبیین صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۷۱ و مسلم، باب ذکر کونه صلى الله عليه وسلم خاتم النبیین، شماره‌ی ۴۳۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

خانه‌ای خوب و زیبا بسازد مگر این‌که در گوشه‌ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می‌زنند و از آن خوششان می‌آید و می‌گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی‌شود؟)

فرمود: (من همان یک خستم و من خاتم پیامبران هستم.)

محمد ﷺ آخرین خشت ساختمان نبوت است و تکمیل کننده‌ی اخلاقی است که هر یک از پیامبران گذشته بخشی از آن را برای بشریت به ارمغان آورد.

اگر بخواهیم از میان تمام ادیان - چه آسمانی و چه زمینی - دینی را به عنوان بهترین دین در تمام زمینه‌های اخلاقی انتخاب کنیم، اسلام آن دین خواهد بود!

اگر بخواهیم از میان تمام کتاب‌ها - چه آسمانی و چه زمینی - کتابی را به عنوان بهترین کتاب در تمام زمینه‌های اخلاقی انتخاب کنیم، قرآن آن کتاب خواهد بود!

و اگر بخواهیم از میان تمام انسان‌ها از آدم تا خاتم فردی را به عنوان بهترین فرد در مجموع تمام صفات و خصلت‌های اخلاقی - تأکید می‌کنم در مجموع تمام صفات و خصلت‌های اخلاقی نه یک خصلت و صفت خاص - انتخاب کنیم، محمد رسول الله ﷺ خوش اخلاق‌ترین فرد بشر خواهد بود!

پس اسلام دینی است که اخلاق در آن به سقف رسیده است و فراتر از آن اخلاقی وجود ندارد،

قرآن کتابی است که به بیان والاترین، زیباترین و بهترین ارزش‌های اخلاقی می‌پردازد، و محمد ﷺ برترین فرد اخلاقی است که بر بلندای قله‌ی اخلاق قرار دارد.

پس اخلاقی فراتر از اخلاق اسلام، قرآن و محمد، وجود ندارد! خداوند پیامبر خود را چگونه توصیف می‌کند؟ آیا از شجاعتش صحبت می‌کند، یا از جرأتش و یا از مال و ثروتش؟ ببینید خداوند چه زیبا پیامبرش را توصیف می‌کند:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» [التوبة: ۱۲۸].

(قطعاً، برای شما پیامبری از خود شما آمد، بر او دشوار است شما در رنج بیفتید و به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.)

او کسی است که توان دیدن رنج دیگران را ندارد و بسیار دلسوز و مهربان است. این چیزی است که خداوند متعال درباره‌ی او می‌فرماید.

اخلاق پیامبر ﷺ سراسر رحمت است و آن قدر وسیع و فراگیر است که نه تنها مسلمانان، بلکه همه‌ی عالمیان را در خود جای می‌دهد. ببینید خداوند رحمان و رحیم درباره‌ی او چه زیبا می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [الأنبياء: ۱۰۷]

(ما تو را فقط به عنوان ی برای جهانیان فرستادیم.)

جای شگفتی نیست که ی برای جهانیان باشد، زیرا اخلاق رحیمانه‌ی

او از بی‌پایان خدا سرچشمه می‌گیرد و از تندی و خشونت به دور است و به دور است و به دور.

«فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» [آل عمران: ۱۵۹].

(پس به [برکت] الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...)
ای مسلمانان!

واقعاً باید به حال خود تأسف بخوریم!

واقعاً که ما مایه‌ی تأسف و شرمندگی هستیم!

ای جوان مسلمان! آیا واقعاً تو از اخلاق خود راضی هستی؟!

دیروز مسلمانان با سربلندی به خود می‌بالیدند که مسلمان و پیرو محمد ﷺ، پیامبر اخلاق هستند؛ لذا بهترین اخلاق را دارند؛ تا آن‌جا که بسیاری از ملت‌ها به خاطر اخلاق نیکوی آنان مسلمان شدند، از جمله جنوب شرق آسیا - شامل اندونزی (بزرگ‌ترین کشور اسلامی) مالزی، تایلند، سنگاپور و... - که جذب اخلاق نیک، امانت و صداقت تاجران مسلمان حضرموتی از یمن شدند. نسل این تاجران و دعوت‌گران اخلاقی تا به امروز در آن مناطق وجود دارد و در میان مردم آن مناطق سروری می‌کنند!

ولی امروز بسیاری از ما را چه شده است که از ابراز مسلمان بودن خود شرم می‌کنیم؟ چون بد اخلاقی یکی از ویژگی‌های بسیاری از مسلمانان شده است!

مردم به ما مسلمانان که در میان آنان زندگی می‌کنیم نگاه می‌کنند و دین، کتاب و پیامبر را به ما قیاس می‌کنند، آنان که پیامبر ما را که الگوی اخلاق در تمام زمینه‌ها بود ندیده‌اند و نمی‌شناسند و با دین اسلام آشنا نیستند و قرآن را مطالعه نکرده‌اند.

به خاطر آبروی رسول الله ﷺ هم که شده خود را اصلاح کن.

محمد ﷺ و اخلاق او گواه ما و ما و اخلاق ما گواه مردم

خواهش محاکم این آیه را با دقت بخوان:

آیه‌ی بسیار زیبایی است که وظیفه‌ی پیامبر ﷺ نسبت به ما و وظیفه‌ی ما نسبت به سایر مردم را بیان می‌کند. ای برادر مسلمان، خواهش می‌کنم چندین بار این آیه را با دقت بخوان و بعد بگو چه کسی در انجام وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده و می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» [البقرة: ۱۴۳].

(و این گونه شما را امتی وسط و میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.)

این آیه معروف است به آیه‌ی «وسطیت» و جالب این‌جاست که در وسط سوره‌ی بقره هم آمده است! البته الآن به شمارش آیات نپرداز، زیرا منظور ما چیز دیگری است و بعداً می‌توانی این کار را بکنی.

آیه‌ی وسطیت به بیان وظیفه‌ی ما و رسول الله ﷺ محاپردارد:

پر واضح است که پیامبر ﷺ گواه و شهید ما بوده، هست و تا ابد

خواهد بود. او رسالت را ابلاغ کرد، امانت را تحویل داد، برای امت خیرخواهی کرد، در راه خدا از هیچ کوششی فروگذار ننمود، قرآن زنده‌ای بود که بر روی زمین راه می‌رفت و امت خود را بر شاهراه هدایت قرار داد که شب آن چون روز آن روشن بود و جز کسی که دنبال هلاکت است راه را گم نمی‌کند.

ولی تو ای مسلمان چه کردی؟! چه می‌کنی؟! و چه خواهی کرد؟!
او گواه و شاهد من و تو است، ولی آیا ما گواه و شاهد سایر مردم هستیم؟!

ما باید گواه و شاهد سرخ، سفید، زرد و سیاه باشیم. ما باید گواه غربی و شرقی، اروپایی، آفریقایی، آسیایی، آمریکایی و... باشیم، تا روز قیامت بهانه‌ای برای ایمان نیاوردن نداشته باشند و ما گواهان و شاهدان خدا برای آنان باشیم که با دیدن ما و گفتار و کردار ما ایمان بیاورند، ولی متأسفانه خیلی از مسلمانان گواه و شاهد ایمان نیاوردن مردم هستند!

همه‌ی ما داستان آن دانشمند غربی را شنیده‌ایم که بعد از اسلام آوردن و دیدار از جوامع اسلامی، جمله معروفش را گفت که دلالت بر انحطاط اخلاقی مسلمانان دارد:

«الحمد لله که قبل از این که مسلمانان را ببینم، اسلام را شناختم و مسلمان شدم!»

فردا می‌خواهیم چه جوابی به رسول الله ﷺ بدهیم؟!

اخلاق پیامبر ﷺ دلیل نبوت پیامبر ﷺ

خدیجه و استدلال به اخلاق پیامبر ﷺ برای صدق نبوت وی:

اخلاق پیامبر ﷺ دلیل نبوت او بود. اخلاق ما دلالت بر چه چیزی

دارد؟

به خدا قسم می‌ترسم بیش از این به این سؤال ادامه دهم، چون بیم

پاره شدن همه‌ی پیوندها می‌رود!

نخستین کسی که دلیل عقلی برای صدق و راستی نبوت محمد ﷺ

ارائه نمود، خدیجه رضی الله عنها بود. او که پانزده سال قبل از بعثت با پیامبر ﷺ

زندگی کرده بود و چنین زمانی برای شناخت واقعی اخلاق یک فرد کافی

است.

هرقل هم در گفت‌وگوی خود با ابوسفیان اخلاق پیامبر ﷺ را به

عنوان دلیلی بر صداقت و راستی نبوتش دانست.

بخاری در «باب بدأ الوحی» از عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند که رسول الله

ﷺ قبل از نزول وحی به عزلت و گوشه نشینی علاقه‌مند گردید و در یکی

از روزها که در غار حرا مشغول عبادت پروردگار خود بود، فرشته‌ای نزد

او آمد و خطاب به وی گفت: بخوان.

رسول الله ﷺ فرمود: «من خواندن نمی‌دانم.»

فرشته او را در بغل گرفت و تا جایی که تحمل داشت، فشرد و بعد رها کرد و گفت: بخوان.

فرمود: «من خواندن نمی‌دانم.»

فرشته برای بار دوم او را در بغل گرفت و به اندازه‌ای فشرد که بیش از حد توانش بود. بعد او را رها کرد و گفت: بخوان.

فرمود: «من خواندن نمی‌دانم.»

برای بار سوم او را در بغل گرفت، فشرد و رها کرد و گفت:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...»

(بخوان بنام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون بسته

آفرید...)

بعد از آن، رسول الله ﷺ در حالی که دلش می‌لرزید نزد خدیجه رضی الله عنها

رفت و فرمود: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.»

رسول الله ﷺ را پوشانیدند تا این که ترس و وحشتش بر طرف شد.

سپس، ماجرا را برای خدیجه رضی الله عنها بازگو نمود و فرمود: «من نسبت به جان

خود، احساس خطر می‌کنم.»

خدیجه رضی الله عنها در تأیید صحت و درستی نبوت پیامبر ﷺ به اخلاق او

استدلال کرد و با اطمینان تمام گفت:

«كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلَ الرَّحْمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ،

وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الصَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ.»

(به خدا قسم، خداوند هرگز تو را ضایع نخواهد کرد، زیرا تو

صله‌ی رحم را بر قرار می‌کنی، به داد درماندگان می‌رسی، بیچارگان را

کمک و یاری می‌کنی، از مهمانان به خوبی پذیرایی می‌کنی و در برابر حوادث حق تعالی یار و مددکار دیگران می‌شوی.)

و برای این که رسول الله ﷺ اطمینان یابد او را نزد پسر عموی خود، ورقه بن نوفل که مسیحی بود و انجیل را به لغت عبری می‌نوشت، برد. ورقه پس از شنیدن تمام ماجرا از زبان رسول الله ﷺ به او اطمینان داد که پیامبر است و او را از سختی‌های راه آگاه کرد و...!

خدیجه رضی الله عنها به خاطر شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق والای او، لحظه‌ای در پیامبری‌اش شک نکرد و حتی برای اطمینان دادن به خود پیامبر صلی الله علیه و آله به اخلاق نیک وی استدلال کرد.

یک سؤال: آیا همسرت به تو اطمینان دارد و قیمت اجناسی را که به خانه می‌آوری باور می‌کند؟

هرقل و استدلال او به اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله برای تصدیق نبوت وی:

بخاری در «باب بدأ الوحی» از ابوسفیان بن حرب رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: هنگامی که با کاروانی از تجار قریش در شام به سر می‌بردم، هرقل پادشاه روم، سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول الله ﷺ با ابوسفیان و کفار قریش معاهده‌ای بسته بود و برای پادشاهان دنیا نامه فرستاده و آنان را به

۱ - صحیح: این حدیث به صورت مفصل در صحیح بخاری و صحیح مسلم و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است.

اسلام دعوت نموده بود... هرقل به مترجم خود گفت: بگو، می‌خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعای نبوت کرده است، اطلاعاتی کسب کنم. نخست، هرقل از نسب او پرسید.

گفتم: او در میان ما، از نسب بالایی برخوردار است. سپس پرسید: آیا غیر از او، کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا اشراف و بزرگان از وی پیروی می‌کنند یا فقرا و مستضعفان؟

جواب دادم: مستضعفان.

گفت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟

گفتم: خیر.

پرسید: آیا پیروان او روز به روز، بیشتر می‌شوند یا کمتر؟

گفتم: بیشتر می‌شوند.

هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، به خاطر ناپسند

شمردن دین او، دوباره منحرف شده است؟

گفتم: خیر.

پرسید: آیا او پیمان شکنی می‌کند؟

گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته ایم و

نمی‌دانیم چه خواهد کرد؟

ابوسفیان می‌گوید: جز جمله‌ی فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبر بگویم.

هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده‌اید؟

گفتم: آری.

پرسید: حاصل و نتیجه‌ی جنگ چگونه بوده است؟

گفتم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم.

هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟

گفتم: این است که خدا را عبادت کنید، به وحدانیت و یگانگی او

ایمان داشته باشید و از اعمال و عقاید شرک آمیزی که نیاکان شما

داشته‌اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامه‌ی نماز، راستگویی،

رعایت صله‌ی رحم و پاکدامنی امر می‌کند.

ابوسفیان می‌گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به

ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر

معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاترین نسب، در

میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شما قبلاً کسی ادعای

نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعای نبوت

کرده بود، می‌توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می‌کند. پرسیدم:

کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟ گفתי خیر. اگر چنین می‌بود

می‌توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او

قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم

که کسی که به مردم دروغ نگفته است، نمی‌تواند درباره‌ی الله، دروغ بگوید. سؤال شد: که پیروان او از ضعف هستند یا از مستکبران؟ گفتی: از ضعف هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افزایش اند یا کاهش؟ گفتی که روزه‌روز زیاد می‌شوند. کار ایمان این چنین است تا پایان پذیرد. سؤال شد: کسی که به دین او گراییده است دوباره به خاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود. یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن با دل‌ها درآمیزد. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفی بود. آری، هیچ پیامبری عهد شکنی نمی‌کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می‌خواند؟ گفتی: که ما را به پرستش خدا، فرا می‌خواند و از شرک و بت پرستی، باز می‌دارد و به نماز، راستگویی، درستکاری و پا کدامنی دعوت می‌دهد. اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می‌رسد که همین جای پای مرا تصرف کند.

هرقل به استدلال به اخلاق پیامبر ﷺ بر صدق نبوتش اکتفا نکرد، بلکه تصمیم گرفت که ایمان بیاورد و برای این که عکس العمل رومیان را در صورت اسلام آوردن خود بسنجد، اسلام را بر آنان عرضه کرد. آنان به شدت مخالفت کردند و نپذیرفتند و او ابراز داشت که می‌خواسته آنان را آزمایش کند و به خاطر مقام و پادشاهی، ضلالت و دنیا را بر هدایت و آخرت ترجیح داد!

هرقل پادشاه روم (اروپای شرقی امروزی) اخلاق پیامبر ﷺ را دلیل راستی و صداقت وی در ادعایش دانست. بگویید ببینم، اعتماد رؤسای کشورهای غربی به اخلاق رؤسای اسلامی چقدر است؟ آیا سخنان آنان را باور می‌کنند؟ آیا به صداقت آنان اعتماد دارند؟
عکس آن چطور؟

از تصدیق گریختند، ولحا صادق را تکذیب نکردند:

علاوه بر استدلال افرادی مانند خدیجه رضی الله عنها و هرقل به اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله برای صدق نبوت او، کسانی که به وی کفر ورزیدند به اخلاقی خدش‌های وارد نکردند و به آن اعتماد داشتند.

مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که وقتی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شد که به خویشاوندان نزدیک‌تر خود هشدار دهد، بر فراز کوه صفا رفت و فریاد «یا صباحاه» را - که در وقت اعلان خطر فریاد می‌زدند - سر داد و بعد از این که از همه‌ی قبیله‌ها جمع شدند فرمود:

«به من بگویید ببینم! اگر به شما بازگویم که لشکری آماده در این بیابان، بر دامنه‌ی پشت این کوه، قصد یورش به شما و قتل و غارت شما را دارد؛ شما سخن مرا باور می‌کنید؟»

گفتند: آری، سابقه ندارد که از تو سخن دروغی شنیده باشیم!

فرمود: «حال که چنین است، من آمده‌ام به شما هشدار بدهم که عذابی سخت در انتظار شما است!...»

وقتی این مجلس انذار به پایان رسید، مردم از هم پاشیدند و پراکنده شدند و هیچ عکس‌العملی از آنان در تاریخ ثبت نشده است؛ جز آن‌که ابولهب با پرخاش گفت: مرگ بر تو، به خاطر همین حرف‌ها ما را در این جا گرد آوردی؟!'

ببینید، یک نفر جلو نیامد و نگفت: تو دروغ می‌گویی. ما به حرف‌های تو اعتماد نداریم.

چون او را می‌شناختند، به او اعتماد داشتند و در میان آنان معروف بود به صادق امین. حتی ابولهب هم نگفت که تو دروغ می‌گویی، بلکه گفت: حرفی دیگر نداشتی که بگویی!'

خداوند هم به صراحت می‌فرماید:

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ

بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» [الأنعام: ۳۳].

(به یقین، می‌دانیم که آنچه می‌گویند، تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه این ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند.)

یعنی در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، با شخص تو هم دشمنی

۱ - صحیح: این حدیث به صورت مفصل در صحیح مسلم، باب قول الله تعالی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، ۳۰۷ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است.

ندارند و می‌دانند که راست می‌گویی، ولی جحود، لجاجت و انکار، آنان را به چنین وضعیتی دچار کرده است.

ای مسلمان! حتی دشمنان پیامبر ﷺ نمی‌توانند نقطه ضعفی از پیامبر ما ﷺ بگیرند و اخلاق او را زیر سؤال ببرند! آیا نزدیک‌ترین کسان ما اخلاق ما را قبول دارند؟!

ای کسی که ادعای پیروی از پیامبر ﷺ را داری و سنگ تبعیت از او را به سینه می‌زنی، آیا ظاهر و باطن تو یکی است و آنچه نشان می‌دهی با آنچه هستی هم‌خوانی دارد؟!

دشمنان در مورد اخلاق ما چه می‌گویند؟!

«وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا...» [الطور: ٤٨].
(در برابر دستور پروردگار خود صبر کن که تو زیر نظر ما هستی...)

فصل سوم

زیر نظر و مورد توجه خداوند

«فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا»

منظور از «فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا» چیست؟

مواردی از مراقبت و نظارت خداوند نسبت به سرورمان محمد ﷺ

تزکیه‌ی او

تزکیه‌ی تمام اعضا و جوارح او

آمرزش او

شرح صدر و برداشتن بار از او

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

معنا و مفهوم کوثر

برخا از مصادیق کوثر

«فَاتِكْ بِأَعْيُنِنَا»

منظور از «فَاتِكْ بِأَعْيُنِنَا» چیست؟

در سوره‌ی طور، خداوند موضع‌گیری مشرکان در قبال پیامبر ﷺ و دعوت او را بیان می‌کند که چگونه به او اتهام کفانت، دیوانگی، شاعری، ساختن قرآن از طرف خود و... را می‌زنند و علیه او توطئه می‌چینند، سپس به پیامبر ﷺ چنین فرمان می‌دهد:

«وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا...» [الطور: ۴۸].

(و در برابر دستور پروردگار خود شکیبایی پیشه کن که تو زیر نظر ما هستی...)

«فَاتِكْ بِأَعْيُنِنَا» تعبیری است بسیار لطیف، که هم حاکی از نظارت و آگاهی پروردگار است و هم حاکی از حمایت و حفاظت کامل او.

برای فهم این آیه به چند آیه‌ی مشابه آن توجه کنید.

الفاظی مثل «بِأَعْيُنِنَا» و «عَلَى عَيْنِي» در موارد زیر هم به کار رفته

است:

- ساختن کشتی توسط نوح عليه السلام:

«...اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا» [هود: ۳۷ و المؤمنون: ۲۷].

(...کشتی را تحت نظارت و وحی ما بساز.)

یعنی کشتی را زیر نظر ما و وحی ما بساز، پس ما ساختن کشتی را به

تو یاد می‌دهیم، در ساختن آن تو را راهنمایی می‌کنیم، به تو می‌گوییم که چکار کن و چکار نکن؛ اشتباهات تو را بر طرف می‌کنیم و... زیرا نوح علیه السلام اولین کسی است که کشتی می‌سازد.

- حرکت کشتی نوح علیه السلام:

«وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِاجِ وَدُسِّرُ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا...» [القمر:

۱۳ و ۱۴].

(و او را بر [کشتی] تخته‌دار و میخ‌آجین سوار کردیم. (۱۳) کشتی زیر نظر ما روان بود...)

یعنی کشتی زیر نظر ما حرکت می‌کند، پس گم نمی‌شود، غرق نمی‌شود، سرنشینان کشتی از گرسنگی، تشنگی و بیماری تلف نمی‌شوند و...

- در مورد موسی علیه السلام که مادرش او را به دریا انداخت و

ماجراهای پرفراز و نشیبی را طی کرد:

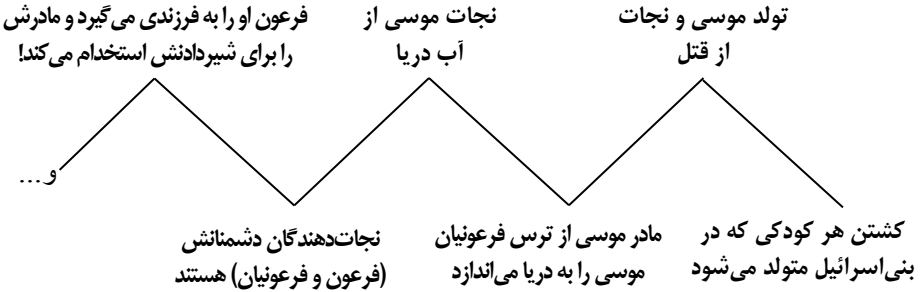
«...وَلْتَصْنَعْ عَلٰی عَيْنِي» [طه: ۳۹].

(...و تا زیر نظر من تربیت و ساخته شوی.)

چنان‌که در آیات قبل و بعد از آیه‌ی مذکور آمده است، زندگی سرورمان موسی علیه السلام از بدو تولد - بلکه قبل از تولد - تا وفات سراسر فراز و نشیب است که دلالت بر حمایت و نظارت خداوندی دارد.

به نمودار فراز و نشیب‌های بخشی از زندگی سرورمان موسی علیه السلام

توجه کنید!



۱ - پروین اعتصامی چه زیبا داستان انداخته شدن موسی عليه السلام به دریا توسط مادر او را می‌سراید:

مادر موسی، چو موسی را به نیل * در فکند، از گفته‌ی رب جلیل
 خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه * گفت کای فرزند خرد بی گناه
 گر فراموش کند لطف خدای * چون رهی زین کشتی بی ناخدای؟!
 گر نیارد ایزد پاکت بی‌بیاد * آب خاکت را دهد ناگه بی‌بیاد
 وحی آمد کاین چه فکر باطل است * رهرو ما اینک اندر منزل است
 پرده‌ی شک را برانداز از میان * تا ببینی سود کردی یا زیان
 ما گرفتیم آنچه را انداختی * دست حق را دیدی و نشناختی؟
 در تو، تنها عشق و مهر مادری ست * شیوه‌ی ما، عدل و بنده پروری ست
 نیست بازی کار حق، خود را مباز * آنچه بردیم از تو، باز آریم باز
 سطح آب از گاهوارش خوشترست * دایه‌اش سیلاب و موجش مادر ست
 رودها از خود نه طغیان می‌کنند * آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند
 ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم * ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم
 نسبت نسبان به ذات حق مده * بار کفر است این، به دوش خود منه
 به که برگردی، بما بسپاریش * کی تو از ما دوست‌تر می‌داریش؟
 نقش هستی، نقشی از ایوان ماست * خاک و باد و آب، سرگردان ماست
 قطره‌ای کز جویباری می‌رود * از پی انجام کاری می‌رود
 ما بسی گم گشته، باز آورده‌ایم * ما بسی بی توشه را پرورده‌ایم
 میهمان ماست، هر کس بینواست * آشنا با ماست، چون بی آشناست
 ما بخوانیم، ار چه ما را رد کنند * عیب پوشی‌ها کنیم، ار بد کنند
 سوزن ما دوخت، هر جا هر چه دوخت * زاتش ما سوخت، هر شمع‌ی که سوخت...
 خدایش بیامرزاد.

پس منظور از «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» این است که، تو - ای محمد - زیر نظر، تحت مراقبت، تحت نظارت، مورد توجه، مورد عنایت، منظور نظر، تحت حمایت و در حفاظت ما هستی.
یعنی تو از هر نظر زیر نظر مایی.

مواردی از مراقبت و نظارت خدا نسبت به سرورما محمد ﷺ:

تمام مباحث و مطالبی که در این بخش می‌آید، جزو موارد مراقبت و نظارت خداوند بر سرورمان محمد ﷺ است. چند مورد را به صورت مستقل هم در این جا ذکر می‌کنیم:

۱- دشمنان نمی‌توانند به تو گزند و آسیبی برسانند، چون تحت حمایت، حفاظت و نظارت ما قرار داری: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا».

❁ یک داستان:

روزی پیامبر ﷺ همراه اصحاب خود برای جنگی به سمت نجد می‌رفتند. در راه بازگشت به دره‌ای پر درخت رسیدند. اصحاب متفرق شده و هر یک زیر درختی خوابیدند. پیامبر اکرم ﷺ نیز به درختی روی آورده، شمشیر خود را به شاخه‌های آن آویزان نموده، عبای خود را پهن کرد و خوابید.

یکی از مشرکان به نام غورث بن حارث که آنان را تعقیب می‌کرد، وقتی رسول الله ﷺ را تنها دید، به آرامی آمد و شمشیر را از روی شاخه‌ها

برداشت و با صدای بلند فریاد زد: ای محمد! چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟

رسول الله ﷺ بیدار شد، مرد بالای سرش ایستاده و شمشیر که برق مرگ از آن پدیدار بود، در دستش بود.

پیامبر ﷺ تنها بود و فقط روپوشی به تن داشت. اصحاب از او جدا و خواب بودند. مرد که در اوج قدرت و پیروزی بود، تکرار کرد: چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟ چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟ رسول الله ﷺ با اطمینان کامل گفت: «الله».

در این هنگام مرد دگرگون شد، شمشیر از دستش افتاد. پیامبر ﷺ برخاست و شمشیر را برداشت و فرمود: «چه کسی مرا از کشتن تو باز می‌دارد؟»

مرد منقلب و پریشان گشت و شروع کرد به طلب رحم و شفقت از پیامبر ﷺ و می‌گفت: هیچ کس، پس شمشیر را به نیکی بردار. رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان می‌شوی؟»

او گفت: نه، ولی با قومی که با تو سر جنگ دارند، نخواهم بود. پیامبر ﷺ از او درگذشت و به او نیکی کرد! آن مرد سرور قومش بود. نزدشان بازگشت و آنان را به اسلام فراخواند و آنان مسلمان شدند.^۱

۱ - این داستان به صورت مفصل و مختصر از جابر بن عبدالله در بخاری، شماره‌ی ۳۸۲۲ مسلم، شماره‌ی ۴۲۳۱ مسند احمد، شماره‌ی ۱۴۶۵۷ و دیگر کتاب‌های حدیث آمده است.

راست فرمود خداوند متعال آن‌جا که فرمود:

«... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» [المائدة: ۶۷].

(...خداوند تو را از (گزند و آسیب) مردمان محفوظ می‌دارد...)

❁ توطئه‌ی شیطانی!

سران مکه پس از این که تمام راه‌های مبارزه با پیامبر ﷺ، دعوت وی و یاران او را پیمودند برای کشیدن نقشه‌ی کشتنش در دارالندوه جمع شدند. ابوجهل پیشنهاد داد که از هر قبیله، جوانی چابک و نیک نژاد برگزینند و به دست هر یک شمشیر برنده‌ای بدهند، آن وقت همگی به یکباره به محمد حمله کنند و او را بکشند تا از شر او راحت شوند، زیرا در این صورت خون او میان همه‌ی قبایل تقسیم می‌شود و فرزندان عبدمناف را یارای جنگ با همه‌ی قبایل نیست؛ در نتیجه به گرفتن خون‌بهای او راضی می‌شوند و ما نیز خون‌بهای او را می‌پردازیم.

پیشنهاد به اتفاق آرا پذیرفته شد. برای اجرای این نقشه یازده نفر از سران قریش انتخاب شدند که عبارت بودند از:

۱. ابوجهل بن هشام، ۲. حکم بن ابی العاص، ۳. عقبه بن ابی معیط، ۴. نصر بن حارث، ۵. امیه بن خلف، ۶. زمعه بن اسود، ۷. طعیمه بن عدی، ۸. ابولهب، ۹. ابی بن خلف، ۱۰. نبیه بن حجاج، ۱۱. منبه بن حجاج.
- ابن اسحاق می‌گوید: از اوّل شب، خانه‌ی پیامبر ﷺ را محاصره کردند و منتظر ماندند تا پیامبر ﷺ بخوابد و یکباره بر او هجوم ببرند.

قرار بود این دسیسه را در قسمت آخر شب عملی کنند. آنان شب را

در انتظار آن لحظه گذراندند؛ اما خداوند همان کاری را کرد که بعدها آن را برای رسول خود ﷺ بازگو کرد:

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [الأنفال: ۳۰].

(به یادآور زمانی را که کافران علیه تو توطئه می‌کردند تا تو را دستگیر کنند، یا بکشند و یا تو را بیرون کنند. آنان توطئه می‌چیدند و خداوند نیز نقشه می‌کشید؛ یقیناً خداوند بهترین چاره ساز است.)
خداوند پیامبر خود را از نقشه‌ی آنان آگاه ساخت. پیامبر ﷺ به علی فرمود: بر رختخوابم بخواب و این روانداز سبز را روی خود بینداز! هرگز از آنان آسیبی به تو نخواهد رسید.

آن گاه پیامبر ﷺ بیرون شد، صف‌های مشرکان را شکافت و مشتی خاک بر سرشان پاشید. خداوند بینایی را از آنان گرفت، طوری که اصلاً او را ندیدند و در حالی بیرون رفت که این آیه را می‌خواند:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» [یس: ۹].

(ما، پیش روی آنان سدی و پشت سر ایشان سدی، قرار داده‌ایم و بدین وسیله جلوی چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند.)
رسول خدا ﷺ به خانه‌ی ابوبکر ﷺ رفت و از درب کوچک پشت خانه‌اش بیرون شدند و به غار ثور که در سمت یمن قرارداداشت، پناه بردند. محاصره کنندگان به انتظار لحظه‌ی فرا رسیدن هجوم بودند که مردی [آن فرد شیطان بود در کسوت مردی] به آنان گفت که محمد بر سر شما

خاک پاشید و رفت. وقتی سرهای خود را دست کشیدند، دیدند که بر سرهای آنان خاک و غبار نشسته است و وقتی وارد خانه شدند دیدند علی در رختخواب است!^۱

راست گفت خداوند متعال که فرمود:

«... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» [المائدة: ۶۷].

(...خداوند تو را از (گزند و آسیب) مردمان محفوظ می‌دارد...)

۲- جن و شیطان نمی‌توانند به تو نزدیک شوند و در تو نفوذ کند، چون تحت حمایت، حفاظت و نظارت ما قرار داری: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا».

❁ به یاد دعای برادرم سلیمان (قتادم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ عَفْرِيَّتَا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ صَلَاتِي فَأَمَكْنِي اللَّهُ مِنْهُ فَأَخَذَتْهُ فَأَرَدَتْ أَنْ أَرْبِطَهُ عَلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ فَذَكَرْتُ دَعْوَةَ أَخِي سَلِيمَانَ: «رَبِّ... وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» [ص: ۳۵] فَرَدَدْتُهَا حَاسِمًا»^۲.

(دیشب، جن سرکشی نزد من آمد تا نماز مرا بر هم زند، اما خداوند مرا بر او چیره گردانید. خواستم او را به یکی از ستون‌های

۱ - ر. ک: الرحيق المختوم، صفی الرحمن مبارکفوری، ۱/۱۲۶ - ۱۲۹ و ترجمه‌ی الرحيق المختوم، حامد فیروزی و ابراهیم کیانی، ۱/۲۴۴ - ۲۴۸ با اختصار.

۲ - صحیح: بخاری، شماره‌ی ۳۱۷۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره

مسجد بندهم تا هنگام صبح، همه‌ی شما او را ببینید، اما به یاد [این] دعای برادرم؛ سلیمان؛ افتادم: (پروردگارا... به من پادشاهی و قدرتی عنایت فرما که بعد از من، شامل حال هیچ کس نشود.) پس خوار و ذلیل او را برگرداندم.)

❁ قرین من از جنیان (اسلام آورد)

هر فردی قرین و هم‌نشینی از جنیان و شیاطین دارد که در مورد گمراه کردن انسان‌ها مأموریت دارند، ولی خداوند به پیامبرش ﷺ کمک کرد که او اسلام بیاورد، پس فقط به نیکی پیامبر ﷺ را امر می‌کند.

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول الله فرمود:

«مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الْجِنِّ».

قَالُوا: وَإِيَّاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: «وَإِيَّايَ، إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»^۱.

(هر یک از شما قرین و همراهی از جن دارد.)

گفتند: حتی تو یا رسول الله؟

فرمود: (حتی من، ولی خداوند در برابر او به من کمک کرد و او

اسلام آورد، پس فقط مرا به کار خیر امر می‌کند.)

در روایت دیگری آمده است:

«مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَمَعَهُ قَرِينُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمِنَ الْجِنِّ».

قَالُوا: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

۱ - صحیح: مسلم، شماره‌ی ۵۰۳۴ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

قَالَ: «وَأَنَا إِلَّا أَنْ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَاسْلَمَ وَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»^۱.

(هر یک از شما همراهش از فرشتگان و جن با او هستند.)

گفتند: تو یا رسول الله چی؟

فرمود: (من هم همین‌طور، مگر این که خداوند مرا در مقابل او

کمک کرد و او اسلام آورد، پس فقط مرا به کار خیر امر می‌کند.)

❁ به خدا پناه بیاور!

چنان‌چه از شیطان و سوسه‌ای متوجه تو شد، پس راه‌هایی از آن

پناه آوردن به خدا است:

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [الأعراف:

. [۲۰۰]

(و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید، به خدا پناه ببر، چرا که

او شنوای دانا است.)

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

[فصلت: ۳۶].

(هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجه تو گردید،

خود را به خداوند بسپار، چرا که او بس شنوا و آگاه است.)

۳- اگر اشتباهی انجام دهی ما تو را تصحیح می‌کنیم،

چون تحت نظارت و رعایت ما قرار داری: «فَاتَّكَبَ بِأَعْيُنِنَا».

آیاتی که حاوی عتاب و نکوهش نسبت به پیامبر ﷺ هستند، دلالت

۱ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۳۵۹۱ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

بر این دارند که پیامبر ﷺ تحت نظارت و رعایت خداوند قرار دارد و خداوند در مسیر دعوت گام‌هایش را بر راه راست استوار می‌دارد تا او را به سر منزل مقصود برساند.

نمونه‌هایی از این قبیل آیات:

❁ چهره درهم کشید و رو گرداند:

پیامبر ﷺ مشغول صحبت درباره‌ی اسلام و دعوت به توحید با برخی (یکی یا تعدادی) از سران قریش بود، که آن فرد نایبنا (عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه) برای پرسیدن سؤال‌های معینی آمد و مرتب صدا می‌زد: ای محمد، مرا راهنمایی کن.

پیامبر ﷺ از او روی گرداند و از مخاطبش پرسید: آیا در آنچه آورده‌ام ایرادی وجود دارد؟

به خاطر این که پیامبر ﷺ از او که خواهان تزکیه بود روی گرداند و چهره در هم کشید و به افرادی پرداخت که خواستار هدایت و تزکیه نبودند، آیات عتاب و نکوهش نازل شد:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبَ (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى...»
[عبس: ۱ - ۱۰].^۱

^۱ - صحیح: ر. ک: ترمذی، باب ومن سورة عبس، شماره‌ی ۳۲۵۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

چهره در هم کشید و روی برتافت (۱) از این که آن نابینا نزدش آمد (۲) و تو از کجا می‌دانی، چه بسا او پاک می‌شد (۳) یا اندرز می‌شنید و آن اندرز به او نفع می‌داد (۴) اما کسی که ابراز بی‌نیازی کرد (۵) تو به او توجه می‌کنی (۶) و اگر هم [او] پاک نشود، زبانی نبینی (۷) و اما کسی که شتابان به [نزد] تو آمد (۸) و او [از خداوند] بیمناک بود (۹) تو از او غفلت می‌کنی!؟

شایان ذکر است که توجه رسول الله ﷺ به سران قوم، به خاطر بزرگداشت موقعیت اجتماعی آنان و کاستن منزلت نابینایی که از او روی گردانده بود، نبود، بلکه بدان جهت بود که معتقد بود این کار او بیشتر به نفع اسلام است، لذا نسبت به اسلام آوردن آنان حریص بود. تویخ و سرزنش ربانی نیز به این سبب نازل شد تا نسبت به کسی که به اسلام روی آورده است، سهل‌انگاری ننماید و کسی را که خود خواستار تزکیه و هدایت است، بدون توجه به موقعیت اجتماعی وی، در اولویت قرار دهد.

یک داستان جالب:

یک دانشجوی مسلمان که در غرب تحصیل می‌کرد، در خوابگاه مشغول خواندن قرآن بود. یکی از دوستان غربی‌اش از او خواست آن چه را که می‌خواند برای او توضیح دهد. دانشجوی مسلمان که سوره‌ی عبس را می‌خواند، آیات را برای دوست خود توضیح داد و دانشجوی غربی بلافاصله ایمان آورد.

وقتی علت ایمان آوردن سریعش را پرسیدند، گفت: من فهمیدم که این کتاب از جانب خداست و ساخته و پرداخته‌ی ذهن محمد نیست، چنان

که بسیاری از خاورشناسان ادعا می‌کنند، چون اگر ساخته‌ی محمد بود، در آن خود را مورد نکوهش و سرزنش قرار نمی‌داد!

❁ چرا به آنان اجازه دادی؟!

پیامبر ﷺ وقتی می‌خواست برای جنگی خارج شود، توریه (ابراز مقصدی و اضمار مقصدی دیگر) می‌کرد و اعلان نمی‌نمود که مقصدش کجاست، اما در جنگ تبوک به خاطر مسافت زیادی که در پیش داشتند، زمان سخت و دشواری که در آن به سر می‌بردند و دشمنان زیادی که به سوی آنان رهسپار بودند، آن را با مردم در میان نهاد و آشکارا از آن سخن گفت تا مردم خود را آماده کنند، تدارک آن را ببینند و توشه و ابزار لازم را فراهم آورند.

پیامبر ﷺ در زمانی به یاران خود دستور آماده باش برای جنگ با رومیان را داد که:

- گرما شدید بود.

- به خاطر خشکسالی و قحطی، بلا و مصیبت وجود داشت.

- وقت رسیدن میوه‌ها و برداشت محصول بود و همه دوست داشتند

در میان میوه‌ها و محصولات بمانند و در زیر درختان میوه دار خود بنشینند.

این موضوع باعث شد که منافقان یکی پس از دیگری نزد پیامبر ﷺ

بیایند و به بهانه‌های مختلف، اعم از بیماری، بی‌سرپرست بودن خانواده،

نداشتن مرکب، ترس از فتنه در وقت دیدن دختران رومی! و... از ایشان

اجازه بگیرند تا در مدینه بمانند و ایشان هم به آنان اجازه می‌داد که آیه

نازل شد:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ» [التوبة: ۴۳].

(خدا تو را بیامرزد! چرا به آنان اجازه دادی پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهایی که می‌آورند) راستگو هستند و یا بدانی که چه کسانی دروغگو هستند.)
با کمی تأمل متوجه می‌شویم که عتاب و نکوهش در این آیه بسیار مهربانانه و محبت آمیز است، زیرا اول او را عفو می‌کند، سپس می‌پرسد که چرا به آنان اجازه دادی!

❁ پیامبری را نسزد که اسیر داشته باشد!

بعد از جنگ بدر، رسول خدا ﷺ درباره‌ی سرنوشت اسیران جنگی با اصحاب به مشورت پرداخت. ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، اینان عموزادگان و خویشاوندان و برادران ما هستند؛ رأی من این است که از ایشان فدیة بگیرید، تا فدیة‌هایی که از اینان می‌گیریم پشتوانه‌ای برای ما در قبال کفار باشد و چه بسا خداوند آنان را هدایت کند و بازوانی برای ما گردند!

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابن خطاب، تو چه نظری داری؟

گفت: به خدا، من با ابوبکر هم عقیده نیستم؛ بلکه رأی من این است که فلان کس را - که خویشاوند عمر بود - به من واگذارید تا گردن او را بزنم؛ عقیل بن ابی طالب را نیز در اختیار علی بگذارید تا گردنش را بزند؛

به حمزه نیز فلان کس، برادر او، را واگذارید تا گردنش را بزند؛ تا خدا بداند که در دل‌های ما هیچ عاطفه و رحمی نسبت به مشرکان وجود ندارد! به ویژه این که این جماعت پیشوایان و سران و اشراف مشرکان مکه هستند!

پیامبر اکرم ﷺ به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه تمایل نشان داد و از اسیران فدیة گرفت و آنان را آزاد کرد.

فردای آن روز، عمر رضی الله عنه صبح هنگام نزد نبی اکرم ﷺ رفت؛ ابوبکر رضی الله عنه نیز نزد ایشان بود و هر دو می‌گریستند. عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، به من باز گو چرا شما و رفیقت گریه می‌کنید؟ اگر گریه‌ام بیاید گریه کنم و اگر گریه‌ام نیاید به خاطر گریستن شما خود را به حال گریه درآورم!

رسول خدا ﷺ فرمود: به خاطر پیامدی که از بابت فدیة گرفتن از اسیران به یاران تو عارض شده است، می‌گرییم. عذاب و پیامد کردار ایشان نزدیک‌تر از این درخت بر من عرضه شده است!

و به درختی در آن نزدیکی اشاره کرد.^۱

خداوند متعال نیز این آیه را نازل فرمود:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَنِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [الأنفال: ۶۷، ۶۸].

(شایسته‌ی هیچ پیامبری نیست که اسیرانی داشته باشد تا آن

^۱ - ر. ک: تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی، ص ۳۶.

که در زمین کشتار بسیار کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خداوند آخرت را می‌خواهد و خداوند پیروزمند فرزانه است. (۶۷) اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امتی را کیفر ندهد و مخطی در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که گرفته‌اید به شما می‌رسید.)

...و

تزکیه‌ی او

تزکیه‌ی تمام اعضا و جوارح او:

بنابراین می‌بینیم که خداوند او را تزکیه می‌کند:

قلبش را تزکیه کرد:

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» [النجم: ۱۱].

(آن چه را که دید دلش کذب و خیال نپنداشت.)

زبانش را تزکیه کرد:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» [النجم: ۳].

(و از سر هوس سخن نمی‌گوید.)

عقلش را تزکیه کرد:

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» [القلم: ۲].

(که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.)

حافظه‌اش را تزکیه کرد:

«سُقِّرُنَا فَلَا تَنْسَى» [الأعلى: ۶].

(ما به زودی بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی.)

راه و روشش را تزکیه کرد:

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» [النجم: ۲].

([که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده.)

گوشش را تزکیه کرد:

«قُلْ أَدُنُّ خَيْرٍ لَكُمْ» [التوبة: ۶۱].

(بگو: گوش خوبی برای شماست.)

چشمش را تزکیه کرد:

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» [النجم: ۱۷].

(دیده [اش] منحرف نگشت و [از حد] درنگذشت.)

دستش را تزکیه کرد:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» [الأنفال: ۱۷].

(و هنگامی که [اریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه

خدا افکند.)

دست آخر هم به طور کلی اخلاق و رفتارش را تزکیه کرد:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» [القلم: ۴].

(و راستی که تو را خوبی والاست!)

آموزش او:

خداوند گذشته و آینده‌ی پیامبر خود را آموزد و مدال گرانقدر

غفران و آموزش را به او تقدیم نمود:

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» [الفتح: ۲].

(تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد...)

جالب این است که در هیچ جای قرآن، کلمه‌ی «إثم» (گناه) به پیامبر

نسبت داده نشده است، زیرا «إثم» فقط به گناه عمدی اطلاق می‌شود،^۱

ولی «ذنب» در مورد پیامبران غیر عمدی است، لذا نسبت دادن کلمه‌ی

۱- ر. ک: نضرة النعيم فى مكارم أخلاق الرسول الكريم، ۹ / ۲۰۱. ۴.

«ذَنْبٌ» به پیامبر ﷺ در چنین آیاتی^۱ به غیر عمدی بودن آن اشاره دارد.

شرح صدر و برداشتن بار او:

خداوند بر پیامبرش منت نهاد و سینه‌اش را باز کرد و بار گرانی را که پشتش را شکسته بود، از روی وی برداشت:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) أَلَدَىٰ أُنْقَضَ ظَهْرَكَ»

[الشرح: ۱ - ۳].

آیا برای تو سینه‌ی تو را نگشاده‌ایم؟ (۱) و بار گران تو را از دوش تو برنداشتیم؟ (۲) باری که پشت تو را شکست.

شرح صدر چیست؟

اگر چه برخی از مفسران^۲ مراد از آن را شکافته شدن سینه‌ی پیامبر ﷺ دانسته‌اند که احادیث صحیح وقوع آن را بیشتر از یک بار ثابت می‌کند، ولی وقتی کلمه‌ی «شرح صدر» را در قرآن بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که منظور شکافته شدن فیزیکی سینه نیست! بلکه منظور باز شدن سینه با نور ایمان، هدایت و معرفت و باز شدن سینه با نسیم آرامش،

۱ - «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» [غافر: ۵۵].

(پس صبر کن، چرا که وعده‌ی خدا حق است و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز.)

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...» [محمد: ۱۹].

(بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه.)

۲ - ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ۸ / ۴۲۹.

اطمینان، پذیرش و راحتی درونی است.

به این آیات توجه کنید:

«وَلَكِنَّ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»
[النحل: ۱۰۶].

ولی کسانی که سینه‌ی خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند، خشم تند خدا (در دنیا) گریبان‌گیرشان می‌شود و (در آخرت) عذاب بزرگی دارند.

کسی که سینه‌ی خود را برای کفر باز می‌کند، یعنی از کفر استقبال می‌کند و آن را می‌پذیرد که در نتیجه خشم خدا شامل حالش می‌شود.

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» [الزمر: ۲۲].

(آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده

ساخته است و دارای (بینشی روشن از) نور پروردگارش می‌باشد...)

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ

صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَعُدُ فِي السَّمَاءِ» [الأنعام: ۱۲۵].

(پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را گشاده

برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و کسی را که خدا بخواهد گمراه و

سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گویی به سوی

آسمان صعود می‌کند.)

در این دو آیه خداوند، دل افرادی را برای اسلام باز می‌کند و آنان

اسلام را می‌پذیرند و بر نوری از سوی پروردگار خود قرار می‌گیرند که

همان نور هدایت و ایمان است که گم و سرگردان نمی‌شوند، اما خداوند

سینه‌ی گمراهان را تنگ و فشرده می‌کند، پس از آرامش درونی و اطمینان باطنی بی‌بهره می‌شوند، گویا به آسمان بالا می‌روند که هر چه بیشتر بالا بروند به خاطر کم شدن اکسیژن بر فشار و تنگی سینه آنان افزوده می‌شود. «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» [طه: ۲۵].

گفت: پروردگارا، سینه‌ی من را گشاده گردان).

موسای پیامبر عليه السلام هم دعا کرد که پروردگار سینه‌ی او را شرح و باز گرداند که مراد شکافتن سینه‌ی او نیست، بلکه باز شدن سینه‌اش با نور ایمان هدایت و نسیم آرامش و اطمینان است.

*** وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ:**

منظور از وزر و باری که پشت تو را شکست چیست؟

ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، فرا، ابن قتیبه و دیگران گفته‌اند:

گناه تو را که در جاهلیت گذشت، از تو پایین نهادیم.

زجاج گفته است: یعنی گناهان گذشته و آینده‌ی تو را آمرزیم.

گروهی از جمله عبد العزیز بن یحیی گفته‌اند: منظور تخفیف سنگینی

بار نبوت است که بر پشت‌ها سنگینی می‌کند که خداوند آن را برای او

آسان کرد تا بتواند آن را انجام دهد.^۱

والله اعلم بالصواب.

^۱ - ر. ک: زاد المسیر، ابن جوزی، ۶ / ۱۷۰.

إِنَّا أَنْعَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ

معناها و مفهوم کوثر:

جالب این جاست که «کوچک‌ترین» سوره‌ی قرآن نازل می‌شود تا اعلان کند که خداوند «بیشترین» چیزها را به پیامبرش داده است و این یکی از موارد اعجاز‌آمیز قرآن است.

«کوثر» صیغه‌ی مبالغه است به معنی «بسیار زیاد» و «خیلی زیاد». هرگز انسان‌ها نمی‌توانند مصادیق کوثری را که خداوند متعال به پیامبرش ارزانی داشته بشمارند. «قلیل» خدا از حد و حصر خارج است، تا چه رسد به «کثیر» او!

حال آن که این «کوثر» (بسیار زیاد) خدا است! چون پیامبر ﷺ از هر حیث زیر نظر، تحت مراقبت، تحت نظارت، مورد توجه، مورد عنایت، منظور نظر، تحت حمایت و در حفاظت خداوند بود، «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» (که تو زیر نظر مایی) خداوند به او «کوثر» (بسیار زیاد) داد.

داده‌های خدای تعالی به پیامبرش ﷺ آن قدر زیاد خواهد بود که پیامبر ﷺ راضی می‌شود و دیگر تقاضایی نخواهد داشت. هم‌چنین این داده‌ها فقط به دنیا منحصر نمی‌شود، بلکه به قیامت و سرای آخرت نیز

می‌رسد. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» [الضحی: ۵].

(و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خشنود گردی.)
«سوف» برای آینده‌ی دور به کار می‌رود. البته برخی از مصادیق کوثر در قیامت و سرای دیگر را هم بیان خواهیم کرد.

برخا از مصادیق کوثر:

چنان که گفتیم «کوثر» صیغه‌ی مبالغه است و خارج از شمارش و حد و حصر بشر. هم‌چنین تمام مواردی که در این بخش عنوان شد (مثل زیر نظر خدا بودن پیامبر ﷺ، تزکیه‌ی او، آموزش او، شرح صدر وی، برداشتن بار او و...) از مصادیق کوثر است، ولی ما فقط چند مورد را - بر اساس توان خود و حوصله‌ی بحث - ذکر می‌کنیم که «کوثر» و «کثرت» در هر یک از این موارد - به تنهایی - هم قابل درک است.

- پناه دادن به او که یتیم بود:

یتیم بنی هاشم همواره پناهگاهی دارد. در شکم مادر است که پدرش عبدالله فوت می‌کند، وقتی متولد می‌شود (تا شش سالگی که مادرش فوت کرد) تحت سرپرستی مادرش و زیر نظارت پدر بزرگش است، سپس پدر بزرگش عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده می‌گیرد و به نیکی از او مراقبت می‌کند، وقتی هشت ساله می‌شود و عبدالمطلب فوت می‌کند

بلافاصله تحت سرپرستی عمویش ابوطالب قرار می‌گیرد که به بهترین وجه از او محافظت و نگهداری می‌کند.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» [الضحی: ۶].

(مگر تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟)

- بی‌نیاز کردن او که عیال‌وار بود:

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» [الضحی: ۸].

(و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید؟)

- مبعوث کردن او به پیامبری:

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا» [النساء: ۷۹].

(و تو را رسولی به سوی مردم فرستاده‌ایم.)

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» [یس: ۳].

(قطعاً تو از رسولانی.)

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» [الفتح: ۲۹].

(محمد رسول خداست.)

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

[الأحزاب: ۴۰].

(محمد پدر هیچ کس از مردان شما نیست، بلکه رسول خدا و

خاتم پیامبران است.)

- جهانی کردن رسالت او:

پیامبران - همه‌ی آنان بدون استثنا - به سوی قوم خود فرستاده شده‌اند،

به جز پیامبر خاتم که به سوی تمام انسان‌ها^۱ در هر مکانی تا قیام قیامت فرستاده شد.

خداوند نوح پیامبر علیه السلام را به سوی قومش فرستاد:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» [الأعراف: ۵۹ و هود: ۲۵ و المؤمنون:

۲۳ و العنكبوت: ۱۴ و نوح: ۱].

(نوح را به سوی قومش فرستادیم.)

هود پیامبر علیه السلام به سوی قوم عاد فرستاده شد:

۱ - جهانی بودن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله عالم انسان‌ها را در می‌نوردد و به عالم جنیان هم می‌رسد: خدای تعالی می‌فرماید:

«قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرَّشَدِ فَأَمَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» [الجن: ۱، ۲].

(بگو: به من وحی شده است که گروهی از جنیان [به قرآن] گوش فرا دادند، آن گاه گفتند: بی گمان قرآنی شنیدیم. که به سوی راستی راه می‌نماید، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را با پروردگار خویش شریک نمی‌آوریم.)

«وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصَتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلُوا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّندَرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» [الأحقاف: ۲۹ - ۳۱].

(و چون گروهی از جنیان را متوجه تو ساختیم که قرآن را می‌شنیدند. آن گاه چون در نزد او (پیامبر اکرم) حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلغان و دعوت کنندگان به سوی قوم خود برگشتند. گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتاب‌های آسمانی پیشین است) و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فراخواننده الهی را بپذیرید و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را ببامرزد و شما را در پناه خویش دارد.)

«وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا» [الأعراف: ۶۵ و هود: ۵۰].
 (و به [سوی قوم] عاد برادرشان هود [را فرستادیم].)
 صالح پیامبر علیه السلام به سوی قوم ثمود فرستاده شد:
 «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» [الأعراف: ۷۳ و هود: ۶۱ و النمل: ۴۵].
 (و به سوی ثمود برادرشان صالح [را فرستادیم].)
 شعیب نبی علیه السلام به سوی مدین فرستاده شد:
 «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» [الأعراف: ۸۵ و هود: ۸۴ و العنکبوت:
 ۳۶].

(و به سوی مدین برادرشان شعیب [را فرستادیم].)
 سرورمان موسی علیه السلام برای نجات بنی اسرائیل به سوی فرعون و
 هم‌دستانش فرستاده شد:
 «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» [هود:
 ۹۶، ۹۷].

(و به راستی موسی را با نشانه‌های خود و دلیل روشن فرستادیم
 (۹۶) به سوی فرعون و قوم او).
 «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
 وَقَارُونَ» [غافر: ۲۳، ۲۴].

(و به راستی موسی را با نشانه‌های خویش و حجتی آشکار
 فرستادیم (۲۳) به [سوی] فرعون و هامان و قارون).
 هارون علیه السلام هم در این مأموریت با موسی علیه السلام شریک بود:
 «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ

وَمَلَيْتِهِ» [المؤمنون: ۴۵، ۴۶].

(آن گاه موسی و برادرش هارون را با نشانه‌های خود و دلیلی آشکار فرستادیم (۴۵) به سوی فرعون و سران [قوم] او.)
موسی عليه السلام از قومش بنی اسرائیل گلايه می‌کند که چرا آزارش می‌دهند، در حالی که می‌دانند به عنوان رسول به سوی آنان مبعوث شده است:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» [الصف: ۵].

(و زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من، چرا مرا آزار می‌دهید. حال آن‌که به درستی می‌دانید که من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم.)

عیسی عليه السلام هم به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [آل عمران: ۴۹].

(و او را فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل [قرار می‌دهد].)

در انجیل متی آمده است که عیسی گفت: من فقط به سوی قوچ‌های

گمراه بنی اسرائیل فرستاده شدم.^۱

در حالی که پیامبر ما فقط به سوی قومش (قریش) فرستاده نشد و

فقط به سوی عرب‌ها مبعوث نشد، بلکه به سوی تمام جهانیان (عرب و

عجم، سرخ و زرد و سفید و سیاه، انس و جن) فرستاده شد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: ۱۵۸].

۱ - کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، ۲۴/۱۵.

(بگو: ای مردم، من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه‌ی شما هستم.)

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» [الفرقان: ۱].
 (خجسته است کسی که «فرقان» را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای
 جهانیان هشدار دهنده باشد.)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» [سبأ: ۲۸].

(و تو را برای همه‌ی مردمان فرستاده‌ایم.)

پیامبر ﷺ رحمتی برای عالمیان است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [الأنبياء: ۱۰۷].

(و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.)

خداوند «ارحم الراحمین و رب العالمین»، پیامبرش را «رحمة للعالمین» ارسال کرد، پس هر رحمتی از پیامبر ﷺ شامل حال کسی شود، بر گرفته از رحمت ارحم الراحمین است و پیامبر ﷺ رحمتی برای تمام انسان‌ها، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها است و نیازی به پیامبری دیگر نیست.

تو را به خدا آیا این پنج مورد از مصادیق کوثر نیست؟

رسول اکرم ﷺ در معرض بیان چیزهایی که فقط به او داده شده، می‌فرماید:

«أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي:

كَانَ كُلُّ نَبِيٍّ يُبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ وَأَسْوَدٌ،

وَأَحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي،

وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَيِّبَةً طَهْرًا وَمَسْجِدًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةُ صَلَّى

حَيْثُ كَانَ،

وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ بَيْنَ يَدَيْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ،
وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ»^۱.

(پنج چیز به من داده شد که به هیچ کس قبل از من داده نشده

است:

۱- هر پیامبری فقط به سوی قوم خود فرستاده می‌شد و من به

سوی هر سرخ و سیاه پوستی فرستاده شدم.

۲- خوردن غنایم جنگی برای من حلال شد، در حالی که برای

هیچ کس قبل از من حلال نشد.

۳- تمام زمین برای من پاک، پاک کننده و مسجد قرار داده شد،

پس هر کس، در هر جا، وقت نماز او را دریافت، نماز بخواند.

۴- از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد و

در نتیجه پیروز شدم.

۵- شفاعت به من داده شد.)

- نازل کردن قرآن بر او:

قرآنی که کلام خداست و اگر تمام جهانیان (جن و انس) جمع شوند

که مانند آن، یا ده سوره مانند آن و یا حتی یک سوره‌ی کوچک مانند آن

بیاورند، نمی‌توانند و تا قیام قیامت هم نخواهند توانست!

قرآنی که کلام خداست و چون کلام خداست علومش بی‌پایان و

شگفتی‌هایش پایان‌ناپذیر است و تا قیام قیامت هیچ کس نمی‌تواند ادعا

کند که همه‌ی آن را فهمیده و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که از تمام میوه‌های باغ بی‌انتهای^۱ قرآن خورده یا سراسر باغ بی‌انتهای قرآن را گشته است!

خداوند درباره‌ی نزول قرآن بر پیامبرش می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» [الإنسان: ۲۳].

(ماییم که قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم.)

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» [الحجر: ۸۷].

(و یقیناً سبع المثنائی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را به تو

دادیم.)

«وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» [النمل: ۶].

(و بی‌گمان تو قرآن را از نزد [خداوند] فرزانه دانا دریافت

می‌داری.)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ

مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ» [یوسف: ۳].

(ما با وحی کردن این قرآن از سوی خویش به تو بهترین

داستانسرایبی را بر تو حکایت می‌کنیم و بی‌گمان پیش از آن از

بی‌خبران بودی.)

- تضمین حفظ قرآن:

به غیر از قرآن، حفظ هیچ یک از کتاب‌های آسمانی از طرف خدا

۱ - گفتیم باغ بی‌انتهای قرآن، چون قرآن کلام خداست و کلام خدا بدون تصور تجزیه جزء ذات خداست و اگر سخن پیامبر ﷺ یا بزرگی دیگر بود می‌گفتم مثل یک باغ بسیار بزرگ است.

تضمین نشده است. به این معنی که اگر سرورمان موسی عليه السلام زنده شود و تورات امروزی را ببیند از تحریفات و تغییراتی که در آن صورت گرفته، غافل‌گیر می‌شود و اگر سرورمان عیسی عليه السلام از آسمان فرود آید تعجب می‌کند که چرا چهار انجیل وجود دارد! وانگهی چرا هیچ یک از این چهار انجیل از تحریف و تغییر به دور نمانده است! ولی اگر پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله زنده شود، قرآن را همان قرآنی خواهد یافت که بر او نازل شده است، بدون هیچ تحریف، تغییر، جابه‌جایی، تقدیم، تأخیر، افزایش و کاهش! نه یک کلمه، نه یک حرف و حتی نه یک حرکت! چون خداوند حفظ قرآن - نه کتاب‌های دیگر - را تضمین کرده و با تأکید تمام می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [الحجر: ۹].

(بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن

هستیم.)

سؤال: چرا خداوند حفظ قرآن را تضمین کرده، ولی حفظ

بقیه‌ی کتاب‌ها مثل تورات و انجیل را تضمین نکرده است؟

زیرا کتاب‌های دیگر علاوه بر این که متعلق به قوم خاصی بودند، به زمان خاصی هم تعلق داشتند و چه بسا پیامبر بعدی کتاب و شریعت جدیدی می‌آورد، ولی بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست و بعد از قرآن کتابی وجود ندارد و وحی‌ای نازل نمی‌شود، پس قرآن به تمام انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها تعلق دارد و از آن‌جا که کتابی بعد از آن نازل نمی‌شود، پس باید از تغییر و تحریف حفظ شود.

قرآن پند و اندرزی برای تمام جهانیان - نه فقط عرب‌ها - است:
 «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» [یوسف: ۱۰۴ و ص: ۸۷ و التکویر: ۲۷].
 (آن [قرآن] جز اندرزی برای جهانیان نیست).
 «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» [القلم: ۵۲].
 (حال آن‌که آن [قرآن] جز اندرزی برای جهانیان نیست).

- هدایت (۹):

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی در دنیا هدایت است که مؤمنان هر روز چندین بار آن را، در حال گفت و گو با خداوند در بزرگ‌ترین عبادت که نماز است، تقاضا می‌کنند و خداوند این نعمت را به طور کامل به پیامبران ارزانی نمود.

آیات زیر را با قلبت قبل از زبانت بخوان:

«...لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ... وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» [الفتح: ۲].

(...تا خداوند بیامرزد برای تو... و تو را به راهی راست هدایت کند.)

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» [الضحی: ۷].

(و تو را سرگشته یافت، پس [با نزول قرآن] هدایت کرد؟)

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...» [الأنعام: ۱۶۱].

(بگو: آری! پروردگام مرا به راه راست هدایت کرده است...)

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ» [الحج: ۶۷].

(قطعاً تو بر هدایتی راست قرار داری.)

«وَإِنِ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيْ رَبِّي» [سبأ: ۵۰].

و اگر هدایت یابم [این از برکت] چیزی است که پروردگارم به سویم وحی می‌کند.

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [الشوری: ۵۲].

(و بی‌گمان تو به راه راست هدایت می‌کنی.)

– کامل کردن نور و اظهار دین او:

خداوند متعال می‌فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»
(۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» [الصف: ۸، ۹ و ر. ک: التوبة: ۳۲ و ۳۳].

(می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن‌که خدا – گر چه کافران را ناخوش افتد – نور خود را کامل خواهد گردانید. او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید.)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» [الفتح: ۲۸].

(او کسی است که پیامبر خود را به [قصد] هدایت، با آیین درست روانه ساخت، تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواهی بودن خدا کفایت می‌کند.)

در این آیات دو موضوع مطرح است:

اول: خدا نورش را کامل می‌کند:

یعنی خداوند علی‌رغم میل مشرکان و کافران نورش را کامل

می کند و پرتوش را به تمام دنیا می رساند.

این بشارتی است برای ما مسلمانان که دین اسلام در اقصی نقاط دنیا و گوشه و کنار جهان پخش می شود و نور اسلام به همه جا می رسد و هر کس می خواهد از آن بهره می برد و هر کس می خواهد ظلمت و تاریکی گمراهی را بر می گزیند.

پیامبر اکرم ﷺ در این باره می فرماید:

«لَيُبَلِّغَنَّ هَذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يَتْرُكُ اللَّهُ بَيْتَ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بَعْرَ عَزِيزٍ أَوْ بَدَلٌ ذَلِيلٍ عِزًّا يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَذُلًّا يُذِلُّ اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ»^۱.

(امر این دین تا آن جا خواهد رسید که شب و روز رسیده است، خداوند خانه‌ی هیچ شهر نشین و چادر نشینی را بدون وارد کردن این دین نخواهد گذاشت، با عزت عزیزی یا ذلت ذلیلی، عزتی که خداوند اسلام را به آن عزت می بخشد و ذلتی که کفر را بدان خوار و ذلیل می گرداند.)

دوم: دینی را که با رسولش فرستاد بر تمام ادیان غالب و ظاهر می کند:

یعنی دین غالب و بارز دنیا اسلام می شود، نه این که بقیه‌ی ادیان از بین می روند، بلکه غلبه و ظهور جهانی از آن دین اسلام خواهد شد - ان شاء الله.

- برگزیدن اسلام به عنوان دین برای او و امتش:

۱ - مسند أحمد، شماره‌ی ۱۶۳۴۴ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از تمیم داری رحمته.

اول این که دین پذیرفته شده‌ای که دین تمام انبیا از آدم تا خاتم است، اسلام می‌باشد:^۱

۱ - دین همه‌ی پیامبران یکی است و آن اسلام است، چیزی که فرق می‌کند شریعت است. به تعبیری دیگر ما «توحد ادیان» و «تعدد شرائع» داریم. دین همان اصول و عقاید است که از آدم تا خاتم یکی بوده که آن اسلام و تسلیم شدن در برابر الله است، لذا دین تمام انبیا و رسولان اسلام است:

* نوح به قومش می‌گوید: من مأمورم از مسلمانان باشم:

«وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [یونس: ۷۲].

(و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم.)

* ابراهیم و اسماعیل دعا می‌کنند که آن دو را برای خود دو مسلمان بگرداند:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ...» [البقرة: ۱۲۸].

(پروردگارا، ما دو نفر را برای خود مسلمان و فرمانبردار بگردان.)

* بلکه از این فراتر از ذریه و نسل آن دو امت مسلمانی برای خود قرار دهد:

«... وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» [البقرة: ۱۲۸].

و از فرزندانمان [نیز] امتی مسلمان و فرمانبردار خود قرار ده.)

* بلکه پدرمان ابراهیم ما را مسلمان نامید:

«مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» [الحج: ۷۸]

(آیین نیابتان، ابراهیم را [برای شما تشریح کرده است] او شما را پیش از این و در این [قرآن نیز] مسلمان نام نهاده تا رسول [او] بر شما گواه باشد و [شما نیز] بر مردم گواه باشید.)

* ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف و مسلمان بود:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [آل عمران: ۶۷].

(ابراهیم نه یهودی و نه مسیحی بود بلکه پاکدین [و] مسلمان بود. و از مشرکان نبود.)

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلَمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» [البقرة: ۱۳۱].

(آن گاه که پروردگارش به او فرمود: اسلام بیاور و تسلیم شو. عرض کرد: برای پروردگار جهانیان مسلمان و تسلیم شدم.)

* اسلام سفارش ابراهیم و یعقوب به فرزندانیشان:

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا

تَعْبُدُونَ مَنْ يَعْدَى قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» [البقرة: ۱۳۱ - ۱۳۳]

(و ابراهیم فرزندان‌ش را به آن (فرمانپذیری پروردگار) سفارش کرد. همچنین یعقوب [نیز فرزندان‌ش را به آن سفارش کرد]: ای فرزندان من، خداوند این دین را برایتان برگزیده است. پس جز در مسلمانی نمیرید (۱۳۲) آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟ آن گاه که به فرزندان‌ش گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، آن معبود یگانه را می‌پرستیم و ما مسلمان و فرمانبردار او هستیم.)

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» [البقرة: ۱۳۶ و ر. ک: آل عمران: ۸۴].

(یگوید: به خدا و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و [نیز] آنچه که به [دیگر] پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است، ایمان آورده‌ایم. بین هیچ کس از آنان تفاوتی نمی‌گذاریم. و برای او (خداوند) مسلمان و فرمانبردار هستیم.)

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» [العنکبوت: ۴۶].

(و بگوئید به آنچه بر ما فرو فرستاده شده و آنچه بر شما فرو فرستاده شده، ایمان آورده‌ایم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما برای او مسلمان و فرمانبردار هستیم.)

* موسی هم به قومش می‌گوید که اگر مسلمان هستید به خدا توکل کنید: «وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ مَأْمَنُومِينَ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ» [یونس: ۸۴].

(و موسی گفت: ای قوم من، اگر به خداوند ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید اگر مسلمان و اهل تسلیم هستید.)

* جادوگران هم که به خدای موسی و هارون ایمان آوردند دعا کردند که پروردگارا، ما را مسلمان بمیران:

«رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ» [الأعراف: ۱۲۶].

(پروردگارا، بر ما صبر را فرو ریز و ما را مسلمان بمیران.)

* فرعون هم خود را از مسلمانان به حساب می‌آورد:

«حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [یونس: ۹۰].

(تا هنگامی که [در] غرق شدن به او رسید، گفت: ایمان آوردم که معبود

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [آل عمران: ۱۹].

(بی‌گمان دین [حق] به نزد خداوند، اسلام است.)

دوم این که هر کس دینی غیر از اسلام بجوید از او پذیرفته

نمی‌شود:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

[آل عمران: ۸۵].

[راستی] نیست مگر کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند. و من از مسلمانان هستم.)

* یوسف هم دعا می‌کند که او را مسلمان بمیراند:

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» [یوسف: ۱۰۱].

(مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان بازسان.)

* ملکه‌ی سیأ هم اعلان اسلام کرد:

«قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [النمل: ۴۴]

(گفت: پروردگارا، من به خود ستم کرده‌ام و [اینک] همراه سلیمان تسلیم

خداوند، پروردگار جهانیانم.)

* حتی حواریون - که نصرانی بودند - عیسی علیه السلام را شاهد می‌گیرند که مسلمان هستند:

«قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» [آل عمران:

۵۲].

(حواریان گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم. به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه

باش به آنکه ما مسلمان و فرمانبرداریم.)

اگر اسلام دین تمام پیامبران است، پس یهودیت و نصرانیت چیست؟

یهودیت و نصرانیت دین نیستند، بلکه شریعت (راه، روش، حکم، قانون و...)

هستند.

«...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا...» [المائدة: ۴۸]

(برای هر یک از شما شریعت و راهی قرار داده‌ایم.)

دین سرومان موسی علیه السلام اسلام است، ولی شریعتش (احکام و تشریعاتش)

یهودیت است.

دین سرومان عیسی علیه السلام اسلام است، ولی شریعتش (احکام و تشریعاتش)

نصرانیت است.

(و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.)

سوم این که خداوند دین ما را برای ما کامل کرد، نعمتش را بر ما تمام کرد و از همه مهم‌تر که خود خداوند اسلام را به عنوان دین برای ما پسندید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ۳].

(امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم.)

- پیروز کردن بزرگ وی:

محمد ﷺ به تنهایی دعوت توحید را در مکه اعلان کرد، تعداد اندکی به دعوتش گرویدند، ولی سران قریش به آزار و اذیت او و یارانش پرداختند، آنان را شکنجه کردند و تعدادی را کشتند تا این که بقیه مجبور به هجرت به حبشه و سپس به مدینه شدند و دست آخر هم نقشه‌ی شیطانی قتل پیامبر را کشیدند که پیامبر ﷺ از مکه خارج شد و مخفیانه راه مدینه را در پیش گرفت، ولی خداوند پیامبرش را تنها نگذاشت و او را در تمام عرصه‌های دعوت و در جنگ‌هایش با دشمنان پیروز کرد و دست آخر با فتح مکه، پیروزی‌اش را بر دشمنان کامل کرد که این پیروزی بزرگ - و هم چنین این پیروزی‌ها - از مصادیق کوثر هستند که خداوند به پیامبرش ارزانی کرد:

«...لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ... وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا» [الفتح: ۳].

(...تا خداوند از تو درگذرد... و تو را به نصرتی ارجمند یاری

نماید.)

«هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» [الأنفال: ۶۲].

(اوست که با یاری خود و با پشتیبانی مؤمنان به تو توان داد.)

— اتمام نعمت بر او:

اتمام نعمت خداوند بر پیامبر ﷺ یکی از مصادیق کوثر است:

«...لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ... وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ...» [الفتح: ۲].

(...تا خداوند از تو درگذرد... و نعمت خود را بر تو تمام گرداند...)

ولی این نعمت چیست؟

علما اقوال مختلفی در این زمینه گفته‌اند.

ابن عباس - رضی الله عنهما - اتمام نعمت در بهشت صورت می‌گیرد.

ابن عباس - رضی الله عنهما - اتمام نعمت با نبوت و مغفرت است.

ماوردی: اتمام نعمت با فتح مکه، طائف و خیبر است.

ابوسلیمان دمشقی: اتمام نعمت با اظهار دینش بر سایر ادیان است.^۱

اگر چه که تمام این موارد از مصادیق نعمت هستند، ولی وقتی به

قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که خداوند در جایی دیگر درباره‌ی اتمام

نعمتش سخن می‌گوید که در آن جا منظور از اتمام نعمت، انتخاب اسلام

به عنوان دین و کامل کردن آن به لحاظ تشریح و قانون گذاری است:

^۱ - ر.ک: زاد المسیر، ابن جوزی، ۵ / ۳۸۳.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ۳].

(امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم.)
پیامبر ﷺ هم مأمور است درباره‌ی نعمت‌های پروردگارش صحبت کند:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» [الضحی: ۱۱].

(و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی.)

دادن شفاعت به او در قیامت:

شاعری وجود ندارد که حدیث شفاعت را به زیبایی سعدی به تصویر کشیده باشد. خدایش پیامرزا که چه زیبا سروده است:
عرصه‌ی گیتی مجال همّت او نیست * روز قیامت نگر مجال محمد
نماند به عصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیشرو

— نام بلند و نیک!

۱ - مولانا چه زیبا سروده است:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق * گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را رافعهم * بیش و کم را من ز قرآن مانع
من تو را اندر دو عالم رافعهم * طاعنان را از حدیثت دافعهم
کس نتاند بیش و کم کردن درو * تو به از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز روز افزون کنم * نام تو بر زر و بر نقره زبم
منبر و محراب سازم بهر تو * در محبت قهر من شد قهر تو
من مناره پر کنم آفاق را * کور گردانم دو چشم غاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه * دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تا قیامت باقیش داریم ما * تو مترس از نسخ دین، ای مصطفی

محمد ﷺ یکی از افراد خوش‌نام تاریخ بشریت است. حتی افرادی که به او ایمان ندارند - به جز کسانی که شخصیت طبیعی و نرمالی ندارند و نشانه‌های مرض یا غرض در آنان هویدا است - از او به نیکی یاد می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» [الشرح: ۴].

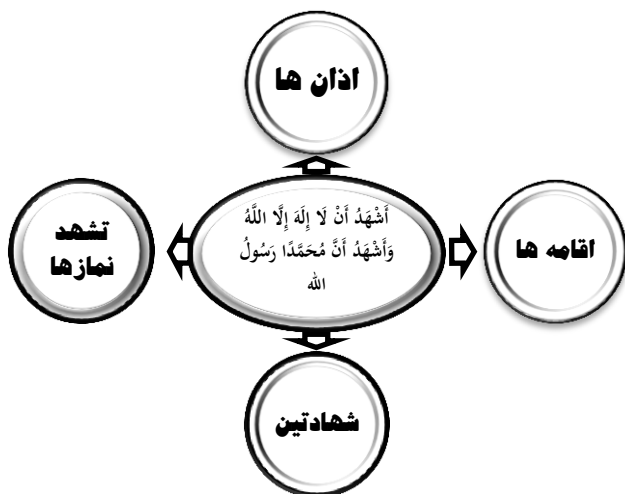
(و نام تو را برای تو بلند گردانیدیم.)

از مجاهد نقل شده است که در مورد «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» گفت: «یعنی نام من برده نمی‌شود مگر این که نام تو برده می‌شود. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»^۱

* یکی از مصادیق بلند کردن نام پیامبر ﷺ (و در عین حال از مصادیق کوثر) قرار گرفتن نام مبارکش در اذان - هم‌چنین در اقامه و شهادتین - در کنار نام بلند و رفیع «الله» است که روزی پنج بار از مناره‌ها و بلندگوهای صدها هزار مسجد در گوشه و کنار جهان به آسمان طنین انداز می‌شود و از زمان مشروع شدن اذان در مدینه تا به امروز بلند و پا برجاست و حتی یک وعده هم قطع نشده و تا روز قیامت بلند و طنین انداز خواهد بود ان شاء الله:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

^۱ - صحیح: دلائل النبوة، بیهقی، خبر ۲۹۹۲.



شما را به خدا قسم بعد از نام بلند و روح افزای «الله» نام کدام پیامبر، کدام رئیس، کدام شخصیت و کدام... روزی پنج بار در آسمان دنیا طنین انداز می‌شود؟

شما را به خدا آیا بعد از نام بلند و پر فراز «الله» نامی بلندتر، رفیع‌تر و والاتر از نام محمد ﷺ وجود دارد؟

سؤال جالب این است: چگونه خداوند نام او را در تمام تاریخ - در گذشته که رسانه‌های نوین نبودند، در عصر حاضر که عصر رسانه‌ها است و در عصرهای آینده که... - بلند خواهد کرد؟!

تو را به خدا آیا شیوه‌ای غیر از اذان وجود دارد که هم در عصر قدیم قابل استفاده و رسا باشد، هم در عصر حاضر و هم - ان شا الله - در آینده تا روز قیامت؟! هم در شهرهای بزرگی مانند مکه، مدینه، قاهره، تهران، استانبول، نیویورک، پاریس، لندن و... و هم در روستاهای دور افتاده‌ی

هند، اندونزی، افغانستان و...

* یکی دیگر از مصادیق بلند کردن نامش این است که محمد بزرگ‌ترین نام در جهان است و بیشترین افراد به آن نام گذاری شده‌اند. شاید پرسید که چرا نام‌های پیامبرانی مثل «موسی» (پیامبر شریعت یهودیان) و «عیسی» (پیامبر شریعت مسیحیان) بیشترین تعداد را به خود اختصاص نداده‌اند، در حالی که یهودیان نام موسی و مسیحیان و مسلمانان نام موسی و عیسی را به کار می‌برند، ولی یهودیان و مسیحیان از نام محمد استفاده نمی‌کنند؟

چون خداوند متعال خطاب به محمد ﷺ - نه موسی و نه عیسی علیهما السلام - فرموده است:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» [الشرح: ۴].

(و نام تو را برای تو بلند گردانیدیم.)

به نظر شما در حال حاضر نام چند میلیون نفر «محمد» است؟!؟

نام چند میلیارد نفر «محمد» بوده و نام چند میلیارد نفر «محمد» خواهد

بود!؟

یک داستان:

دانشجویانی از کشورهای مختلف در دانشگاه بین‌المللی آفریقا در خارطوم سودان تحصیل می‌کردند. یک دانشجو از نیجریه بود به نام «محمد الرابع». دوست بنده هاشم از الجزایر از او پرسیده بود که چرا نامش «محمد الرابع» است؟ او جواب داده بود که ما چهار برادر هستیم که نام

اوّلی «محمد الاوّل»، دومی «محمد الثانی»، سومی «محمد الثالث» و من «محمد الرابع» هستم! وقتی دوستم ابراز شگفتی کرده بود گفته بود که ما «محمد الثانی عشر» هم داریم!

عشق به محمد آن مسلمان نیجریه‌ای را بر آن می‌دارد که نام تمام پسران خود را محمد بگذارد!

حال به نظر شما چند میلیون نفر «محمد» نام دارند؟

ناگفته نماند که صدها هزار نفر نیز نام‌های دیگر پیامبر ﷺ مانند

«مصطفی»، «احمد»^۱ و... را بر روی فرزندان خود می‌گذارند!

میلیون‌ها نفر هم نام مرکب دارند که نام اوّلی یا دومی یکی از

نام‌های زیبای پیامبر ﷺ است:

نام اوّلی یکی از نام‌های پیامبر مانند: محمد ابراهیم^۲، احمد امین،

مصطفی گل و...

نام دومی یکی از نام‌های پیامبر مانند: علی محمد، گل احمد، امیر

۱ - جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوا بِكُنْيَتِي فَإِنِّي أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ أَقْسَمُ بَيْنَكُمْ» (مسلم).
(به اسم نام‌گذاری کنید ولی به کنیه‌ام کنیه‌گذاری نکنید، چون من ابوالقاسم هستم که در میان شما تقسیم می‌کنم.)
«ابوالقاسم» در این‌جا به معنی شخصی است که در تقسیم عادلانه، سر آمد است مثل «ابونظاره» به معنی عینکی و «ابوالخیر» به معنی خیر.

۲ - نام من را که پدر خدا بیامرزم بر من نهاد و بین پسر (محمد صلی الله علیه و آله) و پدر (ابراهیم علیه السلام) جمع کرد که امیدوارم از امت صادق سرورم محمد صلی الله علیه و آله و ملت صادق سرورم ابراهیم علیه السلام باشم.

مصطفی و...^۱

در منطقه‌ی بربر مغرب و الجزایر، محمد در نام همه وجود دارد! بنابراین وقتی صدا می‌زنند «هادی» منظورشان «محمد هادی» است و «منصور» منظورشان «محمد منصور» است!^۲

یک داستان دیگر:

در سال ۱۳۷۷ هـ. ش. از طرف دانشگاه آفریقا (در خارطوم) به استان دمازین در مرز اریتره به اردو رفتیم. روز جمعه من در مسجد جامع دمازین سخنرانی کردم و بعد از نماز دانشجویان از کشورهای مختلف برخاستند که خود را معرفی کنند. محمد ابراهیم از ایران، محمد نظری از مالزی، محمد فطری از مالزی، مصطفی کهرمان از ترکیه و... ناگهان یک نفر که از دیدن این صحنه احساساتی شده بود از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: الله اکبر! این‌ها همه محمد هستند!

- ۱ - نام‌هایی مثل عبدالنبی، عبدالرسول، عبدالمحمد و... هم وجود دارد که به لحاظ شرعی جایز نیست، چون همه‌ی انسان‌ها بنده و عبد «الله» هستند نه عبد محمد. محمد نیز بنده و عبد «الله» است. نام‌هایی مثل غلام‌نبی، غلام‌رسول و غلام محمد هم کراهت دارد - البته عده‌ای معتقد به حرمت آن‌ها هستند، چون می‌گویند فرقی بین عبد و غلام نیست - چون در غلام مفهوم عبدیت هم هست؛ و انگهی کسی از صحابه نام فرزند خود را غلام محمد و... نگذاشته است.
- ۲ - وقتی اشعار متن جزریه را حفظ می‌کردم نام مؤلف کتاب شمس الدین محمد بن محمد بن محمد جزری شافعی برایم جالب بود. ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن أحمد غزالی، صاحب احیاء علوم الدین هم معروف است. در کتاب «إنباء الغمر بأبناء العمر»، ۱ / ۷۷ هم آمده است که محدث أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن جماعه زهری در سال ۷۱۳ متولد شد و از الوانی، الدبوسی، الخنتی والحجار و دیگران حدیث شنید...

خدای بلند مرتبه و بزرگ راست فرمود:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» [الشرح: ۴].

(و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.)

آیا ذکر و نام او را بلند نکرد؟!^۱

۱ - مهدی سهیلی در آخر شعر زیبای «طلوع محمد» می‌گوید:
 کجایی ای عرب، ای ساریان پیر صحرائی؟!
 کجایی ای بیابان‌گرد روشن رأی بطحایی؟!
 که اینک بر فراز چرخ یابی نام «احمد» را
 و در هر موج بینی اوج گلبنگ «محمد» را
 «محمد» زنده و جاوید خواهد ماند.
 «محمد» تا ابد تابنده چون خورشید خواهد ماند.
 جهانی نیک می‌داند،
 که نامی هم‌چو نام پاک پیغمبر مؤید نیست،
 و مردی زیر این سبز آسمان همتای «احمد» نیست.
 زمین ویرانه باد و سرنگون باد آسمان پیر
 اگر بینیم روزی در جهان نام «محمد» نیست.

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» [القلم: ٤].

(قطعاً تو بر خلق و خوی بزرگی قرار داری.)

فصل چهارم

اخلاق عظیم

بر فراز قله‌ی اخلاق عظیم

جایگاه کلمه‌ی «عَلَا» در آیه‌ی «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

قرآن زنده‌ای که بر روی زمین راه محارفت !

عظمت اخلاقی شامل و فراگیر!

تمام صفات او زیبا، شگفت‌انگیز و عبرت آموز هستند

عظمت در تمام صفات اخلاقی

بر فراز قله‌ی اخلاقِ عظیم

جایگاه کلمه‌ی «عَلَى» در آیه‌ی «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» [القلم: ۴].

(قطعاً تو بر خلق و خوی بزرگی قرار داری.)

توجه کنید که آیه نگفت: «إِنَّ خُلُقَكَ عَظِيمٌ» (خلق و خویت

بزرگ است.) یا «إِنَّكَ لَدُو خُلُقٍ عَظِيمٍ» (تو دارای خلق و خوی بزرگی هستی.)

پر واضح است هر کلمه‌ای که در قرآن به کار رفته است دارای جایگاه و هدفی است و اگر غیر از این تصور شود نسبت بیهوده‌کاری به خدا و کلام او - العیاذ بالله - داده‌ایم.

کلمه‌ی «عَلَى» برای استعلا است. یعنی تو بر فراز قله‌ی اخلاقِ بزرگ قرار داری و اخلاق بزرگ با تو سنجیده می‌شود که آیا اخلاقِ بزرگ هست یا نه؟ تو با اخلاق بزرگ سنجیده نمی‌شوی!

قرآن زنده‌ای که بر روی زمین راه محارفت !

سعد بن هشام بن عامر گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: ای ام‌المؤمنین،

مرا از اخلاق و خلق و خوی رسول الله با خبر ساز.

گفت:

«كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»^۱.

(خلق و خوی او قرآن بود.)

یعنی قرآن زنده‌ای بود که روی زمین راه می‌رفت.

آیه‌ی زیر هم این مفهوم را تأکید می‌کند:

«قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [الطلاق: ۱۰، ۱۱].

(قطعاً خدا به سوی شما تذکاری فرو فرستاده است: (۱۰) پیامبری

که آیات روشن‌گر خدا را بر شما تلاوت می‌کند، تا کسانی را که ایمان

آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی روشنایی

بیرون برد.)

در این جا «رَسُولًا» بدل «ذِكْرًا» است و بدل و مبدل منه یکی است.

به این معنی که رسول الله ﷺ در قرآن ذوب و قرآنی شده است.

امام طبری بعد از این که اقوال مختلف را در مورد ذکر و رسول

می‌آورد، می‌گوید که درست این است که رسول ترجمه و تفسیر ذکر

است.^۲

۱ - صحیح: مسند احمد، شماره‌ی ۲۳۴۶۰ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث

از عایشه - رضی الله عنها.

۲ - ر. ک: تفسیر طبری، ۲۳ / ۴۶۸.

مگر نگفتم که پیامبر ﷺ بر فراز قله‌ی اخلاق قرار داشت!

آیا اخلاقی فراتر از آموزه‌ها و فرامین اخلاقی قرآن وجود دارد!؟

هرگز! قرآن حاوی والاترین آموزه‌ها و فرامین اخلاقی است که

توسط رسول الله ﷺ اجرا شده است.

آری، رسول الله ﷺ با اجرای تمام آموزه‌ها، اوامر و فرامین قرآن،

قرآنی شده بود!

عظمت اخلاقی شامل و فراگیر!

تمام صفات او زیبا، شگفت‌انگیز و عبرت‌آموز هستند:

در این قسمت به ارائه‌ی نمونه‌هایی از برخی از صفات و خصلت‌های اخلاقی پیامبر ﷺ می‌پردازیم، زیرا کتاب‌های سیرت و شمایل مملو هستند از نمونه‌های بی‌شماری از صفات والای اخلاقی پیامبر ﷺ که همه شگفت‌انگیز، عبرت‌آموز و لازم به ذکر هستند، ولی ذکر تمام صفات و خصلت‌های اخلاقی پیامبر امکان‌پذیر و بیان تمام نمونه‌های صفات اخلاقی ممکن نیست.

پس راه حل چیست؟ کدام صفات و خصال را ذکر کنم و کدام موضع‌گیری‌ها را ثبت نمایم؟ زیرا همه زیبا، شگفت‌انگیز و عبرت‌آموز هستند.

«کدام کارش شگفت‌انگیز نبود؟»

عطا بن ابی رباح گوید: بر ام‌المؤمنین عایشه وارد شدیم و به او گفتم: درباره‌ی شگفت‌انگیزترین چیزی که از رسول الله دیده‌ای برای ما صحبت کن.

او گریست و گفت:

«وَأَيُّ شَأْنِهِ لَمْ يَكُنْ عَجَبًا؟...»^۱.

(و کدام کار او شگفت‌انگیز نبود؟...)

عظمت در تمام صفات اخلاق:

آری، رسول الله ﷺ در تمام خصال و صفات اخلاقی، عظیم، بزرگ، امام و پیشرو است.

در عدل و عدالت، عفو و گذشت، حلم و بردباری، ایثار و فداکاری، تواضع و فروتنی، شرم و حیا، صبر و شکیبایی، صداقت و راست‌گویی، امانت و امانتداری، وفا و وفاداری، کرم و بخشش، رفاقت و همراهی، به دست آوردن دل‌ها، حسن رفتار با دیگران (به ویژه زیر دستان)، تقوا و پرهیزکاری، عبادت و پرستش، احسان و نیکوکاری، آسان‌گیری و سهولت، عمران و آباد کردن زمین، شجاعت و جرأت، نیرو و قدرت، جنگ و قتال و در تمام صفات اخلاقی رسول الله ﷺ عظیم و بزرگ بود.

در وصف صفات والای اخلاقی سرور و محبوب ﷺ شعر زیر را سروده‌ام که تقدیم می‌کنم:

وصف تو را کس نتواند نمود * این سخن من ندهد هیچ سود
آن چه خداوند بفرمود بس * گفته‌ی او را نتوان گفت کس
خلق تو بسیار بزرگ و عظیم * وصف تو را کرد رئوف و رحیم

۱ - تخریج احادیث الإحياء، عراقی، دار ابن حزم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق. در این حدیث ابوجناب (یحیی بن اَبی حیه) است که جمهور علما او را تضعیف کرده‌اند. دنباله‌ی این حدیث به روایت عروه بن زبیر از عایشه رضی الله عنها در مسلم آمده است.

معدن جودی و سخا سرورم * منبع خیری و وفا سرورم
 عفو و گذشت تو بسی بی نظیر * دست تو همواره بُدی دستگیر
 شرم و حیا بُود مرا مت همه * خُلق تو اخلاق کرامت همه
 صدق و صداقت همه رفتار تو * عدل و عدالت همه جا کار تو
 مهر و وفا در تو چو خورشید بود * صلح و صفایت همه را عید بود
 صبر و شکیبایی تو نام‌دار * صبر همه بود ز تو وام‌دار
 رمز شجاعت بُدی درزندگی * مرد عبادت بُدی در بندگی
 در همه جا نام تو بودی امین * نام تو این بود به روی زمین
 ماحی و محمود و محمد تویی * حاشر و عاقب تو و احمد تویی
 نام تو با نام خدا در اذان * اوج بگیرد همه جا در جهان
 نصف شهادت ز تو و نام توست * نام خدا هست گواه نخست
 نیست خدایی به خدایی قبول * هست یکی آن و محمد رسول
 خاک رهت سر مهی چشمان من * عشق تو سر چشمه‌ی ایمان من
 عشق تو چون بود همه نیز بود * عشق تو چون رفت همه گشت دود
 گر چه ضعیفیم و بسی ناتوان * لیک بُود عشق تو در قلب و جان
 آن چه نوشتیم همه از عشق بود * عشق بُود شاهد من در وجود
 جان من و مادر و دیگر پدر * جمله فدایت همگی سر به سر
 شعر من از مدح تو هست شرمسار * شعر من از نام تو پر افتخار
 بر تو سلام، یک نه، هزاران سلام * بر تو درود و صلوات تمام

۱- در عدل و عدالت بزرگ بود:

رسول الله ﷺ عدل^۱ و عدالت را در مورد همه کس و همه چیز

۱ عدل چیست؟ «عدل» نهادن یک چیز در جای خود است و «ظلم» نهادن یک چیز در جایی غیر از جای خود است.

در رابطه با ظلم و عدل و حق و باطل باید گفت که حق و باطل فلسفه‌ی نظری است و عدل و ظلم فلسفه‌ی عملی است. حق و باطل هسته‌ی درونی

رعایت می‌کرد و برایش دور و نزدیک، دشمن و دوست، فقیر و ثروتمند و مؤمن و کافر فرقی نداشت و عدالت و عدالت‌خواهی یکی از خوی و خصلت‌های رسول‌الله ﷺ از ابتدای زندگی بود.

* **حلف الفضول، نماد دادخواهی قبل از بعثت:**

در این جا داستان «حلف الفضول» (پیمان جوانمردان) را از کتاب «داستان سیرت پیامبر ﷺ» به قلم عبدالرحمن داوود عییدی^۱ نقل می‌کنم:

مکه و آن چه در آن بود نمی‌توانست گنجایش خوشحالی مرد زبیدی (قبیله‌ای در یمن) را داشته باشد... از اولین روزی که پایش را در سرزمین مکه گذاشت شانس به او روی آورد. یک مرد چاق و باهیت که عبایی از ابریشم به تن داشت و تعدادی غلام دنبالش بودند آمد و تمام کالاها را خرید و غلامانش آن‌ها را بردند... آن مرد او را گرامی خواهد داشت... بیشتر از آن چه تقاضا کند به او خواهد داد... آنان سران

است و عدل و ظلم پوسته‌ی بیرونی. هر کار نا به جا ظلم و باطل است و هر کار به جا عدل و حق است. به عنوان مثال چرخیدن در روی پاشنه‌ی خودش عدل است، بستن ساعت به دست عدل و حق است و بستن آن به پا نا به جا و ظلم و باطل. دزدیدن پول دیگران هم ظلم است، چون جای این پول جیب صاحبش است. قتل نفس هم ظلم است، چون حق نفس این است که زندگی کند، زیرا خداوند به او جان داده است تا زندگی کند. کسی که قتل نفس می‌کند از چند جهت نا به جا و ظلم کرده است: یکی این که نفسی را که حقش زندگی کردن است می‌گیرد و دیگری این که در کار خدا دخالت می‌کند و ادعای خدایی می‌کند، زیرا خدا جان داده تا زندگی کند و او جان را می‌گیرد و ادعا می‌کند که از خدا بیشتر می‌داند. در صحبت‌های روزمره‌ی منطقه‌ی ما (خواف) هم این کلمه به همین معنی کاربرد دارد. به عنوان مثال می‌گویند: این فرش را عدل کن. یعنی این فرش را درست سر جایش قرار ده.

^۱ - نویسنده‌ی کتاب مذکور داستان را با تصرف تعریف می‌کند، نه آن گونه که در کتاب‌های سیرت آمده است. الحمد لله این کتاب را که به سبک داستانی و جذابی نگاشته شده است، ترجمه کردم و به انتشارات خواجه عبدالله انصاری سپردم که ان شاء الله به زودی چاپ خواهد شد.

مکه هستند... شجاعت، اخلاق و کرم... مدت طولانی از پیروزی آنان بر بزرگ‌ترین و نیرومندترین قبایل عرب نگذشته است... خداوند آنان را بر فیل و هوازن پیروز کرد!

مرد زبیدی رفت و دور خانه طواف کرد، دست به بت‌ها کشید و از آب زمزم نوشید، سپس در گوشه‌ای نشست و منتظر بود که آن مرد ثروتمند کسی را در طلبش بفرستد تا قیمت کالاها را نقداً به او پرداخت کنند... آن روز طولانی سپری شد و غلامان آن مرد را دید که دنبال او می‌دوند و به او سنگ می‌زنند و آن مرد را دید که به او دستور می‌دهد از مکه خارج شود!

روز بعد تصمیم گرفت نزد خریدار برود و از کنار خانه‌ی او دور نشود تا به حق خود برسد. وقتی به خانه نزدیک شد پاهایش سنگین شدند... یک پا جلو می‌گذاشت و یک پا عقب... باید با حکمت رفتار می‌کرد و اجازه نمی‌داد که خشم و غضب با عقل او بازی کند.

زبیدی جلوی خانه منتظر ماند تا خورشید بالا آمد و پوست او را سوزاند، پس به سایه رفت، سپس صدای بلند آن مرد را شنید که به غلامان خود دشنام می‌داد و از آنان می‌خواست که با نشاط کار کنند. مرد چاق ثروتمند خارج شد، ولی بدون این که به زبیدی نگاه کند از مقابلش گذشت. زبیدی تند رفت و با ذلت و خواری به او سلام کرد.

جواب مرد گویا ضربه‌ای بر سینه‌اش بود: اهلاً...

زبیدی پشت سر آن مرد رفت. دید وارد یکی از مجالس روبه‌روی مسجد شد. مردم در مقابلش حرکت کردند و به او خوش آمد گفتند: اهلاً ابا عمرو.

زبیدی جرأت پیدا کرد، تمام شجاعت خود را جمع کرد و جلو

رفت و گفت: سرورم ابوعمرو.

به او توجهی نکرد و با مردی که در کنارش بود سخن می‌گفت.
یک بار دیگر با صدایی که می‌کوشید بلندتر بگوید گفت: سرورم
ابوعمرو!

نگاه تندی از روی خشم به او کرد و گفت: فردا.

- سرورم... من...

- فردا بیا.

آن مرد عقب رفت تا منتظر فردا باشد... این روز طولانی‌تر از روز
قبل بود و ساعت‌های شب طولانی‌تر و سنگین‌تر بود. صبح زود رفت و
جلوی خانه‌ی آن مرد نشست و منتظر ماند تا آن مرد خارج شد. به
سرعت نزد او رفت و گفت: سرورم

با غرور اشاره‌ای به او کرد: فردا.

زیبیدی گفت: دیروز گفتی فردا.

با خشم بر او فریاد کشید: آیا با من مجادله می‌کنی ای بی‌سر و پا؟

سپس به غلامانش اشاره کرد که او را طرد کنید.

سه نفر از غلامان مرد به او هجوم آوردند و با چوب به جانش

افتادند و او فریاد می‌کشید: کالاهایم... کالاهایم...

آیا کالاهای او به این آسانی گرفته شود؟! اگر دزدی در صحرا با او

روبه‌رو می‌شد تا حد مرگ با او می‌جنگید تا آن‌ها را نجات دهد... نه...

هرگز ساکت نمی‌شود... اهل مکه را تحریک می‌کنند...

به مجالس قریش می‌رفت... از آن‌ها کمک می‌خواست... او را

مسخره یا طرد می‌کردند...

آن روز هم گذشت...

روز بعد وقتی خورشید بالا آمد و سران در مجالس خود پیرامون خانه بودند صدایی را شنیدند که بانگ می‌زند:

يَا آلَ فِهْرٍ لَمَظْلُومٍ بِضَاعَتُهُ * بَيْطِنِ مَكَّةَ نَائِي الدَّارِ وَالتَّفَرِّ

(ای آل فهر، یک مظلوم است که در دل مکه کالاهایش غصب شده و از خانه و قبیله‌اش دور است.)

این صدای زبیدی بود که روی کوه ابی قبیس رفته بود و با صدای بلند فریاد می‌زد.

چه کسی کالاهای او را غصب کرده است؟

او عاص بن وائل سهمی است...

وَمُحْرِمٍ أَشَعَثَ لَمْ يَقْضَ عُمْرَتَهُ * يَا لِلرَّجُلِي وَبَيْنَ الْحَجْرِ وَالْحَجَرِ

إِنَّ الْحَرَامَ لِمَنْ تَمَّتْ كَرَامَتُهُ * وَلَا حَرَامَ لِنُوبِ الْفَاجِرِ الْغَدْرِ

(مُحْرِم ژولیده‌ای که عمره‌اش را به جای نیآورده است. به داد این مرد برسید که در میان حجر اسماعیل و حجر الاسود است. حرمت از آن کسی است که کرامتش کامل است و لباس فاجر خیانت کار حرمتی ندارد!)

زبیر بن عبدالمطلب برخواست... او بلند قامت، قوی هیكل، شریف و شاعر بود... او در جنگ فجار آزمایش خوبی پس داده بود... برادر زاده‌ی او محمد به او تیر می‌داد و او آنها را به طرف دشمن پرتاب می‌کرد.^۱

زبیر که بانگ آن مرد او را تکان داده بود گفت: باید این مرد بدون کمک رها نشود.

او را فرا خواند، دست او را گرفت و بنی‌هاشم، بنی‌زهره و تیم بن

^۱ - امتاع الاسماع، ص ۹.

مره را به اجتماعی در خانه‌ی عبدالله بن جدعان فرا خواند. برای آنان غذایی فراهم کرد، سپس با هم عهد و پیمان بستند که به زبیدی و هر مظلومی که در مکه ببینند، چه اهل مکه باشد چه اهل مکه نباشد، کمک کنند... با هم عهد و پیمان بستند که با مظلوم، علیه ظالم باشند تا حقش را بگیرند... محمد با عموهایش در این پیمان که قریش آن را «حلف الفضول»^۱ نامید، شرکت کرد...

آنان با زبیدی نزد عاص بن وائل رفتند. او نتوانست یک کلمه بر زبان بیاورد و حق آن مرد را به او داد!

رسول الله ﷺ بعد از نبوت درباره‌ی این پیمان فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَدْعَانَ حِلْفًا مَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِهِ حُمْرُ النَّعَمِ، وَلَوْ أَدْعَى بِهِ فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ»^۲.

(در خانه‌ی عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور داشتیم که دوست ندارم در مقابل آن شتران سرخ موی از من باشد و اگر در اسلام به آن دعوت شوم اجابت خواهم کرد.)

*** به خدا سوگند اگر فاطمه دخت محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم!**

در فتح مکه زنی از بنی مخزوم دزدی کرد و قریشیان نمی‌خواستند که دستش قطع شود. لذا اسامه بن زید رضی الله عنه را که محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله بود فرستادند تا سفارش آن زن را بکند تا دست او قطع نشود. رنگ پیامبر

۱ - در زمان قبیله‌ی جرحم در مکه مردانی به نام‌های فضل، فضال، فضیل، فضاله و... پیمان بستند که از مظلوم دفاع کنند و پیمان‌شان «حلف الفضول» نامیده شد. قریش هم به پیروی از آنان نام پیمان خود را «حلف الفضول» نامیدند. ر. ک: معرفة السنن والآثار، بیهقی، ۱۱ / ۱۳۵.
۲ - السنن الکبری، بیهقی، ۶ / ۳۶۷.

تغییر کرد و به اسامه رضی الله عنه نهیب زد که آیا در یکی از حدود خدا شفاعت و پادرمیانی می‌کنی ...

سپس برخاست و خطبه خواند و فرمود:

«إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^۱.

(گذشتگان شما فقط به این دلیل هلاک شدند، زیرا وقتی انسان شریفی در میان آنان دزدی می‌کرد او را رها می‌نمودند و وقتی انسان ضعیفی از آنان دزدی می‌کرد حد را بر او اجرا می‌کردند. به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دست او را قطع خواهیم کرد.)

۱- در عفو و گذشت بزرگ بود:

* تاریخ چنین فتح رحیمانه‌ای به خود ندیده است:

فاتحان چگونه وارد شهرهای فتح شده می‌شوند؟

از تاریخ بپرس.

تاریخ فاتحان و جهان‌گشایانی مانند اسکندر بزرگ، کوروش کبیر، ناپلئون بناپارت، تیمور لنگ، چنگیزخان، هیتلر و... را بخوان.

ملکه‌ی سبأ، ورود پیروزمندانه‌ی پادشاهان را به شهر فتح شده چه

زیبا بیان می‌کند:

«قَالَتْ: إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَةَ أَهْلِهَا أَدْلَةً...» [النمل: ۳۴].

۱ - صحیح: بخاری، باب حدیث الغار، شماره‌ی ۳۲۱۶، و مسلم، باب قطع السارق الشریف والنهی عن الشفاعة فی الحدود، شماره‌ی ۳۱۹۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها -

گفت: پادشاهان چون به شهری وارد شوند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند...

خداوند بلافاصله سخنش را تأیید می‌کند و می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» [النمل: ۳۴].

(البته چنین می‌کنند.)

اکنون ورود پیروزمندانه‌ی رسول الله ﷺ و یارانش را به مکه ببینید: یکی از پرچم‌های مسلمانان در دست سعد بن عباده - رضی الله عنهما - بود. او وقتی ابوسفیان را دید پرچم را بلند کرد و فریاد زد:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ».

(امروز روز انتقام است، امروز هر کاری با کعبه می‌شود.)

وقتی خبر به پیامبر ﷺ رسید فرمود:

«كَذَبَ سَعْدٌ وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعْظَمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةُ وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ»^۱.

(سعد دروغ گفت. امروز روزی است که خدا کعبه را در آن بزرگ می‌دارد و روزی است که کعبه در آن پوشانده می‌شود.)
و افزود: امروز روز رحمت است. امروز خداوند قریش را عزیز و گرامی می‌دارد.

و دستور داد پرچم را از سعد بگیرند و به پسر او قیس بن سعد - رضی الله عنهما - بدهند.^۲

*** بروید که آزادید!**

سپس رو به مکیان که در مسجد الحرام جمع شده بودند کرد و

۱ - صحیح: بخاری، باب این رکن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راية يوم الفتح، شماره‌ی ۳۹۴۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عروه.
۲ - فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۲، ص ۹۵.

فرمود: به نظر شما من با شما چه می‌کنم؟
 برای چند لحظه، تمام احتمال‌ها، مثل شکنجه، کشتن، بردگی،
 زندان، تبعید، اخراج و... از ذهن آنان گذشت، چون همه‌ی این کارها را
 در حق او و یارانش انجام داده بودند و خود را مستحق هر گونه مجازاتی
 می‌دانستند، ولی از آن‌جا که او را می‌شناختند، گفتند: نیک! برادر
 بزرگوار و برادرزاده‌ی بزرگوار ما هستی؟
 فرمود:

«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»^۱.

(بروید که آزاد هستید!)

ببینید، به مکیانی که سیزده سال در مکه او را آزار می‌دادند و دست
 آخر او را از مکه رانندند، یاران او را شکنجه و طرد کردند و عده‌ای را
 کشتند و در مدینه بارها با او جنگیدند می‌گویند: بروید که آزادید.
 به این می‌گویند عفو و گذشت!

مگر نگفتم در عفو و گذشت بزرگ بود!

۱۱- در علم و بردباری بزرگ بود:

* من و او نیازمندتر به چیزی دیگر از تو بودیم ای عمر!

زید بن سعه که یکی از احبار و دانشمندان یهود بود می‌گوید:
 وقتی به چهره‌ی محمد نگاه کردم تمام نشانه‌های نبوت را در آن دیدم به
 جز دو علامت.

اوّل این که حلم و بردباری‌اش از خشم و بی‌قراری‌اش سبقت
 می‌گیرد و بر آن غالب می‌شود.

۱- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱ از صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ. این حدیث در
 تحقیق احادیث فقه السیره ضعیف دانسته شده است.

دوم این که هر چه بیشتر نسبت به او خشم و بی‌قراری کنی، بر حلم و بردباری او افزوده می‌شود.

لذا نسبت به او نرمی و ملایمت می‌نمودم تا با او قاطی شوم و از این موضوع با خبر شوم.

یک روز با علی خارج شد که یک اعرابی سوار بر شتر نزد او آمد و گفت که قریه‌ی بنی فلان اسلام آوردند و به آنان گفته بودی که اگر اسلام بیاورند روزی آنان گوارا به آنان می‌رسد و اکنون به قحطی مبتلا شده‌اند و چیزی ندارند و من می‌ترسم همان‌طور که به خاطر طمع وارد اسلام شده‌اند، به خاطر طمع از آن خارج شوند! اگر مناسب می‌بینی چیزی برای آنان بفرست.

پیامبر به اطرافش نگاه کرد، ولی کسی چیزی نداشت. من فرصت را غنیمت شمردم و به او نزدیک شدم و در مقابل مقدار مشخصی خرما که در زمان مشخصی به من تحویل دهد، هشتاد مثقال طلا به او دادم و او آن مبلغ را با آن مرد برای آنان فرستاد.

دو یا سه روز قبل از فرا رسیدن موعد پرداخت بود که برای تشییع جنازه‌ای رفت. وقتی نماز خواند، رفتم و یقه‌ی او را گرفتم و با چهره‌ای خشن به او نگاه کردم و گفتم: چرا حق من را نمی‌دهی ای محمد؟! شما فرزندان عبدالمطلب امروز و فردا می‌کنید و مردم را معطل می‌نمایید.

به عمر که کنار او بود نگاه کردم، دیدم که چشمانش در کاسه‌ی چشم از خشم می‌چرخد، سپس نگاه تندی به من کرد و گفت: ای دشمن خدا، آیا به رسول الله چنین می‌گویی و با او چنین رفتار می‌کنی؟! به خدا قسم اگر به رسول الله نزدیک نبودی، گردنت را با شمشیر می‌زدم.

رسول الله با آرامش، اطمینان و تبسم به عمر نگاه می‌کرد، سپس

فرمود: من و او نیازمندتر به چیزی دیگر از تو بودیم ای عمر، این که من را به پرداخت نیکو و او را به مطالبه‌ی نیکو امر کنی. برو و حق او را برداز و به خاطر این که او را ترساندی بیست پیمانہ بیشتر به او بده ای عمر!

آیا این داستان واقعیت دارد یا زائیده‌ی توهمات و زیاده‌روی‌های دوست دارانش است؟! واقعیت این است که این اخلاق بزرگ که باعث تعجب شگفتی خواننده شد، زید بن سعه را چنان تکانی داد که جامه‌ی کهنات یهودیت را خلع کرد و با تمام خانواده وارد اسلام شد!

۴- در ایثار و فداکاری بزرگ بود:

* به شکمش دو سنگ بسته بود!

وضعیت مسلمانان در زمان حفر خندق بسیار آشفته بود و چیزی برای خوردن نداشتند، تا آن‌جا که از گرسنگی سنگ به شکم‌های خود می‌بستند!

ابوطلحه رضی الله عنه می‌گوید: به رسول الله شکایت کردیم که گرسنه هستیم و لباس‌های خود را بالا زیدم که به شکم هر یک از ما یک سنگ بسته شده بود. رسول الله شکمش را نشان داد که دو سنگ به آن بسته شده بود!

اگر مردم در سختی زندگی می‌کردند و از گرسنگی رنج می‌بردند، او از آنان بیشتر سختی و گرسنگی می‌کشید.

وضعیت فرمانرایان و سردمداران امروزی نسبت به رعیت‌شان را با

۱- ر. ک: دلائل النبوة، بیهقی، ۲۵۳۸.

۲- الشمائل المحمدية، ترمذی، ۳۶۵. این حدیث در مختصر الشمائل، حدیث ۱۱۲ ضعیف دانسته شده است.

محمد ﷺ مقایسه کن تا بینی تفاوت ره از کجاست تا به کجا!
نه فقط این، بلکه وضعیت فرمانروایان و سردمداران در کل تاریخ تا
به امروز - و ان شاء الله تا قیام قیامت - نسبت به رعیت خود را با محمد
ﷺ مقایسه کن تا پیامبرت را بهتر بشناسی و به او مباحثات ورزی!

*** با وجود نیازش، دیگران را بر خود ترجیح می‌داد:**

پیامبر اکرم ﷺ هرگز به کسی که چیزی از او خواست نگفت نه و
همواره دیگران را بر خود ترجیح می‌داد.

امام بخاری و احمد از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت می‌کنند
که زنی، چادری را که کناره‌های آن بافتنی داشت، به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه
داد.

آن زن گفت: این چادر را با دست خودم بافته‌ام و نزد شما آورده‌ام
تا آن را بر تن شما نمایم.

رسول خدا که به آن نیاز داشت، آن را پذیرفت و به عنوان ازار آن
را پوشید و نزد ما آمد. یکی از اصحاب، آن را پسندید و گفت: چقدر
زیبا است! آن را به من بپوشان یا رسول الله.
پیامبر فرمود: باشد.

وقتی داخل شد آن را در آورد، تا نمود و برای آن مرد فرستاد.
مردم، به آن شخص گفتند: کار خوبی نکردی، زیرا رسول الله به آن
نیاز داشت و آن را پوشیده بود، با این وجود، تو آن را طلب کردی و
می‌دانی که هر گاه از رسول الله چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد.
آن شخص گفت: به خدا سوگند، من آن را برای پوشیدن
درخواست نکردم، بلکه می‌خواهم آن کفن من در روز مرگم باشد.

سهل رضی الله عنه می‌گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص گردید.^۱

۵- در تواضع و فروتنی بزرگ بود:

* به کسانی که مقام و منصبی دارند: از پیامبر خود بیاموزید!

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله با او سخن گفت. از هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله گوشت‌های پهلوه‌های آن مرد شروع کردند به لرزیدن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هُوَ عَلَىكَ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ أُمْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ»^۲.

(راحت باش! من پادشاه نیستم، من پسر زنی هستم که گوشت خشک شده می‌خورد.)

* دوست نداشت کسی در مقابل او حرکت کند!^۳

از انس بن مالک رضی الله عنه خدمت‌کار محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت:

«لَمْ يَكُنْ شَخْصًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهِيَّتِهِ لِذَلِكَ»^۴.

۱ - صحیح: احمد، ۲۱۷۵۹ و ر. ک: بخاری، باب من استعد الكفن في زمن النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۱۱۹۸ و تعدادی دیگر از محدثان از سهل بن سعد رضی الله عنه.

۲ - صحیح: ابن ماجه، باب القديد، شماره‌ی ۳۳۰۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابومسعود رضی الله عنه.

۳ - یادم می‌آید که در اوایل دهه‌ی هفتاد برای گذراندن یک دوره‌ی علمی به بستک رفتم و در کلاس نشستم. وقتی استاد وارد کلاس شد، بدون این که حواسم به دیگران باشد، طبق عادت برخاستم که استاد به من گفت: در برابر من برنخیز والا از چشمم می‌افتی و آن گاه مثل برده به تو نگاه می‌کنم!

۴ - صحیح: ترمذی، باب ما جاء في كراهية قيام الرجل للرجل، شماره‌ی ۲۶۷۸ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

(کسی نزد اصحاب، از رسول الله محبوب‌تر نبود و زمانی که ایشان را می‌دیدند، بر نمی‌خواستند، چون می‌دانستند که این کار را نمی‌پسندد.)

از ابوامامه رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول الله با تکیه بر عصایی نزد ما آمد. ما در مقابل او برخوایم. فرمود:

«لَا تَقُومُوا كَمَا تَقُومُوا الْأَعْجَمُ يُعْظَمُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۱.

(برنخیزید، چنان که عجم‌ها در مقابل هم بر می‌خیزند و عده‌ای عده‌ای دیگر را بزرگ می‌دارند.)

*** خداوند مرا بنده‌ای کریم و خوش اخلاق قرار داد، نه ظالم و خشن!**

از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر کاسه‌ی مخصوصی داشت که چهار نفر آن را حمل می‌کردند و به آن «غراء» گفته می‌شد، هنگامی که وقت چاشت رسید و (پیامبر و اصحاب) نماز سنت چاشت (ضحی) را خواندند، آن کاسه آورده شد که در آن ترید (مخلوط نان و خورشت) شده بود و (برای خوردن) به دور آن جمع شدند، وقتی تعداد افراد زیاد شد، پیامبر بر دو زانو نشست. یک اعرابی گفت: این چه نوع نشستی است؟

پیامبر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي عَبْدًا كَرِيمًا وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا عَنِيدًا»

(خداوند مرا بنده‌ای بخشنده و خوش اخلاق قرار داد و مرا ظالم و خشن و مخالف حق نگرداند.)

سپس فرمود:

^۱ - صحیح: به روایت ابو داود، باب في قيام الرجل للرجل، شماره‌ی ۴۵۵۳، و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

«كُلُوا مِنْ حَوَالَيْهَا وَدَعُوا ذُرْوَتَهَا يُبَارِكُ فِيهَا»^۱.

(از اطراف آن بخورید و وسط و بالای آن را بگذارید که برکت در آن وارد شود.)

* دعوت بردگان را برای خوردن نان جو می‌پذیرفت!

امروزه وقتی مردم از دعوتی بر می‌گردند هزار تحلیل و تفسیر در مورد صاحب مجلس و انواع غذاها ارائه می‌دهند و صدها ایراد و انتقاد از نوع، مقدار و چیدمان غذاها می‌گیرند! ولی رفتار پیامبر ﷺ در چنین مواردی چگونه بود؟!

از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت شده که گفت: «رسول خدا متواضعانه بر زمین می‌نشست، روی زمین غذا می‌خورد، گوسفندان را به دست خود می‌دوشید و دعوت بردگان را برای خوردن نان جو می‌پذیرفت»^۲.

* جز این نیست که من بنده‌ی خدا هستم!

رسول الله ﷺ، مسلمانان را از زیاده روی و غلو در حق خود، بر حذر می‌داشت. عبد الله بن عباس - رضی الله عنهما - روایت می‌کند که شنیدم عمر بن خطاب رضی الله عنه بر روی منبر می‌گوید: شنیدم پیامبر می‌فرماید: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنِ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۳.

(درباره‌ی من مبالغه نکنید چنان که مسیحیان در حق فرزند

^۱ - صحیح: ابوداود، باب ما جاء في الأكل من أعلى الصفحة، شماره‌ی ۳۲۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن بسر رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: المعجم الكبير للطبراني، شماره‌ی ۱۲۳۳۱، عن ابن عباس رضي الله عنهما.

^۳ - صحیح: بخاری، باب قول الله: «واذكر في الكتاب مريم...»، شماره‌ی ۳۱۸۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عمر رضی الله عنه.

مریم از حدّ درگذشتند. جز این نیست که من بنده‌اش هستم، بنابراین بگویید: بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او.)

۶- در شرم و حیا بزرگ بود:

* چه شرم و حیایی!

از عبدالله بن ابی عتبه و ابو سعید خدری - رضی الله عنهما - روایت شده که گفتند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُدْرَاءِ فِي خِدْرِهَا وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ»^۱.

(رسول الله از دوشیزه‌ی پرده نشین بیشتر شرم و حیا داشت و وقتی از چیزی بدش می‌آمد (به سبب حیا، چیزی نمی‌گفت، ولی) ما آن کراهت را از چهره‌ی او تشخیص می‌دادیم.)

* سبحان الله! خود را پاک کن:

عایشه - رضی الله عنها - روایت می‌کند که زنی از رسول الله ﷺ درباره‌ی غسل حیض سؤال کرد. فرمود: «نخست به وسیله‌ی پارچه‌ای تمیز و خوشبو خود را پاک کن».

زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاک کنم؟

فرمود: «خود را پاک کن».

زن گفت: چگونه؟

فرمود: «سبحان الله! خود را پاک کن».

و خود را پوشاند (سفیان بن عیینه گوید دست خو را جلوی صورتش گرفت.)

۱ - صحیح: مسلم، باب کثرة حیانه صلی الله علیه وسلّم، شماره‌ی ۴۲۸۴ و تعدادی دیگر از محدثان از از عبدالله بن ابی عتبه و ابو سعید خدری - رضی الله عنهما.

عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: من آن زن را به سوی خود کشیدم و به او فهماندم و توضیح دادم که چگونه با پارچه‌ی تمیز، جای خون را پاک کند.^۱

۷- در صبر و شکیبایی بزرگ بود:

* از همه بیشتر سختی و از همه بیشتر صبر!

هیچ کس به اندازه‌ی رسول الله ﷺ مصیبت ندید، ولی او صبر کرد. در برابر یتیمی (بی پدری سپس بی‌مادری)، فقر، گرسنگی و نیاز صبر کرد!

به او دروغ‌گو، افترازننده، شاعر، کاهن، جادوگر، دیوانه و... گفتند و او صبر کرد!

او را دشنام دادند، به او سنگ زدند تا کفش‌هایش پر از خون شد، پارچه به دور گردنش انداختند و تا حد خفگی آن را کشیدند، شکمبه و روده‌های شتر را در سجده بر پشت مبارکش انداختند، آب دهان به صورتش پرت کردند، خار و خاشاک جلو راهش ریختند، او را زخمی کردند و... و او صبر کرد!

عموی پشتیبانش، ابوطالب مرد و صبر کرد! همسر باوفایش خدیجه - رضی الله عنها - مرد و صبر کرد! عموی دلاورش حمزه تکه تکه شد و صبر کرد! صدها نفر از یارانش جلو چشمانش کشته شدند و صبر کرد!

^۱ - صحیح: مسلم، باب استحباب استعمال الْمُغْتَسِلَةِ مِنَ الْحَيْضِ فِرْصَةً مِنَ الْحَيْضِ فِي مَوْضِعِ الدَّمِ، ۴۹۹ و ر. ک: بخاری، شماره‌ی ۳۰۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

جگر گوشه‌اش ابراهیم مرد و صبر کرد! و...

او را از شهرش اخراج کردند و صبر کرد! با او جنگ‌ها نمودند و صبر کرد! به همسر محبوبش تهمت زدند و صبر کرد! و... همان‌طور که در برابر سختی‌های دنیا صبر کرد، در برابر زرق و برق دنیا نیز صبر کرد! همان‌طور که در فقر و نیاز صبر کرد، در ثروت و غنا نیز صبر کرد! همان‌طور که در جوانی صبر کرد، در بزرگسالی نیز صبر نمود! و...

الگوی صبر و شکیبایی بود، زیرا خداوند به او فرمود:

«فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ...» [طه: ۱۳۰، ق: ۳۹].

(در برابر آن چه می‌گویند صبر کن...)

«فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ» [الروم: ۶۰، غافر: ۵۵ و ۷۷].

(پس صبر کن، زیرا قطعاً وعده‌ی خدا حق است...)

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» [الأحقاف:

۳۵].

(پس در برابر اذیت و آزار کافران) صبر کن، آن گونه که

پیغمبران اولوالعزم صبر کرده‌اند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن.)

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا» [المعارج: ۵].

(صبر جمیل داشته باش.)

«وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ اِلَّا بِاللّٰهِ» [النحل: ۱۲۷].

(صبر کن و صبر تو جز در پرتو (لطف رحمان و به یاری و)

توفیق یزدان میسر نیست.)

پیامبر اکرم ﷺ در مورد آزار و اذیتی که متحمل شده است

می‌فرماید:

«لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ وَلَقَدْ أُودِيْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْدَى أَحَدٌ
وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَمَا لِي وَلِبَلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا
شَيْءٌ يُؤَارِبُهُ إِنْطُ بِلَالٍ»^۱.

(در راه خدا ترسانیده شدم در حالی که هیچ کسی ترسانیده
نمی‌شد و در راه خدا مورد آزار و اذیت قرار گرفتم در حالی که هیچ
کس مورد اذیت قرار نمی‌گرفت. سی شب و روز بر من و بلال سپری
می‌شد، بدون غذایی که یک جاندار زنده می‌خورد، مگر آن‌چه بلال
در زیر بغل خود پنهان می‌کرد.)

وقتی از آزار و اذیت به او شکایت نمودند آنان را از عجله باز
داشت و به صبر دعوت نمود.

از خباب بن ارت رضی الله عنه روایت شده است که گفت: به پیامبر که
بُرده‌ی (لباس راه‌راه) خویش را بالش ساخته و در سایه‌ی کعبه تکیه کرده
بود، شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب فتح و نصرت نمی‌کنی؟!
آیا برای ما دعای خیر نمی‌فرمایی!؟

فرمود:

«كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ فَيَجَاءُ
بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِأَثْنَتَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمَشِّطُ
بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ
وَاللَّهُ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكْبُ مِنَ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ

^۱ - صحیح: ترمذی، شماره‌ی ۳۲۹۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن
مالک رضی الله عنه.

إِلَّا اللَّهُ أَوْ الذُّنْبُ عَلَىٰ غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»^۱.

(در زمان‌های گذشته، شخصی را می‌گرفتند و برای او گودالی در زمین می‌کنند و او را زنده در آن قرار داده، اره بر سرش نهاده، او را دو نیم می‌کردند و شانه‌ی آهنی را بر تمام گوشت و استخوان بدن او می‌کشیدند و این (شکنجه‌های طاقت فرسا)، او را از دینش باز نمی‌داشت؛ به خدا سوگند، خداوند، این امر (اسلام) را به اتمام و انجام می‌رساند، تا جایی که مسافر از صنعا به حرموت می‌رود و جز از خداوند، از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد (مگر آن که) از گرگی که به گوسفندان او زده است، بترسد! ولی شما عجله می‌کنید.)

رسول الله ﷺ به خباب ابن ارت رضی الله عنه که آتش روی پشتش خاموش می‌کردند می‌فرماید: «... ولی شما عجله می‌کنید.»

حال ما چقدر صبر داریم؟!

ما چقدر عجله می‌کنیم؟!

۱- در صداقت و راست‌گویی بزرگ بود:

* تا به حال دروغی از تو شنیده‌ایم!

پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت در میان قریش معروف به «صادق‌الامین» بود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا رفت و به مکیان گفت: اگر به شما بگویم که لشکری در پشت این کوه، قصد یورش و قتل و غارت شما را دارد؛ شما سخن مرا باور می‌کنید؟

گفتند: آری؛ سابقه ندارد که از تو سخن دروغی شنیده باشیم!

^۱ - صحیح: بخاری، باب من اختار الضرب والقتل والهوان علی الکفر، شماره‌ی ۶۴۳۰ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

وقتی دعوت خود را اعلان کرد، مردم پراکنده شدند و حتی یک نفر جلو نیامد تا بگوید: تو دروغ می‌گویی. ما به حرف‌های تو اعتماد نداریم.

چون او را می‌شناختند، به او اعتماد داشتند و در میان آنان معروف بود به «صادق امین». حتی ابولهب هم نگفت که تو دروغ می‌گویی، بلکه گفت: حرفی دیگر نداشتی که بگویی؟!^۱

*** حتی دشمنانش گواهی می‌دادند که راستگو و امین است!**

دشمنانش گواهی می‌دادند که راستگو است! یک بار نضر بن حارث یکی از شیاطین قریش و دشمن سرسخت رسول الله ﷺ قریشیان را این‌گونه مورد خطاب قرار داد: ای قریشیان! محمد، پسر بچه‌ای از خود شما و در بین شما بود؛ از همه‌ی شما راستگوتر و امانت‌داتر بود تا این که عمری از او گذشت و همان چیزی را آورد که دیدید. شما به او ساحر گفتید در حالی که به خدا قسم او ساحر نیست...^۲

*** وقتی درست چهره‌ی او را دیدم، دریافتم که چهره‌اش چهره‌ی دروغ‌گویی نیست!**

وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینه می‌شود، عبدالله بن سلام که یکی از احبار یهود است همراه بقیه‌ی مردم برای دیدنش می‌رود و شش دانگ

۱ - ماجرا در همین کتاب، تحت عنوان «از تصدیق گریختند، ولی صادق را تکذیب نکردند» آمده است.

۲ - ر. ک: دلائل النبوة، بیهقی، باب اعتراف مشرکی قریش بما فی کتاب الله تعالی من الإعجاز، وأنه لا یشبهه شینا من لغاتهم مع کونهم من أهل اللغة وأریاب اللسان، ۵۰۷.

هواس ابن سلام جمع است که علایم و نشانه‌هایی در مورد صدق یا کذبش ببیند و خود را آماده می‌کند تا سؤالاتی مطرح کند، ولی وقتی رسول محبوب ﷺ را می‌بیند، ایمان می‌آورد! نه سؤالی مطرح می‌کند و نه بحث و مباحثه‌ای با او می‌نماید!

ای عبدالله بن سلام! ای حبر و دانشمند یهود! چند علامت و نشانه از نشانه‌هایی که در کتاب‌های گذشته آمده است در او دیدی؟! چرا با او بحث و مباحثه نکردی؟! چرا سؤالاتی مطرح نکردی تا به صدق و راستی او پی ببری؟!!

ببینید عبدالله بن سلام ﷺ چه می‌گوید: وقتی درست چهره‌ی او را دیدم، دریافتم که چهره‌اش چهره‌ی دروغ‌گویی نیست!

الله اکبر والله الحمد!

الله اکبر والله الحمد!

الله اکبر والله الحمد!

برخی از پیروان رسول الله ﷺ را چه شده است که به محض این که لب باز می‌کنند، مخاطب می‌فهمد که هر چه می‌گویند دروغ است و دروغ است و دروغ!

آیا شرم نمی‌کنی؟! با چه رویی می‌خواهی در روز قیامت به چهره‌ی صادق و راست‌گوی رسول الله ﷺ نگاه کنی؟!!

*** حتی شوخی‌هایش هم راست بود!**

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: گفتند: ای رسول خدا، تو با ما شوخی می‌کنی.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»^۱.

(من چیزی جز حقیقت نمی‌گویم.)

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«أَنَا زَعِيمٌ بِبَيْتٍ فِي رَيْضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكُذْبَ وَإِنْ كَانَ مَازِحًا وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ»^۲.

(من برای کسی که خصومت و دعوی را ترک کند، هر چند که حق به جانب هم باشد خانه‌ای در طبقات پایین بهشت ضمانت می‌کنم، برای کسی که حتی به شوخی از دروغ اجتناب ورزد خانه‌ای را در وسط بهشت ضمانت می‌کنم و برای کسی که خوش اخلاق باشد، خانه‌ای در بالاترین جای بهشت ضمانت می‌کنم.)

*** وای بر او! وای بر او! وای بر او!**

بعضی‌ها برای این که دیگران را بخندانند دروغ می‌گویند، دیگران را خوشحال می‌کنند، ولی برای خود ویل و عذاب را می‌خرند.

بهز بن حکیم از پدر بزرگش روایت می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ

فرمود:

«وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ فَيَكْذِبُ وَيَلُّ لَهُ وَيَلُّ لَهُ»^۳.

(وای بر کسی که برای به خنده انداختن جماعتی، دروغ بگوید،

وای بر او، وای بر او.)

۱ - حسن: ترمذی، باب ما جاء في المزاح، شماره‌ی ۱۹۱۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

۲ - حسن: ابوداود، باب في حسن الخلق، شماره‌ی ۴۸۰۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوامامه رضی الله عنه.

۳ - حسن: ترمذی، باب فيمن تكلم بكلمة يضحك بها الناس، شماره‌ی ۲۲۳۷ و تعدادی دیگر از محدثان از بهز بن حکیم از پدرش و او از پدر بزرگش.

*** پیرها وارد بهشت نمی شوند!**

روایت شده است که پیرزنی نزد پیامبر ﷺ آمد که می گفت: ای رسول خدا، به درگاه خدا دعا کن که مرا به بهشت ببرد.

پیامبر ﷺ فرمود:

«يَا أُمَّ فَلَانِ! إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا عَجُوزٌ»^۱.

(ای مادر فلانی، پیرزن ها وارد بهشت نمی شوند.)

آن زن به گریه افتاد، چون فکر می کرد که اصلاً وارد بهشت نمی شود. وقتی پیامبر ﷺ این صحنه را دید، مقصود خود را بیان کرد که پیرزن ها با آن شکل و شمایل به بهشت نمی روند، بلکه خداوند شکل آنان را تغییر می دهد و به صورت دختری باکره وارد بهشت می شوند، سپس این آیه را تلاوت کرد:

«إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْسَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) غُرُبًا أَتْرَابًا»

[واقعه/۳۷.۳۵].

(ما آنان را پدید آورده ایم پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم، شوی دوست همسال.)

*** من بچه شتری به تو می دهم!**

از انس رضی الله عنه روایت شده است که مردی از پیامبر خدا ﷺ درخواست چهارپایی کرد که بر آن سوار شود، پیامبر ﷺ فرمود:

«أَنَا حَامِلُكَ عَلَىٰ وَلَدِ نَاقَةٍ».

(من تو را بر بچه شتری سوار می کنم.)

او گفت: بچه شتر مرا به چه کار آید؟

رسول الله ﷺ فرمود:

۱ - صحیح: شمائل ترمذی، شماره ۲۳۸ و تعدادی دیگر از محدثان از حسن.

«فَهَل تَلِدُ الْإِبِلَ إِلَّا التُّوقُ؟»^۱

(مگر غیر از ماده شتر، شتر را می‌زاید؟)^۲

۹- در امانت و امانت‌داری بزرگ بود:

*** امین آمد و امین رفت!**

امانت‌داری یکی از صفات بارز پیامبر ﷺ بود، تا آن جا که قبل از بعثت معروف به امین بود و می‌گفتند: امین آمد و امین رفت.

قبایل قریش در مورد نصب حجر الأسود با هم درگیر شدند و هر قبیله‌ای می‌خواست شرف این کار را به خود اختصاص دهد... بالاخره قرار گذاشتند که اولین شخصی که وارد حرم شود این کار را بکنند که اولین شخصی که وارد شد محمد بود و همه گفتند: امین آمد. امین آمد.^۳

*** نقشه‌ی قتلش را می‌کشند، با این وجود اشیای گران‌بهای خود را نزد او به امانت می‌گذارند!**

آن قدر به امانت و امانت‌داری او اعتماد داشتند که امانت‌های خود را نزد وی می‌گذاشتند و عجیب این که بعد از اعلان پیامبری، باز هم به امانت و امانت‌داری او اعتماد داشتند و امانت‌های خود را نزد وی می‌گذاشتند. به همین خاطر وقتی پیامبر ﷺ توسط جبرئیل از توطئه‌ای که برای قتلش چیده بودند، آگاه شد و تصمیم گرفت هجرت کند، سیدنا علی رضی الله عنه را در مکه به جای خود گذاشت تا امانت‌هایی را که نزد

۱ - صحیح: ابوداؤد، باب ما جاء في المزاح، شماره‌ی ۴۳۴۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

۲ - منظور این است که هر شتری از مادرش زاییده شده و بچه شتر است!

۳ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۱۴۹۵۷ و تعدادی دیگر از محدثان از مجاهد و او از مولایش.

وی بود به صاحبان آن‌ها برسانند! ^۱

* دشمنان به امانت‌داری او اعتراف می‌کنند!

در حدیث مشهور و طولانی هرقل، وقتی هرقل از ابوسفیان که هنوز مسلمان نشده، پرسید که این پیامبر جدید به چه چیزی فرمان می‌دهد؟ ابوسفیان در جواب گفت: او به نماز، صداقت، پاکدامنی، وفای به عهد و دادن امانت امر می‌کند. ^۲

به این خاطر پیامبر اکرم ﷺ به امانت و امانت‌داری اهمیت زیادی می‌دهد و آن را به ایمان ارتباط داده و می‌فرماید:

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» ^۳.

(کسی که امانت ندارد، ایمان ندارد و کسی که عهد و پیمان ندارد، دین ندارد.)

تا آن جا در امانت و امانت‌داری پیش می‌رود که می‌گوید حتی به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن:

«أَذِّ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ مَنْ ائْتَمَكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ» ^۴.

(امانت را به کسی که به تو امانت داد بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.)

۱۰- در وفا و وفاداری بزرگ بود:

* وفا نسبت به پروردگارش:

^۱ - الرحيق المختوم، مبارکفوری، ۱ / ۱۳۵.

^۲ - صحیح: بخاری، باب مَنْ أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ وَقَعْلَةَ الْحَسَنِ وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلَ، شماره‌ی ۲۴۸۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوسفیان ﷺ.

^۳ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۱۱۹۳۵ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک ﷺ.

^۴ - صحیح: ابوداود، باب فِي الرَّجُلِ يَأْخُذُ حَقَّهُ مِنْ تَحْتِ يَدِهِ، شماره‌ی ۳۰۶۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره ﷺ.

به عهد و پیمانش با خدا وفا کرد، به گونه‌ای که وحی خدا را به تمام و کمال رساند و رسالت او را با وجود تمام سختی‌ها و مشکلات، به مدت بیست و سه سال، به بهترین وجه ممکن ابلاغ کرد و در آخرین حج امت را بر این وفاداری شاهد گرفت و از آنان پرسید:

«أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟»

(هان، آیا پیام [خدا] را رساندم؟)

همگی گفتند: بله.

در این جا خدا را شاهد گرفت و فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ»^۱.

(پروردگارا، شاهد باش.)

* هر کس با ابوالبختری روبه رو شد، او را نکشد!

ابوالبختری بن هشام یکی از سران قریش در مکه بود که متعرض رسول الله ﷺ نمی‌شد، مانند بقیه او را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌داد و حتی در نقض و شکستن صحیفه‌ی ظالمانه‌ی قریش علیه بنی هاشم دست داشت، لذا در جنگ بدر پیامبر ﷺ به خاطر وفاداری به تلاش او در نقض صحیفه فرمود:

«مَنْ لَقِيَ أَبَا الْبَخْتَرِيِّ فَلَا يَقْتُلْهُ».

(هر کس با ابوالبختری روبه رو شد او را نکشد.)

یکی از اصحاب به نام مجذر بن زیاد بلوی رضی الله عنه در میدان جنگ با ابوالبختری و همراهش جناده بن ملیحه روبه‌رو شد و به او گفت: رسول الله ما را از کشتن تو باز داشته است.

^۱ - صحیح: بخاری، باب قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَرًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، شماره‌ی ۶۵۵۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوبکره رضی الله عنه.

ابوالبختری گفت: از کشتن همراه نیز باز داشته است؟
مجذر گفت: نه به خدا سوگند، ما همراه تو را رها نمی‌کنیم. فقط رسول الله ما را از کشتن تو باز داشته است.

ابوالبختری گفت: نه به خدا سوگند، پس من و او با هم کشته می‌شویم تا زنان مکه درباره‌ی ما سخن نگویند که به خاطر زنده ماندن همراه خود را رها کردم.

سپس در حالی که این رجز را می‌خواند به محرز رضی الله عنه حمله کرد:
لَنْ يُسْلِمَ ابْنُ حُرَّةَ زَمِيلَهُ * حَتَّى يَمُوتَ أَوْ يَرَى سَبِيلَهُ
(هرگز پسر زن آزاد همراهش را تسلیم نمی‌کند، تا این که بمیرد یا راهش را ببیند.)

مجذر رضی الله عنه ناخواسته با او جنگید و او را کشت، سپس سراسیمه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد گفت: قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است خیلی کوشیدم تا خود را تسلیم کند و او را نزد تو بیاورم، ولی او نپذیرفت و با من جنگید و من هم او را کشتم.^۱

* وفاداری نسبت به همسرانش:

الف: وفاداری نسبت به همسرش خدیجه - رضی الله عنها:
وفاداری او نسبت به همسر گرامی‌اش خدیجه - رضی الله عنها - یکی از زیباترین داستان‌های وفاداری یک مرد نسبت به همسرش است که حتی بعد از مرگ ام المؤمنین خدیجه - رضی الله عنها - نیز ادامه داشت.

از ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت:

۱ - ر. ک: الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، أبو الربیع سلیمان بن موسی اندلسی معروف بابن سالم، ۱/ ۴۱۹ و ۴۲۰.

من نسبت به هیچ یک از زنان پیامبر مثل خدیجه حساس نبودم، در حالی که او را ندیده بودم، ولی رسول الله خیلی از او یاد می‌کرد. چه بسا گوسفندی را ذبح می‌نمود، سپس آن را چند تکه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. چه بسا من به او می‌گفتم: گویی در دنیا زنی به جز خدیجه نبوده است.

پس می‌فرمود: او چنین بود و چنان بود و من از او فرزندی دارم.^۱
عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: هاله دختر خویدل، خواهر خدیجه، از رسول الله اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه‌خواستن خدیجه افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است».

عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدت‌ها است که از دنیا رفته این همه یاد می‌کنی؟ در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به تو عنایت فرموده است.^۲

از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که زنی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله غذا آورد و از غذا می‌خورد و جلو او می‌گذاشت. من گفتم: یا رسول الله، دستانت را در غذا فرو نکن.
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

۱ - صحیح: بخاری، باب تزویج النبّی صلی الله علیه وسلم خدیجة وفضلها رضي الله عنها، شماره‌ی ۳۵۳۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها.

۲ - صحیح: بخاری، باب تزویج النبّی صلی الله علیه وسلم خدیجة وفضلها رضي الله عنها، شماره‌ی ۳۵۳۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها.

«إِنَّ هَذِهِ كَانَتْ تَأْتِينَا أَيَّامَ خَدِيجَةَ، وَإِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ - أَوْ حِفْظَ الْعَهْدِ - مِنَ الْإِيمَانِ».

«این در دوران خدیجه نزد ما می‌آمد و وفای به عهد یا حفظ عهد از ایمان است.»

وقتی اسم خدیجه را برد حساسیت زنانه مرا گرفت و گفتم: یا رسول الله، خداوند در عوض آن بزرگسال زن کم سن و سالی به تو داده است.

رسول الله ﷺ خشمگین شد سپس فرمود:

«مَا ذُنِّي أَنْ رَزَقَهَا اللَّهُ مِنِّي الْوَلَدَ، وَلَمْ يَرْزُقْكَ؟»

گناه من چیست که خداوند از من به او فرزند ارزانی کرد و به تو ارزانی نکرد؟»

من گفتم: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده از این به بعد فقط به نیکی از او یاد می‌کنم.^۱

ب: وفاداری نسبت به همسرش عایشه و بقیه - رضی الله عنهن:

وقتی آیه‌ی «تخیر»^۲ (مخیر کردن همسران بین ماندن یا جدا شدن از

^۱ - صحیح: ظبرانی، المعجم الكبير، شماره‌ی ۱۸۵۵۷، و تعدادی دیگر از محدثان از ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها.

^۲ - خدای تعالی می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرَبِّبْتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» [الأحزاب: ۲۸، ۲۹].

(ای پیامبر، به زنات بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشید، پس بیاید تا شما را بهرمنند کنم و به رها کردنی نیک رهاتان سازم (۲۸) و اگر خداوند و رسول او و سرای آخرت را خواسته باشید، [بدانید که] خداوند برای نیکوکارانتان پاداشی بزرگ فراهم دیده است.)

رسول الله ﷺ نازل شد، رسول الله ﷺ گفت و گو را با عایشه - رضی الله عنها - شروع کرد و به خاطر وفاداری به او که کم سن و سال بود فرمود:

«يَا عَائِشَةُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ أَمْرًا أَحِبُّ أَنْ لَا تَعَجَلِي فِيهِ حَتَّى تَسْتَشِيرِي أَبِيكَ».

(ای عایشه، من می‌خواهم موضوعی را بر تو عرضه کنم و دوست ندارم در مورد آن عجله کنی تا با پدر و مادر خود مشورت کنی.)

گفت: چه موضوعی؟

پیامبر ﷺ آیه را برای او تلاوت کرد. عایشه - رضی الله عنها - گفت: آیا در مورد تو با پدر و مادرم مشورت کنم؟! بلکه خدا، رسول خدا و سرای آخرت را بر می‌گزینم، و از تو می‌خواهم که هیچ یک از زنان را از آن چه گفتم خبردار نسازی.

[به خاطر وفاداری نسبت به همسران دیگرش] فرمود:

«لَا تَسْأَلِي امْرَأَةً مِنْهُنَّ إِلَّا أَخْبَرْتُهَا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثِي مُعْتَنًا وَلَا مُتَعَنَّتًا
وَلَكِنْ بَعَثِي مُعَلِّمًا مُيسِّرًا»^۱.

(هر زنی از آنان از من بپرسد او را باخبر می‌سازم. خداوند مرا سخت و سخت‌گیر نفرستاد، ولی مرا معلم و آسان‌گیر فرستاده است.)

ب: وفاداری نسبت به خویشان‌دان رضاعی خود:

پس از توزیع غنائم جنگ حنین (اعم از اموال و اسیران)، هیئت نمایندگان هوازن که همه اسلام آورده بودند، وارد شدند. آنان چهارده نفر بودند که زُهیر بن صُرَد در رأس آنان و ابو بَرْقان (عموی رضاعی

^۱ - صحیح: مسلم، شماره‌ی ۲۷۰۳ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما.

رسول خدا ﷺ در میان آنان بود. همگی اسلام آوردند، بیعت کردند و گفتند: ای رسول خدا، در جمع کسانی که شما به اسارت گرفته‌اید، مادران، خواهران، عمه‌ها و خاله‌ها هستند که مایه‌ی سرشکستگی قوم و قبیله‌ی خود هستند!؟

فَأَمْنٌ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَرَمٍ * فَإِنَّكَ الْمَرْءُ نَرْجُوهُ وَنَنْتَظِرُ
أَمْنٌ عَلَى نِسْوَةٍ قَدْ كُنْتَ تُرَضِعُهَا * إِذْ فُوكَ تَمَلُّؤُهَا مِنْ مَحْضِهَا الدُّرُّ
(با کرم و بزرگوای بر ما منت بگذار ای رسول خدا، زیرا تو شخصی هستی که ما به او امید داریم، و چشم انتظار لطف و مرحمت وی هستیم،

بر زنانی که از آنان شیر خورده‌ای منت بگذار، زیرا دهانت از آغوشش پر از مروارید می‌شود!؟)

رسول اکرم ﷺ [به خاطر وفاداری نسبت به خویشاوندان رضاعی خود] فرمود: بهترین سخن نزد من، سخن راست است. از این دو، یکی را انتخاب کنید. یا مال یا اسیران را. من آنان را زیاد نگه داشته‌ام.

گفتنی است که رسول الله ﷺ بعد از بازگشت از طایف، بیشتر از ۱۰ روز، منتظر آنان ماند. وقتی آنان متوجه شدند که رسول اکرم ﷺ فقط یکی از آن دو [اسیران و اموال] را به آنان بر می‌گرداند، گفتند: اسیرانمان را انتخاب کردیم.

رسول خدا ﷺ در میان مسلمانان برخاست و خدا را آن گونه که شایسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: اما بعد. این برادران شما تائب و پشیمان، نزد ما آمده‌اند. نظر من این است که اسیران‌شان را به آنان، برگردانیم. هر کس، با طیب خاطر، می‌خواهد اسیرش را آزاد کند، این کار را انجام دهد و هر کس که (نمی‌خواهد و) دوست دارد که

سه‌میه‌اش محفوظ بماند تا از اولین غنیمتی که به دست می‌آید آن را به او برگردانیم، باز هم این کار را انجام دهد.

مردم گفتند: به خاطر رسول خدا با طیب خاطر، اسیران را آزاد می‌کنیم.^۱

دیدنی چگونه تمام اسیران را به خاطر وفاداری به خویشاوندان رضاعی خود برگرداند.

* وفاداری نسبت به انصار - رضی الله عنهم:

عبد الله بن زید بن عاصم مازنی رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که خداوند در روز حنین اموال مشرکین را غنیمت پیامبر خود قرار داد آن را بین مردم و تازه مسلمان‌ها تقسیم کرد و به انصار چیزی از آن‌ها نداد. وقتی از غنیمت چیزی به آنان نرسید ناراحت شدند. وقتی پیامبر متوجه شد، با آنان صحبت کرد و فرمود: ...ای انصار، آیا چنین نیست که شما گمراه بودید و خداوند به وسیله‌ی من شما را هدایت کرد؟ آیا از هم متفرق نبودید سپس خداوند به وسیله‌ی من بین شما الفت و انس ایجاد نمود؟ آیا چنین نیست که شما فقیر و مستمند بودید سپس خداوند ثروتمندان کرد؟

هر بار که رسول الله این نعمت‌ها را به آنان یاد آوری می‌کرد می‌گفتند: نعمت و منت خداوند و رسولش بیشتر از این‌هاست.

پیامبر ادامه داد: اکنون بگویید که شما برای ما فلان و فلان را به ارمغان آورد‌های، آیا بدین راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر به خانه‌های خود باز گردند و شما با پیامبر به منزلتان برگردید؟ اگر هجرت

۱ - صحیح: ر. ک: بخاری، باب إذا وهب شیئاً لوكیل أو شفیع قوم جاز...، ۲۱۴۲ و تعدادی دیگر از محدثان از مسور بن مخرمه رضی الله عنه و ر. ک این سبک را در الرحیق المختوم، مبارکفوری، ۱ / ۴۱۱.

نبود خود را از انصار می‌دانستم و اگر مردم راهی دشت و دره‌ای شوند، من به سمت دشت و دره‌ی انصار می‌روم. انصار در نزدیکی به من در درجه‌ی اوّل قرار دارند و بقیه‌ی مردم در درجه‌ی دوم هستند. شما بعد از من از جانب برخی خودخواهی و تبعیض خواهید دید، پس صبر کنید تا سر حوض به من برسید.^۱

این است وفاداری! این است قدر شناسی!

بعد از فتح مکه در زادگاه و وطن عزیزش مستقر نشد، بلکه نسبت به انصار وفاداری نمود و به مدینه بازگشت و بقیه‌ی عمر گران‌بهای خویش را در میان انصار ماند و در آن‌جا دفن شد. صلی الله علیه وسلم.

* وفاداری نسبت به تمام یارانش:

وفاداری او نسبت به یارانش بی‌نظیر بود به زندگی آنان خلاصه نمی‌شد، بلکه به بعد از مرگ آنان نیز امتداد داشت. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَمَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَمْ يَتْرُكْ وَفَاءً فَعَلَيْنَا قِصَاؤُهُ وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ»^۲.

(من نسبت به مؤمنان از خودشان، شایسته‌تر هستم؛ هر کس بمیرد و بر او قرضی باشد و چیزی برای پرداخت آن به جا نگذاشت، پرداخت آن به عهده‌ی ماست و هر کس مالی را به جا گذاشت، آن مال مربوط به بازماندگان و وارثان او است.)
اگر کسی فوت کرد و بر او قرضی بود، ما آن را پرداخت می‌کنیم!

۱ - صحیح: ر. ک: بخاری، باب غزوة الطائف في شوال سنة ثمان، شماره‌ی ۳۹۸۵ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن زید بن عاصم رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، شماره‌ی ۶۲۳۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

آیا وفاداری و قدر دانی را دیدی؟!

*** وفاداری نسبت به امتش!**

از عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهما - روایت شده است که گفت: پیامبر فرموده‌ی خدا را درباره‌ی دعای ابراهیم تلاوت فرمود: «رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَاِنَّهُ مِنِّي...» [ابراهیم: ۳۶].

(پروردگارا! این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند، پس هر کس از من پیروی کند، او از من است...) و نیز فرموده‌ی عیسی را تلاوت فرمود: «اِنْ تُعَدِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ...» [المائده: ۱۱۸].

(اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت نمایی، تو چیره و توانا و حکیمی.) آن‌گاه دو دستش را بلند کرد و فرمود: «اللّٰهُمَّ اُمَّتِيْ اُمَّتِيْ...» (خدایا! امتم! امتم!...)

و گریه کرد؛ خداوند عزوجل فرمود: «ای جبرئیل! - با آن که خدای تو داناتر است - نزد محمد برو و از او سؤال کن که چه چیز او را به گریه واداشته است؟»

جبرئیل نزد ایشان آمد و پیامبر آن‌چه را گفته بود، به اطلاع او رساند - و او داناتر است - سپس خداوند متعال فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما رضایت تو را در باره‌ی امت فراهم و خشنودت می‌نماییم و

تو را پریشان و غمگین نمی‌کنیم.»^۱

در حدیث طولانی و مشهور شفاعت هم آمده که در روز قیامت مردم برای شفاعت نزد پیامبران می‌روند و هر پیامبری می‌گوید نزد پیامبر بعدی بروید تا این که نزد رسول محبوب صلی الله علیه و آله می‌آیند که شفاعت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل پروردگار به سجده می‌افتد، خداوند زبانش را به ستایش‌ها و نیایش‌های نیکویش می‌گشاید، بعد ندا می‌رسد: ای محمد! سرت را بلند کن و بخواه که به تو عطا می‌شود و شفاعت کن که شفاعت تو قبول می‌گردد!

پیامبر صلی الله علیه و آله سر از سجده بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! اتمم! اتمم!...^۲

در آن وضعیت هم امتش را از یاد نمی‌برد!

هزاران هزار درود و سلام خدا بر او.

۱- در کرم و بخشش بزرگ بود:

بذل و بخشش یکی از صفات بارز رسول الله صلی الله علیه و آله در تمام دوران زندگی بود.

مگر خدیجه - رضی الله عنها - در صحت و درستی نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله به اخلاقی استدلال نکرد، آن‌جا که گفت: «به خدا قسم خداوند هرگز تو را ضایع نخواهد کرد، زیرا تو صله‌ی رحم را بر قرار می‌کنی، به داد

^۱ - صحیح: مسلم، شماره‌ی ۳۰۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عمرو - رضی الله عنها.

^۲ - صحیح: ر. ک: مسلم، باب أدنی أهل الجنة منزلة فیها، شماره‌ی ۲۸۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

درماندگان می‌رسی، بیچارگان را کمک و یاری می‌کنی، از مهمانان به خوبی پذیرایی می‌کنی و در برابر حوادث حق تعالی یار و مددکار دیگران می‌شوی.^۱

* مرتب به من می‌داد، تا محبوب‌ترین فرد نزد من شد:

صفوان بن امیه یکی از سران قریش بود که رسول الله ﷺ را آزار می‌داد و بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه ید طولایی در تحریک جنگ‌ها علیه رسول الله ﷺ داشت و همو بود که زید بن دثنه رضی الله عنه را خرید و در برابر پدرش که در بدر کشته شده بود، کشت. بعد از جنگ حنین، پیامبر ﷺ از غنایم آن جنگ صد شتر، سپس صد شتر دیگر و بعد صد شتر دیگر به صفوان بن امیه داد.

صفوان بن امیه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله منفورت‌ترین شخص نزد من بود، او مرتب به من می‌داد و می‌بخشید تا این که محبوب‌ترین فرد نزد من گردید.^۲

* هرگز نه نگفت!

به خدا قسم وقتی انسان این احادیث را می‌خواند مات و مبهوت می‌شود که این چه بخششی است؟! این چه کرمی است؟! و این چه سخاوتی است؟!

جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما - روایت می‌کند:

۱ - صحیح: این حدیث به صورت مفصل در باب بدء الوحي، شماره‌های ۳ و ۵۷۲ صحیح بخاری و صحیح مسلم و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است.

۲ - صحیح: مسلم، باب ما سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لَا، وَكَثْرَةَ عَطَانِهِ، شماره‌ی ۴۲۷۷ و تعدادی دیگر از محدثان از صفوان بن امیه رضی الله عنه.

«مَا سُئِلَ النَّبِيُّ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ، فَقَالَ: لَا»^۱.

(هرگز از رسول الله چیزی تقاضا نشد که در پاسخ بگوید: نه.)

*** شترت را بگیر و قیمتش نیز از تو باشد!**

جابر رضی الله عنه هم داستان‌هایی با جود و کرم رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که این داستان را به خاطر این که خیلی جالب و زیبا هست به طور کامل نقل می‌کنم:

جابر بن عبد الله - رضی الله عنهما - می‌گوید: در غزوه‌ای همراه رسول الله بودم. شترم خسته شده بود و راه نمی‌رفت. رسول اکرم که از کنارم می‌گذشت، پرسید: جابر هستی؟
گفتم: بله.

فرمود: چه خبر است؟

گفتم: شترم خسته شده است و آهسته می‌رود. بدین جهت از کاروان عقب مانده‌ام.

رسول الله از مرکب خود پیاده شد و با عصایی که در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: سوار شو.

من سوار شدم و مهار شترم را که با سرعت پیش می‌رفت، به سوی خود می‌کشیدم تا از رسول خدا سبقت نگیرم. رسول الله از من پرسید: ازدواج کرده‌ای؟

عرض کردم: بله.

فرمود: با دختری یا بیوه زنی؟

۱ - صحیح: بخاری، باب حسن الخلق والسخاء وما یکره من البخل ، شماره‌ی ۵۵۷۴ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما.

گفتم: با بیوه‌ای.

فرمود: چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو، بازی کند؟

گفتم: یا رسول الله! چند [در روایت دیگری تعدادشان ۹ تن ذکر شده است.] خواهر یتیم داشتم [چون پدرش عبدالله بن حرام در جنگ بدر شهید شده بود.] می‌خواستم با همسری ازدواج کنم که خواهرانم را سرپرستی کرده، امور آنان را اداره کند و به نظافت آنان پردازد.

فرمود: اکنون، مدینه نزدیک می‌شود، باید هوشیار و بیدار باشی [پیامبر با او مزاح می‌کند، چون تازه ازدواج کرده است!].

بعد، فرمود: شترت را نمی‌فروشی؟

گفتم: نه. شتر از شما باشد.

فرمود: نه، بلکه آن را به من بفروش.

گفتم: نه. بلکه شتر از شما باشد.

فرمود: نه، بلکه آن را به من بفروش.

گفتم: یکی یکی اوقیه از من طلب دارد. شتر در برابر آن از شما.

فرمود: آن را گرفتم، اکنون با آن به مدینه برو.

چون من تازه داماد بودم از رسول الله اجازه گرفتم که زودتر بروم، وقتی وارد مدینه شدم دایی‌ام را دیدم و او در مورد شتر از من پرسید و من ماجرا را برایش تعریف کردم. او مرا به خاطر فروش شتر سرزنش کرد.

فردا صبح با شتر نزد رسول الله رفتم. فرمود: شترت را بگذار و

داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان.

وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم. رسول الله به بلال دستور

داد تا یک اوقیه طلا، برای من وزن کند و چیزی بر آن بیفزاید. او نیز یک اوقیه طلا، برایم وزن کرد و چیزی بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله فرمود: «جابر را صدا کنید و نزد من بیاورید.»

من فکر کردم الآن، رسول الله شتر را به من، بر می‌گرداند (و معامله را فسخ می‌نماید). چیزی برای من ناراحت‌کننده‌تر از این نبود. رسول الله فرمود: شترت را بگیر و قیمتش نیز از آن تو باشد.^۱

* از فقر نمی‌ترسد!

مردی از پیامبر ﷺ گله‌ی گوسفندی که بین دو کوه [را پر کرده] بودند، تقاضا کرد. پیامبر ﷺ آن‌ها را به او داد. آن مرد نزد قومش بازگشت و گفت: ای قوم من، اسلام بیاورید، زیرا محمد مانند کسی می‌بخشد که از فقر نمی‌ترسد!^۲

* بخشنده‌تر از باد وزان بود، حبیبم!

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِيْلٌ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ»^۳.

(پیامبر بخشنده‌ترین مردم بود و در ماه رمضان موقعی که جبرئیل او را ملاقات می‌کرد، از سایر اوقات بخشنده‌تر می‌شد و جبرئیل در هر شب از شب‌های رمضان، با او ملاقات می‌کرد و قرآن

۱ - صحیح: ر. ک: بخاری، باب شراء الدواب والحمير، شماره‌ی ۱۹۵۵ و مسلم، شماره‌ی ۲۲۹۸ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما.

۲ - صحیح: مسلم، باب ما سنل رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئاً قط فقال لا، وكثرة عطائه، شماره‌ی ۴۲۷۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

۳ - صحیح: بخاری، باب بدء الوحي، شماره‌ی ۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن عباس - رضی الله عنهما.

را با او مدارسه می‌کرد، پیامبر در بخشش و خیر، از باد وزنده، بخشنده‌تر بود.)

بخشنده‌تر از باد وزان بود، حبیبیم * بالنده‌تر از ابر، چنان بود، حبیبیم جود و کرم و فضل و سخاوت و زوجودش * چون آب به هر سوی روان بود، حبیبیم

۱۱- در رفاقت و همراهی بزرگ بود:

* این کجا و آن کجا؟!*

امروزه اگر رهبری، فرماندهی، رئیسی (رئیس کشوری، شرکتی، سازمانی، اداره‌ای، دانشگاهی، مدرسه‌ای و...) با زیر دستانش به سفری، یا تفریحی و یا اردویی برود، در یک جا مستقر می‌شود و دست به سیاه و سفید نمی‌زند، بلکه دیگران کارها را انجام می‌دهند و در خدمت ایشان هستند، چه بسا که ایشان با دستورات و خواسته‌های عجیب و غریب و بی‌جای خود دیگران را در حرج و تنگنا بیندازد و آن سفر، یا تفریح و یا اردو را به کام همه تلخ کند و آنان را از آمدن پشیمان نماید!

حال ببینید رسول الله ﷺ در رفاقت و همراهی چگونه است؟! بعد از آن قضاوت با خود شما، تا ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

* من هم هیزم جمع می‌کنم!

در یکی از سفرهای رسول الله ﷺ قرار شد گوسفندی برای تهیه غذا آماده کنند؛ یکی گفت: من آن را ذبح می‌کنم.

دیگری گفت: من آن را پوست می‌کنم.

سومی گفت: من آن را می‌پزم.

پیامبر ﷺ فرمود: من هم هیزم جمع آوری می‌کنم.

گفتند: ای رسول خدا، ما از طرف شما هیزم جمع می‌کنیم.

فرمود: من می‌دانستم که شما این کار را می‌کنید؛ اما ناپسند می‌دانم از شما متمایز و متفاوت باشم، زیرا در نظر خداوند ناپسند است که ببیند یکی از بندگان از دوستانش متمایز است و خود را بالاتر می‌داند.

آن گاه بلند شد و به جمع آوری هیزم پرداخت!

توجه! توجه!

یکی گفت: من آن را ذبح می‌کنم.

چون ذبح کردن کار مهمی است و شاید بعدها افتخار کند به این که گوسفند را او ذبح کرده است!

دیگری گفت: من آن را پوست می‌کنم.

چون این هم یک کار تخصصی است که هر کسی نمی‌تواند آن را انجام دهد و شاید بعدها با مباحث بگوید که من گوسفند را پوست کردم!

سومی گفت: من آن را می‌پزم.

چون پخت و پز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و همواره در

طول تاریخ آشپزها جایگاه ویژه‌ای داشته و دارند!

ولی هیچ کس نگفت من هیزم جمع می‌کنم، چون هیزم جمع کردن تخصصی نمی‌خواهد، هر کسی می‌تواند آن را انجام دهد و افتخاری هم ندارد، وانگهی در آن زمان بیشتر زنان (و در کنارشان کودکان) این کار را انجام می‌دادند، با این وجود پیامبر ﷺ این کار را فراموش نکرد و فرمود: من هم هیزم جمع آوری می‌کنم!

و توضیح داد که نمی‌خواهد از آنان متمایز و متفاوت باشد!

ای کسانی که همواره دوست دارید از دیگران متمایز باشید و خود

را بالاتر می‌دانید، آگاه باشید که این کار شما نزد خدا ناپسند است.

*** شما دو تا از من قوی‌تر نیستید و من هم نسبت به ثواب از شما بی‌نیازتر نیستم!**

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که وقتی به جنگ بدر می‌رفتیم، هر سه نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدیم. ابو لبابه و علی بن ابی‌طالب همراهان رسول الله در یک شتر بودند. وقتی نوبت سواری رسول الله تمام شد آن دو گفتند: ما به جای شما راه می‌رویم.

پیامبر فرمود: شما دو تا از من قوی‌تر نیستید و من هم نسبت به ثواب از شما بی‌نیازتر نیستم!^۱

این داستان‌ها بیشتر به رؤیا و خیال شبیه است تا به واقعیت، زیرا در دنیای امروزی بزرگ‌ترها، امکانات (خصوصاً امکانات پیشرفته و کمیاب) را فقط حق خود می‌دانند که شاید برخی از اوقات لطف کنند و اجازه‌ی استفاده از آن‌ها را به دیگران بدهند!

۱۱۱- در به دست آوردن دل‌ها بزرگ بود:

*** هر کس وارد خانه‌ی ابوسفیان شد در امان است!**

پیامبر ما صلی الله علیه و آله پیامبر دل بود، هرگز دلی را نشکست، بلکه در به دست آوردن دل‌ها بسیار بزرگ بود.

ابوسفیان یکی از سران قریش بود که در مکه پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت می‌کردند و وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کرد، فرمانده قریش در جنگ‌های علیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، اعلام نمود:

^۱ - صحیح: ر. ک: احمد، شماره‌ی ۳۷۰۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن مسعود رضی الله عنه.

«مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»^۱.

(هر کس وارد خانه‌ی ابوسفیان شود در امان است.)

این چه بزرگواری و عظمتی است و این چه دل به دست آوردنی

است؟!

به عوض این که از ابوسفیان انتقام بگیرد، به او که یکی از سران قریش است و دوست دارد مشهور باشد، اعلام می‌کند که هر کس وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، در امان است،^۲ تا دلش را به دست آورد، گر چه هیچ نتیجه‌ای بر این اعلام مترتب نمی‌شود، زیرا در ادامه می‌فرماید که هر کس وارد خانه‌اش شود و درش را به روی خود ببندد در امان است و هر کس وارد مسجد الحرام شود در امان است، ولی هدف به دست آوردن دل ابوسفیان است که با این اعلام انجام گرفت!

داستان‌ها در این زمینه بسیار است که به این اکتفا می‌کنم.

۱۴- در رفتار با دیگران (به ویژه زیر دستان) بزرگ بود:

الف: در دلاله فانه (رفتار با خانواده) بزرگ بود:

آیا رسول الله ﷺ مانند بسیاری از مردم امروزی در بیرون خانه بسیار خوش رفتار و خوش برخورد بود، ولی در داخل خانه عبوس، خشن، تند، گرفته و دور از انتظار بود، به گونه‌ای که کسی نمی‌توانست با او حرف بزند؟

^۱ - صحیح: مسلم، باب فتح مکه، شماره‌ی ۳۳۳۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

^۲ - عباس رضی الله عنه از ایشان تقاضا کرد و گفت: یا رسول الله، ابوسفیان شخصی است که فخر را دوست دارد، لذا چیزی به او اختصاص ده که برایش در میان قومش باشد.

فرمود: باشد. انظر: دلائل النبوة للبيهقي، شماره‌ی ۱۷۷۹.

اگر می‌خواهی کسی را بشناسی باید از خانواده‌اش بررسی که در داخل خانه رفتارش چگونه است؟

اکنون بیایم از مادرانمان، ازواج مطهرات - رضی الله عنهن - بررسی کنیم رفتار پیامبر ﷺ در داخل خانه چگونه بود؟!

*** زانوی خود را برای همسرش صفیة - رضی الله عنها - بر زمین می‌گذارد!**

زانوی خود را بر زمین گذاشت تا همسر گرامی‌اش صفیة - رضی الله عنها - پایش را بر آن بگذارد و سوار شتر شود.^۱

*** با زیباترین و محبوب‌ترین نام آنان را صدا می‌زند!**
به خاطر محبت نام عایشه - رضی الله عنها - را ترخیم می‌کرد می‌فرمود: «یا عائش!»^۲

او را «یا حمیراء»^۳ صدا می‌زد!

او را گرامی می‌داشت و با نام پدرش، او را صدا می‌زد و می‌فرمود: «یا بنت الصّدیق»^۴

*** با همسرش مسابقه‌ی دو می‌دهد!**

از بانو عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که در یکی از

^۱ - صحیح: بخاری، باب هل یسافر بالجاریة قبل أن یستبرئها، شماره‌ی ۲۰۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب فضل عائشة رضی الله عنه، شماره‌ی ۳۴۸۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

^۳ - صحیح: ابن ماجه، باب المسلمون شرکاء فی ثلاث، شماره‌ی ۲۴۶۵ و حمیراء تصغیر حمراء است بمعنی زن سرخ رو و گل سرخ.

^۴ - صحیح: ترمذی، باب ومن سورة المؤمنون، شماره‌ی ۳۰۹۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

سفرها با پیامبر ﷺ مسابقه‌ی دو داد و از پیامبر ﷺ سبقت گرفت. وقتی که گوشت برداشت و فربه گردید با پیامبر ﷺ مسابقه داد و پیامبر ﷺ از او سبقت گرفت و به او فرمود:

«هَذِهِ بَيْتُكَ السَّبْقَةِ»^۱.

(این [مسابقه] در مقابل آن مسابقه.)

رسول الله ﷺ برای هر چه بیشتر شاد کردن همسر مهربان و جوانش او را به تماشای برخی از اقسام تفریح سالم فرا می‌خواند، تا بدین وسیله روحیه‌اش تغییر کند و از تماشای آن لذت ببرد.

* چه کسی را از همه بیشتر دوست داری؟

یک بار با دوستان سوار اتومبیل بودیم که موبایل یکی از سرنشینان زنگ خورد. دوست ما گوشی را برداشت و نه سلامی و نه علیکی کرد، فقط چند کلمه‌ی، مانند خوب، باشه، نه، کجا؟ گفت و بدون خداحافظی تماس را به پایان رساند.

من گفتم: من می‌دانم چه کسی با او تماس گرفت!
دوستان گفتند: چه کسی به او زنگ زد؟ ما که صدای طرف مقابل را نشنیدیم!

گفتم: من مطمئنم که خانمش به او زنگ زد!
با تعجب گفتند: از کجا مطمئن هستی؟
گفتم: از جواب‌های او! نه سلامی، نه علیکی، نه احوال‌پرسی‌ای، نه دوست‌داری و نه خداحافظ و خدا نگهداری!
بعد گفتم که باید نسبت به همسران خود ابراز عشق و محبت کنیم و

^۱ - صحیح: ابوداود، باب فی السبق علی الرجل، شماره‌ی ۲۱۱۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

خصوصاً در خانه - و حتی جلوی فرزندان - کلمات محبت آمیز، مانند عزیزم و دوست دارم برای آنان به کار ببریم، که یکی گفت: اگر چنین جملاتی بگوییم آنان پررو می‌شوند!

قبول دارم که کتاب‌های داستان، فیلم‌ها، سریال‌ها و تبلیغات مبتذل کلماتی، مثل عشق، دوستی و دوست دارم را لوث کرده‌اند و آن‌ها را از مفهوم اصلی خود منحرف نموده‌اند، ولی بدون تردید بهترین شخصی که زن و مرد می‌توانند این کلمات را نثارشان کنند، همسرشان است. باید کوه یخی که مانع گفتن این کلمات برای همسران می‌شود را شکست!

رسول الله ﷺ ابو عبدالله، عمرو ﷺ را فرماندهی جنگ ذات السلاسل نمود که اصحاب بزرگواری چون ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - در آن بودند. سیدنا عمرو ﷺ که به خاطر این انتخاب گمان می‌کرد محبوب‌ترین فرد نزد رسول الله ﷺ است، چون او را برای فرماندهی این سپاه انتخاب نموده است.

اینک اجازه می‌دهیم که عمرو رضی الله عنه شخصا داستان را برای ما تعریف کند. می‌گوید: رسول الله مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات السلاسل فرستاد و در میان لشکر ابوبکر و عمر بودند. با خودم گفتم مرا فرمانده ابوبکر و عمر نکرده مگر به خاطر جایگاهی که نزد او دارم، لذا نزدش آمدم و جلوش نشستم و گفتم: محبوب‌ترین فرد نزد تو کیست ای رسول الله!

فرمود: عایشه.

[جالب توجه این جاست که پیامبر ﷺ، علاقه‌ی قلبی خود نسبت به همسرش را برای سؤال کننده ابراز کرد و نامش را به صراحت اعلام

نمود^۱ و مانند خیلی‌ها آن را کتمان و نام همسرش را مخفی نکرد!

۱ - یک بار شخصی از یکی از روستاهای جنوب با من تماس گرفت و بدون مقدمه و معرفی گفت: تو ناموس نداری! چرا نام همسرت را در کتاب‌ها می‌نویسی؟!

گفتم: کتاب را همسر من نوشته یا ترجمه کرده است. آیا می‌توانم اسم خود را بنویسم؟ این که می‌شود دروغ!
با اعتماد بر حافظه‌ام فکر کنم گفت: بنویس ام فلان.

گفتم: همسر من دو دختر است که باز هم باید بنویسم ام بشری یا ام فاطمه. وانگهی از تو می‌پرسم: نام مادر سرور ما عیسی در قرآن «ام عیسی» است یا «مریم دختر عمران»؟! نام همسران پیامبر هم ام طاهر، ام طیب و ام ابراهیم است یا خدیجه بنت خویلد، ماریه قبطیه، عایشه بنت ابوبکر، زینب بنت جحش و...؟! نام دختران پیامبر ام حسن یا ام حسین است یا فاطمه بنت محمد؟! ام امامه است یا زینب بنت محمد و...؟! پیامبر ﷺ زنان را چگونه صدا می‌زد؟! اگر به احادیث مراجعه کنیم می‌بینیم می‌پرسد: «ای الزینب انت» (تو کدام زینب هستی) و...

در ادامه گفتم که در اسلام زن شخصیت مستقلی دارد و به پدرش نسبت داده می‌شود، لذا نمی‌گوییم: عایشه هاشمی یا خدیجه هاشمی، بلکه می‌گوییم عایشه تمیمی و خدیجه زهری، منسوب به فامیل و قبیله‌ی خودش و نسبت زن به فامیل شوهر از فرهنگ غرب وارد فرهنگ ما شده است. در غرب است که به خانم هیلاری می‌گویند هیلاری کلینتون، چون شوهرش بیل کلینتون است!

از او که حرف خودش را می‌زد و گوش او بدهکار این حرف‌ها نبود خواستم خود را معرفی کند. او اصرار داشت که یکی هست! من گفتم: تو که زن نیستی و نام تو ناموس کسی نیست، تو چرا خود را معرفی نمی‌کنی؟!
داستانی دیگر: یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در زمان صدور شناسنامه مأمور ثبت احوال در خانه‌ای را می‌زند تا برای آنان شناسنامه صادر کند. جوانی در را باز می‌کند. مأمور نام پدرش را از او می‌پرسد و او می‌گوید که نامش محمد است و بعد می‌پرسد نام مادرت چیست؟ جوان از کوره در می‌رود و می‌گوید که به نام مادرم چکار داری؟ مأمور او را آرام می‌کند و توضیح می‌دهد که این جزء کار ماست و باید نام پدر و مادر ثبت شود و بالاخره جوان با اکراه می‌گوید که نامش «امه الله» [یعنی بنده‌ی خدا] است، ولی بعداً افسوس می‌خورد که جهل باعث شده نام مادرش را که «فاطمه» بوده «امه الله» معرفی کند!

گفت: درباره‌ی زنان از تو نمی‌پرسم.

[منظورش این بود که مرا بیشتر دوست داری، زیرا مرا فرماندهی جنگ نمودی.]

فرمود: پس پدرش.

پرسید: سپس چه کسی؟

فرمود: سپس عمر.

گفتم: سپس چه کسی؟ تا این که نام چندین نفر را برد.

عمر و گوید: با خود گفتم: دیگر در این مورد چیزی نمی‌پرسم!

* آیا تو با دختر چنین رفتاری داری؟!*

ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - در مورد رفتار پیامبر ﷺ با دخترش فاطمه - رضی الله عنها - می‌گوید:

«وَكَاثَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ قَامَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَهَا وَأَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ النَّبِيُّ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ مِنْ مَجْلِسِهَا فَكَلَّمَتْهُ وَأَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا»^۲.

(وقتی [فاطمه] بر پیامبر وارد می‌شد، پیامبر برایش بلند می‌شد، او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند و وقتی پیامبر بر او [فاطمه] وارد می‌شد، فاطمه برایش بر می‌خاست، او را می‌بوسید و در

نمی‌دانم عده‌ای چه حساسیتی با نام زن دارند؟! اینان اگر می‌توانستند به جای نام زنان پیامبر و صحابه از ارقام و اعداد استفاده می‌کردند! و اگر مجاز بود برای دخترانشان عدد و رقم می‌گذاشتند! شاید این به فکر آنان نرسیده و گر نه از آن استفاده می‌کردند! راستی چرا این کار را می‌کنند؟! آیا به خاطر ننگ و عار است و ربطی به زنده به گور کردن دختران در جاهلیت دارد؟!^۱

۱ - صحیح: بیهقی، دلائل النبوة، باب غزوة ذات السلاسل، شماره‌ی ۱۷۴۲ و تعدادی دیگر از محدثان از عمرو - رضی الله عنه.

۲ - صحیح: ترمذی، باب ما جاء في فضل فاطمة بنت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شماره‌ی ۳۸۰۷ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

جای خود می‌نشانند.)

آخرین باری که دختر خود را بوسیده‌ای چه زمانی بوده است؟!

* به خانواده‌ی خود کمک می‌کرد!

برخی از آقایان افتخار می‌کنند به این که در کار خانه به همسران خود کمک نمی‌کنند و دست به سیاه و سفید نمی‌زنند!

برخی اوقات خانم خانه بیمار است، با وجود بیماری باید چیزی بیزد، زیرا آقا تا به حال، حتی برای تنوع هم چیزی نپخته و جای هیچ چیزی را بلد نیست!

وضعیت پیامبر ﷺ در داخل خانه چگونه بود؟!

از اسود روایت شده است که گفت: از عایشه پرسیدم که پیامبر در خانه‌ی خود چه می‌کرد؟

گفت:

«كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ (تَعْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ) فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ»^۱.

(در خدمت اهل خانه بود (یعنی کمک به آنان در انجام کارهای خانه) و چون وقت نماز فرا می‌رسید، برای ادای آن از خانه خارج می‌شد.)

از ام المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - سؤال شد که پیامبر ﷺ در خانه‌اش چه می‌کرد؟

گفت:

^۱ - صحیح: بخاری، باب من كان في حاجة أهله فأقيمت الصلاة فخرج، شماره‌ی ۶۳۵ و تعدادی دیگر از محدثان از اسود.

«كَانَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ»^۱.

(لباسش را می‌دوخت و کفشش را تعمیر می‌کرد.)

*** شوهر خوب از برگزیدگان امت است!**

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَخَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِمْ»^۲.

(کامل‌ترین مؤمنان از جهت ایمان، خوش‌اخلاق‌ترین آنان است و بهترین شما، بهترین شما در رفتار و برخورد با همسرانتان است.)

*** آنان از برگزیدگان شما نیستند!**

عده‌ای از زنان نزد خانواده‌های پیامبر ﷺ آمدند و از همسران خود

شکایت نمودند، پیامبر اکرم ﷺ در جمع مردم فرمود:

«لَقَدْ طَافَ بِأَلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ كَثِيرٌ يَشْكُونَ أَرْوَاجَهُنَّ لَيْسَ أَوْلَيْكَ بِخَيْرٍكُمْ»^۳.

(زنان زیادی از شوهرانشان نزد خاندان محمد شکایت کرده‌اند، آن شوهران از برگزیدگان شما نیستند.)

ب: در رفتار با زنان بزرگ بود:

*** زن از دنده‌ی کج آفریده شده است!**

به طور کلی قبل از اسلام به زن ظلم می‌شد و اعراب جاهلیت علاوه بر این که او را از ارث محروم می‌کردند، بلکه زن را به ارث می‌بردند، حتی در برخی از قبایل دختران را زنده به گور می‌کردند. اسلام جایگاه

^۱ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۲۵۰۳۹ و تعدادی دیگر از محدثان از هشام از پدرش - رضی الله عنهما.

^۲ - صحیح: ترمذی، باب ما جاء في حق المرأة على زوجها، شماره‌ی ۱۰۸۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

^۳ - صحیح: ابوداود، باب في ضرب النساء، شماره‌ی ۱۸۳۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ایاس بن عبدالله رضی الله عنه.

زن را که تکمیل‌کننده‌ی مرد بود به او بر گرداند و در مورد زن سفارشات زیادی نمود.

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در مورد زنان چنین سفارش می‌فرماید:

«اَسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الصِّلَعِ أَعْلَاهُ إِنْ ذَهَبَتْ تَقِيمُهُ كَسْرَتُهُ وَإِنْ تَرَكَتُهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ اَسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»^۱.

([خوبی] به زنان را به خود توصیه کنید، زیرا زن از دنده آفریده شده است و کج‌ترین بخش دنده، بلندترین نقطه‌ی آن است، اگر بخواهی آن را راست کنی، می‌شکند و اگر رهاش کنی، هم‌چنان کج می‌ماند؛ پس خوبی به زنان را بخود توصیه کنید.)

«إِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلَى طَرِيقَةٍ فَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَبِهَا عَوْجٌ وَإِنْ ذَهَبَتْ تَقِيمُهَا كَسْرَتُهَا وَكَسْرُهَا طَلَاقُهَا»^۲.

(زن از دنده‌ای آفریده شده است که هرگز با هیچ روشی به دست تو راست نمی‌شود، پس اگر (با همان حال) از وی بهره‌گیری، بهره‌گرفته‌ای و کجی او باقی است و اگر بخواهی او را راست کنی او را می‌شکنی و شکستن وی همان طلاق او است.)

این حدیث از جوامع الکلم است که با وجود الفاظ کم، از مفاهیم زیادی برخوردار است و یکی از زیباترین احادیث در مورد زن و جایگاه واقعی او است، ولی متأسفانه عده‌ی زیادی این حدیث را متوجه نمی‌شوند و از این حدیث برای اثبات برتری مرد بر زن استفاده می‌کنند -

۱ - صحیح: مسلم، باب الوصیة بالنساء، شماره‌ی ۲۶۷۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

۲ - صحیح: مسلم، باب الوصیة بالنساء، شماره‌ی ۲۶۷۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

در حالی که پیوند مرد و زن بر اساس برتری نیست، بلکه بر اساس زوجیت است، که این موضوع را ان شاء الله در بحثی دیگر بررسی خواهیم کرد - و می‌گویند که مرد بر زن برتری دارد، زیرا بر اساس این حدیث و احادیث دیگر:

۱- مرد از خاک آفریده شده است و زن از یک استخوان!

۲- آن‌هم استخوان دنده‌ی چپ!

۳- آن‌هم استخوان دنده‌ای که کج است!

جواب این شبهات را بخوانید تا بدانید این حدیث چه قدر زیبا است و چقدر زیبا، جایگاه زن را ترسیم می‌کند!

شبهه‌ی اول: مرد از خاک آفریده شده است و زن از یک

استخوان!

مرد همواره کار می‌کند و با خاک سر و کار دارد. در کشاورزی، صنعت، ساخت و ساز و... زیرا مرد با خاک که موجودی زنده نیست سر و کار دارد، پس از خاک آفریده شد.

ولی زن کارش پرورش و تربیت (کودک و در نتیجه امت) است و چون با موجودی زنده سر و کار دارد، پس از استخوان که زنده است آفریده شد!

شبهه‌ی دوم: آن‌هم از استخوان دنده‌ی چپ!

چرا از استخوان مجموعه که در بالای همه قرار دارد یا از استخوان مشت که ضربه می‌زند و یا دیگر استخوان‌ها ساخته نشد؟

چون استخوان دنده‌ی چپ محافظ حیاتی‌ترین، مهم‌ترین، لطیف‌ترین، حساس‌ترین، ضربه پذیرترین و عاطفی‌ترین عضو بدن می‌باشد که همان قلب است! اگر ضربه‌ای متوجه قلب شود، دنده با

فداکاری تمام جلو آن ضربه را می‌گیرد تا به قلب آسیبی نرسد و چه بسا که در این راه شکسته شود، ولی با این کار از قلب محافظت می‌کند و به این ترتیب جان تو را نجات می‌دهد!

زن هم مثل استخوان‌های دنده، محافظ عاطفه، احساس، مهر، محبت و عشق در خانواده است، که اگر کوچک‌ترین ضربه‌ای به آن‌ها بخورد، اضطراب، بی‌تابی، پریشانی و سردرگمی و در نهایت فروپاشی را برای خانواده به دنبال دارد!

شبهه‌ی سوم: آن هم استخوان دنده‌ای که کج است!

این هم از آن شبه‌ها است! مثل این که بگویی که کجی برای ابرو، رنگین کمان و مو عیب است!

آقای عزیز! این ذوق جناب عالی است که عیب دارد، و گر نه این کجی است که ابرو، رنگین کمان و مو را زیبا کرده است! استخوان قفسه‌ی سینه چون کج است، زیبا است و در عین حال انعطاف پذیر، محکم و ضربه گیر است!

شما را به خدا استخوان‌های قفسه‌ی سینه را به صورت مربع تصور کنید تا به زشتی آن در صورت راست بودن پی ببرید!

وانگهی اگر راست بود دیگر نمی‌شد کسی را در آغوش گرفت، فشرد و ابراز مهر و محبت کرد! چون صدای هر دو طرف بلند می‌شد که استخوان تو در بدن من فرو رفت! حتی از مکانی که تنگ است به راحتی نمی‌شد عبور کرد و خیلی زود بدن زخمی می‌شد! در حالی که این کجی باعث انعطاف پذیری بدن می‌شود، به گونه‌ای که می‌شود از مکان‌های تنگ عبور کرد، دیگران را در آغوش گرفت و...

این کجی باعث استحکام می‌شود و ضریب شکنندگی آن را خیلی

پایین می‌آورد، زیرا حافظ حیاتی‌ترین عضو، یعنی قلب است!
 این کجی و انحنای باعث ضربه‌گیری و تحمل‌پذیری بیشتر آن شده
 که به نفع قلب است!
 حال پی بردی که این کجی خودش زیبایی، انعطاف‌پذیری و
 تحمل است، که هر سه به وفور در شخصیت زن وجود دارد و نباید این
 جمله را به عنوان یک نقص برای زن به کار برد و گفت: زن کج است و
 رسول الله ﷺ چنین می‌گوید.

جان من و پدر و مادرم فدای فرمایشات رسول الله ﷺ!
 این کجی چنان که تو می‌پنداری یک نقص نیست، بلکه زیبایی،
 انعطاف‌پذیری و تحمل است!

حال برخی می‌خواهند این کجی را به زعم خود راست کنند! برادر
 عزیز! اگر این کجی را راست کنی، دیگر زن را با طبیعتش که همان
 زیبایی، انعطاف‌پذیری و تحمل است، بیگانه کرده‌ای و این در یک
 جمله یعنی جدایی زن از طبیعتش! یعنی طلاق، که همان جدایی است!

* در حجة الوداع هم زنان را فراموش نمی‌کند!

وقتی پیامبر ﷺ دریافت که این آخرین دیدار او با مسلمانان در حج
 است، مهمترین خواسته‌های خود را به صورت خلاصه و تیتروار بیان کرد
 و سفارش در مورد زنان را از یاد نبرد و فرمود:

«أَلَا وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ لَيْسَ تَمْلِكُونَ مِنْهُنَّ
 شَيْئًا غَيْرَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ، فَإِنْ فَعَلْنَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ،
 وَاحْضِرُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرَحٍ، فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا، أَلَا إِنَّ لَكُمْ عَلَى
 نِسَائِكُمْ حَقًّا، وَلِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَى نِسَائِكُمْ فَلَا يُوطِئَنَّ فُرْشَكُمْ
 مَنْ تَكْرَهُونَ وَلَا يَأْذَنَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ لِمَنْ تَكْرَهُونَ، أَلَا وَحَقُّهُنَّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُحْسِنُوا

إِلَيْهِنَّ فِي كِسْوَتِهِنَّ وَطَعَامِهِنَّ»^۱.

(هان! درباره‌ی زنان در پی سفارش نیک باشید، زیرا حقیقتاً آنان نزد شما گرفتارند، هیچ حق دیگری غیر از این ندارید، مگر آن که فاحشه‌ی آشکاری را مرتکب شوند، پس اگر چنین کردند، در خوابگاه‌ها آنان را ترک کنید و [آن‌گاه اگر باز نیامدند] آنان را به زدنی که تند و شدید نباشد بزنید، پس اگر از شما فرمان بردند راهی [استمی] بر آنان مجوید. هان، بر زنان خود حقی دارید و زنان شما نیز بر شما حقی دارند، اما حق شما بر زنانتان این است که اجازه ندهند کسی را که نمی‌پسندید بر آنان وارد شوند و کسی را که نمی‌پسندید اجازه ندهند به خانه‌هایتان درآیند. هان، حق آنان بر شما این است که در لباس و خوراکشان به آنان نیکی کنید).

* به خاطر آبگینه‌ها!

روزی رسول الله ﷺ با یاران در راهی می‌رفتند، زنان که در آن زمان لاغر بودند نیز سوار بر شتران بودند. برده‌ی سیاه پوستی در میان اصحاب به نام آنجشه رضی الله عنه ساربان شتران بود که صدای زیبایی داشت. او با صدای شیرین و دلنشین آواز می‌خواند و شترها بر سرعت خود می‌افزودند! رسول الله ﷺ فرمود:

«يَا أَنْجَشَةَ رُؤَيْدِكَ سَوْفًا بِالْقَوَارِيرِ»^۲.

(ای آنجشه! به خاطر شیشه‌ها آهسته بران).

چه تشبیه بلیغ و رسایی!

۱ - حسن: ترمذی، باب ما جاء في حق المرأة على زوجها، شماره‌ی ۱۰۸۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عمرو بن احوص رضی الله عنه.

۲ - صحیح: مسلم، باب رحمة النبي صلى الله عليه وسلم للنساء وأمر السواق مطاياهن بالرفق بهن، شماره‌ی ۴۲۸۷ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

«قاروره» به بطری شیشه‌ای باریکی که در آن عطر یا مواد خوش بوی با ارزش را می‌ریزند، اطلاق می‌شود.

- زنان در آن زمان مثل «قاروره» لاغر و باریک اندام بودند!^۱
- مثل قاروره حاوی اشیای ارزشمندی چون مهر، محبت، عشق، عاطفه و احساسات هستند.

- مثل قاروره ظریف، شفاف و شکننده هستند، پس باید در رفتار با آنان خیلی مواظب بود!

ج: در رفتار با کودکان بزرگ بود:

* به کودکان سلام می‌کرد!

از تو می‌پرسم: اگر تو از کنار کودکی رد شوی، آیا به او سلام می‌کنی؟

کودک از همان ابتدا که تو را می‌بیند، به تو نگاه می‌کند و تو هم به چشمان او نگاه می‌کنی، ولی آیا دندان‌های مبارک تو دیده می‌شوند و یا لب‌های جنابعالی حرکتی می‌کنند؟! اگر بگویی السلام علیکم پسر جان! یا السلام علیکم دختر خانم! چه می‌شود؟!

می‌دانی همین سلام کردن چه دستاوردهایی دارد؟!

- کودک از طرف تو احساس امنیت می‌کند.

۱ - در یکی از سخنرانی‌های احمد قطان شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ در سفر به خاطر زنان لاغر اندام می‌فرمود:

«رفقاً بالقواریر».

(به خاطر ملائمت با شیشه‌ها (زنان لاغر اندام) آهسته بروید).
اکنون اگر با زنان به سفری برویم باید بگوییم:

«رفقاً بالبرامل»!

(به خاطر ملائمت با بشکه‌ها آهسته بروید!)

- لبخندی می‌زند یا تکانی می‌خورد و یا جواب سلام تو را می‌دهد و چشم از تو بر می‌دارد.

- سلام کردن را یاد می‌گیرد.

- یاد می‌گیرد چگونه با دیگران ارتباط برقرار کند.

- اگر کاری داشته باشد، جرأت پیدا می‌کند آن را مطرح کند.

انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله از کنار کودکان رد شد و به آنان سلام کرد.^۱

* بچه روی پیامبر صلی الله علیه و آله ادرار می‌کند!

عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: بچه‌ها را می‌آوردند و ایشان برای آنان دعا می‌کرد. پسر بچه‌ای را آوردند که روی لباسش ادرار کرد. آب طلئید و رویش ریخت و آن را نشست.^۲

پدر و مادرم فدای این رفتار نیکوی تو ای رسول الله صلی الله علیه و آله!

آقا بچه‌ی خود را بغل می‌کند و وقتی بچه رویش ادرار می‌کند، داد می‌زند و فریاد سر می‌دهد که بیا این بچه را بگیر و الا او را بر زمین می‌زنم و...!

* صدای گریه‌ی بچه را می‌شنود و نماز خود را سبک می‌کند!

پیامبر صلی الله علیه و آله دوست دارد نمازش را طولانی کند، چون با خدای خود راز و نیاز می‌کند، ولی وقتی صدای گریه‌ی کودکی را می‌شنود آن را

^۱ - صحیح: بخاری، باب التسليم على الصبيان، شماره‌ی ۵۷۷۸ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب الدعاء للصبيان بالبركة ومسح رؤوسهم، شماره‌ی ۵۸۷۸ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

کوتاه می‌کند تا مادرش به فتنه نیفتد و از نماز زده نشود!
 «إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أُرِيدُ أَنْ أُطَوَّلَ فِيهَا فَاسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَاتَجَوَّزُ
 فِي صَلَاتِي كَرَاهِيَةً أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ»^۱.

(گاهی که به نماز می‌ایستم، می‌خواهم آن را طولانی بخوانم که در آن اثنا، صدای گریه‌ی کودکی به گوش من می‌رسد، لذا نماز را مختصر می‌خوانم، زیرا دوست ندارم باعث آزار مادرش، شوم).

*** بچه را به مسجد راه نده که پا به محراب می‌گذارد!**

شداد رضی الله عنه می‌گوید: یک روز رسول الله با حسن یا حسین برای ادای نماز (مغرب یا عشا) آمد. کودک را بر زمین گذاشت و شروع به نماز کرد. وقتی به سجده رفت، سجده را طولانی نمود. من سرم را بلند کردم و دیدم کودک روی پشت ایشان است و رسول الله در سجده است. دوباره به سجده‌ام برگشتم. وقتی رسول الله نماز را به پایان رساند، مردم گفتند: تو در این نماز سجده‌ای طولانی کردی که گمان کردیم اتفاقی افتاده یا به تو وحی می‌شود؟

فرمود:

«كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ وَلَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ»^۲.

(هیچ یک از این‌ها نبوده است، ولی پسر من سوار من شد، نپسندیدم او را به عجله وادارم، تا کار خود را تمام کند).
 الله اکبر! چه صبر و تحملی و چه رفتار نیکویی!

^۱ - صحیح: بخاری، باب من أخف الصلاة عند بكاء الصبي، شماره‌ی ۶۶۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوقتاده رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: نسایی، باب هل يجوز أن تكون سجدة أطول من سجدة، شماره‌ی ۱۱۲۹ و تعدادی دیگر از محدثان از شداد رضی الله عنه.

ولی بسیاری از مسلمانان ضرب المثلی را تکرار می‌کنند که می‌گوید: بچه را به مسجد راه نده که پا به محراب می‌گذارد!

آیا خدا چنین سخنی گفته است؟!

معاذ الله که این سخن خدا باشد! در قرآن چنین آیه‌ای وجود ندارد، حتی به چنین موضوعی اشاره نشده است! و این گفته با روح قرآن سازگاری ندارد!

پس آیا پیامبر ﷺ چنین سخنی گفته است؟!

معاذ الله که چنین سخنی از پیامبر رحمت ﷺ که آکنده از خوش رفتاری با کودکان است سر زده باشد! وانگهی پیامبر ﷺ نه تنها بچه را با خود به مسجد برد، بلکه بچه را با خود مستقیماً به داخل محراب برد، فراتر از این به او اجازه داد که داخل محراب و در نماز فرض بر پشت او سوار شود و از او سواری بگیرد! حتی سجده را طولانی کرد که سواری او به هم نخورد! آیا چنین سخنی از چنین پیامبری صادر می‌شود؟!

پس این مقوله که بر سر زبان‌ها و تازیانه‌ای است که به وسیله‌ی آن بچه‌ها را از مساجد می‌رانند، از کجا آمده است؟!

دوست عزیز! این مقوله ساخته و پرداخته‌ی جناب استاد ابلیس است!

این مقوله ساخته و پرداخته‌ی دشمنان اسلام است!

این مقوله را برای این ساخته‌اند که نسل جوان و در نتیجه مسلمانان را با مسجد بیگانه کنند و مثل این که در این زمینه موفق هم بوده‌اند!

اگر کمی دقت کنیم در می‌یابیم که چقدر زیرکانه این مقوله ساخته و پرداخته شده و چه افکار شیطانی و خبیثی در ورای آن نهفته است!

اول این که خدای تعالی و رسول الله ﷺ این سخن را نگفته‌اند و

این برای رد آن کافی است، با این حال می‌بینیم که این مقوله مخالف سخنان خدای تعالی و رسول الله ﷺ است.

دوم این که می‌گوید: بچه را به خاطر این که پا به محراب می‌گذارد به مسجد راه نده که این علت بسیار ویرانگر و شیطانی است! بچه را باید به مسجد برد، به امید این که روزی پا در محراب بگذارد و برای مؤمنان امامت دهد. بچه وقتی به مسجد می‌رود باید چشمش به محراب باشد، بنابراین قرآن حفظ کند، تجوید یاد بگیرد و علم فقه بیاموزد تا فردا به محراب برود و امامت دهد، ولی این مقوله می‌گوید که اصلاً او را به مسجد راه نده، تا نماز نخواند و دیندار نشود و از همه مهم‌تر عالم نشود و پا در محراب نگذارد، تا نسل جوان، امام جوانی نداشته باشند و این گونه از دین زده شوند و از مسجد‌گریزان گردند... ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم!

* کسی که رحم نکند به او رحم نمی‌شود:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله، حسن بن علی - رضی الله عنهما - را بوسید. اقرع بن حابس رضی الله عنه (یکی از سران اعراب و بادیه نشینان) که در خدمت ایشان بود، گفت: من ده فرزند دارم که هرگز هیچ کدام از آنان را نبوسیده‌ام.

رسول الله صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و فرمود:

«مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ»^۱.

(هر کس رحم نکند، به او رحم نمی‌شود.)

د: در رفتار با اعراب بزرگ بود:

^۱ - صحیح: بخاری، باب رحمة الولد وتقيله ومعانقته، شماره‌ی ۵۵۳۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

اعراب و بادیه نشینان به خاطر زندگی در صحراهای خشک و بی‌آب و علف و دوری از شهر و پدیده‌های تمدن، از طبعی تند و خشن برخوردار بودند، لذا وقتی وارد مدینه می‌شدند، رفتارهای تند و خشن آنان، واکنش برخی از اصحاب - رضی الله عنهم - را بر می‌انگیخت و کسی جز شخص رئوف و مهربان رسول الله ﷺ وجود نداشت که به کمک آنان بشتابد و وضعیت را به حالت عادی برگرداند!

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که یک اعرابی (صحرا نشین) در مسجد ادرار کرد. مردم برخاستند که به او اعتراض کنند و با او درگیر شوند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«دَعُوهُ وَأَمْرِيُقُوا عَلَي بَوْلِهِ ذُنُوبًا مِّن مَّاءٍ أَوْ سَجَلًا مِّن مَّاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ»^۱.

(رهايش كنيد و يك سطل آب بر محل ادرار او بريزيد، زيرا شما آسان‌گير برانگيخته شده‌ايد، نه سخت‌گير.)

در روایت دیگری آمده است که این اعرابی چنین دعا کرد:
«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِمُحَمَّدٍ وَلَا تَغْفِرْ لِأَحَدٍ مَعَنَا».

(پروردگارا، من و محمد را ببامرز و هیچ کس دیگر را با ما نیامرز.)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید و فرمود:
«لَقَدْ احْتَضَرْتَ وَاسِعًا».

(تو یک چیز وسیع و پهناوری (منظور رحمت خدا) را تنگ

^۱ - صحیح: بخاری، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم یسروا ولا تعسروا، شماره‌ی ۵۶۶۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

کردی.)

آن اعرابی در ادامه، ماجرا را چنین توضیح می‌دهد:

پدر و مادرم فدای او باد. نه سرزنش کرد و نه دشنام داد، بلکه فرمود: این مسجد جای ادرار نیست، بلکه برای ذکر خدا و نماز ساخته شده است. سپس دستور داد دلوی آب بیاورند و روی ادرار ریخته شد.^۱

* به من اجازه بده زنا بکنم!

اگر تو مفتی باشی و جوانی نزد تو بیاید و بگوید: جناب مفتی! به من اجازه بدهید زنا بکنم!

تو در جواب چه می‌گویی؟!

می‌گویی: به نص صریح قرآن زنا حرام است و تو از من می‌خواهی حرام خدا را حلال کنم؟! کفر نگو! از جلو چشمانم دور شو که از این سخن بوی کفر به مشام می‌رسد! برو گم شو ای خبیث! ای بی‌شرم کثیف! ای با گبران و کافران هم ردیف! و...

به طور کلی جواب درست است و صحابه هم عکس العمل آنان

همین بود، ولی چرا پیامبر ﷺ چنین جوابی به آن جوان نداد؟!

آقای عزیز! قاضی و پلیس چنین جواب صریح و تندی به متهم و جانی می‌دهند، ولی جواب دعوت‌گر و طیب به مدعو و بیمار فرق می‌کند. پیامبر ﷺ در این جا دعوت‌گر و طیب است، نه قاضی و ژنرال! دعوت‌گری دلسوز و طیبی مهربان است برای راه گم‌کردگان و بیمارانی که از انواع و اقسام گرفتاری‌ها و مشکلات عقیدتی، روحی، روانی،

^۱ - صحیح: این ماجه، باب الأرض یصیبها البول کیف تغسل، شماره‌ی ۵۲۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

اجتماعی، اخلاقی و... رنج می‌برند، پس با حوصله‌ی تمام و مهربانی و دلسوزی به معالجه‌ی آنان می‌پردازد و آنان را به راه راست راهنمایی می‌کند.

به این داستان توجه کن.

جوانی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي بِالرِّثَا.

فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَرَجَرُوهُ. قَالُوا: مَهْ مَهْ.

فَقَالَ: اِذْنُهُ.

فَدَنَا مِنْهُ قَرِيبًا فَجَلَسَ. قَالَ: أَتُحِبُّهُ لِأُمَّكَ؟!

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأُمَّهَاتِهِمْ. أَفُتْحِبُّهُ لِابْنَتِكَ؟!

قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبَنَاتِهِمْ. أَفُتْحِبُّهُ لِأُخْتِكَ؟!

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأَخَوَاتِهِمْ. أَفُتْحِبُّهُ لِعَمَّتِكَ؟!

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِعَمَّاتِهِمْ. أَفُتْحِبُّهُ لِخَالَاتِكَ؟!

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِخَالَاتِهِمْ.

فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ وَحَصِّنْ فَرْجَهُ.

فَلَمْ يَكُنْ بَعْدُ ذَلِكَ الْفَتَى يَلْتَفِتُ إِلَى شَيْءٍ^۱.

(یا رسول الله، به من اجازه‌ی زنا بده.

مردم رو به او کردند و بر او نهیب زدند و گفتند: بس کن.

فرمود: نزدیک شو.

او خیلی به ایشان نزدیک شد و نشست. پیامبر فرمود: آیا آن را

برای مادرت می‌پسندی؟!

گفت: نه به خدا سوگند، خدا مرا فدایت کند.

فرمود: مردم هم آن را برای مادران‌شان نمی‌پسندند. آیا آن را

برای دخترت می‌پسندی؟!

گفت: نه به خدا سوگند یا رسول الله، خدا مرا فدایت کند.

فرمود: مردم هم آن را برای دختران‌شان نمی‌پسندند. آیا آن را

برای خواهرت می‌پسندی؟!

گفت: نه به خدا سوگند، خدا مرا فدایت کند.

فرمود: مردم هم آن را برای خواهران‌شان نمی‌پسندند. آیا آن را

را برای عمه‌ات می‌پسندی؟!

گفت: نه به خدا سوگند، خدا مرا فدایت کند.

فرمود: مردم هم آن را برای عمه‌های‌شان نمی‌پسندند. آیا آن را

برای خاله‌ات می‌پسندی؟!

گفت: نه به خدا سوگند، خدا مرا فدایت کند.

فرمود: مردم هم آن را برای خاله‌های‌شان نمی‌پسندند.

آن گاه دستش را بر او گذاشت و فرمود: خدایا گناهِش را

^۱ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۲۱۱۸۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوامامه رضی الله عنه. این حدیث در السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۳۷۰ صحیح دانسته شده است.

پیامرز، دلش را پاک کن و شرمگاهش را حفظ کن.

آن جوان دیگر به چیزی نگاه نمی‌کرد.

لطفاً چند بار دیگر این حدیث زیبا را با دلت بخوان و بر پیامبر
 محبوت صلی الله علیه و آله درود و سلام بفرست و فکر کن که نیروی جاذبه‌ی
 محبوبان صلی الله علیه و آله از کجا سرچشمه می‌گیرد؟!!

اولین سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبان راند چه بود؟

اولین کلمه‌ای که بر لبان مبارک ایشان جاری شد این کلمه بود:
 «اِذْنُهُ».

(نزدیک شو).

نمی‌دانم چه بنویسم؟!!

به خدا سوگند وقتی وضعیت علما و دعوتگران این زمان را با ایشان

مقایسه می‌کنم حیران می‌شوم!

«نزدیک شو.»

ایشان به فکر نزدیک کردن، وصل کردن و پیوند دادن است، لذا
 اولین کاری که می‌کند، جوان را به خود نزدیک می‌نماید، مانند برخی از
 مفتیان نمی‌گوید که از من دور شو تا آتشی که دامنگیر تو می‌شود من را
 هم نسوزاند!

تمام رفتارهایش در راستای نزدیک نمودن، بازگرداندن و آرام
 کردن است:

– نزدیک نمودن جوان به خود از لحاظ فیزیکی تا فاصله‌ها
 کم‌تر شود، راحت‌تر صدای هم را بشنوند و آرام‌تر صحبت کنند و
 فضا دوستانه شود و...

— قانع نمودن جوان به لحاظ عقلی با طرح چند سؤال صریح و شفاف در مورد نزدیکان جوان چون مادر، دختر، خواهر، خاله و عمه‌ی او با استناد به استدلال انسانی و جهانی آن‌چه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند.

— نهادن دست مبارکش بر او تا ارتباط مستحکم و تاثیرات مضاعف شود و ایمان و آرامش وجودش را فراگیرد.

خوشا به حال آن جوان!

— در آخر دعا برای او که الله که آمرزنده، هدایت‌کننده و حافظ است گناهش را ببامرزد، دلش را پاک کند و شرمگاهش را حفظ نماید.

چاره‌ای ندارم جز این‌که با تمام وجود بگویم:

«خشنودم از این‌که الله پروردگارم، اسلام دینم و محمد پیامبر و رسولم است.»^۱

ه: در رفتار با بردگان و خدمتکاران بزرگ بود:

* هرگز به من نگفت که چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی!

انس بن مالک رضی الله عنه سخنی می‌گوید که تا به حال در تاریخ، هیچ خدمت‌کاری در مورد آقای خود نگفته است! او می‌گوید:

«خَدَمْتُ النَّبِيَّ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي أَفَّ قَطُّ وَمَا قَالَ لِي شَيْءٌ صَنَعْتُهُ لَمْ صَنَعْتُهُ وَلَا لِي شَيْءٌ تَرَكْتُهُ لَمْ تَرَكْتُهُ»^۲.

۱ - صحیح: ر. ک: ابو داود، باب فی الاستغفار، شماره‌ی ۱۳۰۶، و عدد آخر من المحدثین عن ابي سعيد الخدري رضی الله عنه.

۲ - صحیح: ترمذی، باب ما جاء فی خلق النبی صلی الله علیه وسلم، شماره‌ی ۱۹۳۸ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

(ده سال به پیامبر خدمت کردم، هرگز به من اف نگفت و به کاری که کردم نگفت که چرا چنین کردی و به کاری که نکردم نگفت که چرا چنین نکردی؟!)

ده سال مدت زیادی است که سرشار است از اتفاقات خوب و بد، پسندیده و ناپسند و گوارا و ناگوار، ولی با این وجود هرگز خدمت‌کار خود انس ﷺ را سرزنش یا توبیخ نکرد و حتی یک بار به او نفرمود که چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی؟!

سبحان الله چه اخلاق والایی! چه رفتار بزرگوارانه‌ای! چه عفو و گذشتی!

به من بگو ببینم، تا به حال چند بار با کارگرانی که برای تو کار کرده‌اند، درگیر شده‌ای؟!

چند بار به آنان پرخاش کرده‌ای و دل آنان را شکسته‌ای؟! چه بدبخت هستند کسانی که کارگری را به کار می‌گیرند و به بهانه‌های مختلف پرداخت مزد او را به تأخیر می‌اندازند و یا آن را پرداخت نمی‌کنند!

از پیامبر خود ﷺ یاد بگیر و با زیر دست خود مهربان باش.

ببین پیامبر تو ﷺ در مورد زیر دستان چه می‌گوید؟!

«إِخْوَانُكُمْ خَوْلُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ

۱ - حتی برخی دست روی پایین‌تر از خود (خدمت‌کار، زن، بچه، ضعیف و...) بلند می‌کنند، در حالی که پیامبر ﷺ هرگز کسی را نزده مگر در جهاد در راه خدا. عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: «هرگز رسول الله با دست به چیزی نزد و هم‌چنین هیچ زن و خدمت‌کاری را به هدف تنبیه نزد، مگر این که در راه خدا جهاد کند.» (صحیح: مسلم، باب مباحثه صلی الله علیه وسلم للآثام واختیاره من المباح أسهله وانتقامه لله عند انتهاك حرماته، شماره‌ی ۴۲۹۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها-).

فَلْيُطْعِمَهُ مِمَّا يَأْكُلُ وَلْيَلْبَسَهُ مِمَّا يَلْبَسُ وَلَا تَكْلُفُوهُمْ مَا يَعْلَاهُمْ فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَاعْيُنُوهُمْ»^۱.

(بردگان و زبردستان شما، برادران و خدمت‌کاران شما هستند که خداوند آنان را زیر دست شما قرار داده است و هر کس برادرش زبردست او باشد، باید از آنچه خود می‌خورد، به او بخوراند و از آنچه خود می‌پوشد به او بپوشاند و آنان را به کاری که نمی‌توانند انجام دهند، مجبور نکنید و اگر مجبور کردید، خود در انجام آن به آنان کمک کنید.)

از ابومسعود بدری رضی الله عنه روایت شده که گفته است: من غلام خود را با تازیانه می‌زدم که صدایی از پشت سر شنیدم که می‌گفت: بدان ای ابومسعود!

من از شدت خشم صدا را نشناختم، وقتی به من نزدیک شد، دیدم که رسول الله است و می‌فرماید: بدان ای ابومسعود! بدان ای ابومسعود!

من تازیانه را بر زمین انداختم.

فرمود:

«اعْلَمُ أَبَا مَسْعُودٍ أَنَّ اللَّهَ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَى هَذَا الْغُلَامِ»

(بدان ای ابومسعود! قطعاً خداوند بر تو تواناتر است از تو به این

غلام!)

من با خود گفتم که دیگر هرگز خادمی یا برده‌ای را نمی‌زنم.^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله از کلمه‌ی «عبد» و «أمة» (برده‌ی زن و مرد) متنفر

^۱ - صحیح: بخاری، باب المعاصی من أمر الجاهلیة، شماره‌ی ۲۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوذر رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: مسلم، باب صحبة الممالیک وکفارة من لطم عبده، شماره‌ی ۳۱۳۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابومسعود رضی الله عنه.

بود،^۱ لذا به یارانش توصیه می‌کرد:

«وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي! أُمَّتِي! وَلِيُقُلَّ: فَتَايَ! فَتَايَ! غَلَامِي!»^۲

(هیچ یک از شما نگوید: بنده‌ام! کنیزم! بلکه بگوید: پسر جوانم!
دختر جوانم! غلامم!)

*** خدمت‌کارش می‌خواهد رفیق و همراهش در بهشت
باشد!**

بسیاری از ارباب‌ها اجازه نمی‌دهند که خدمت‌کارشان با آنان کنار
یک سفره غذاهایی را بخورد که خودش زحمت پخت و پز و چیدن
آنها را کشیده است^۳ و جرأت ندارد حتی از آنان تقاضا کند که یک
عکس یادگاری با آنان بیندازد! حال خدمت‌کار رسول الله ﷺ همراهی و
رفاقت با وی در بهشت را از او تقاضا می‌کند!

ریعه بن کعب اسلمی رضی الله عنه خدمت‌کار با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. شب‌ها
نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوابید و آب وضو و مایحتاج ایشان را فراهم
می‌کرد. یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: از من چیزی بخواه تا به تو بدهم.
گفت: همراهی و رفاقت تو را در بهشت می‌خواهم.

۱ - موضوع بردگی و برده داری در اسلام را به بحث دیگری موکول کرده که
ان شاء الله به تفصیل پاسخ شبهات پیرامون این موضوع را خواهم داد.

۲ - صحیح: مسلم، باب حکم إطلاق لفظة العبد والأمة والمولى والسيد،
شماره‌ی ۴۱۷۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابومسعود رضی الله عنه.

۳ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید:
«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ أَكْلَهُ أَوْ أَكْلَتَيْنِ أَوْ
لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ فَإِنَّهُ وَلَى حَرَّةٍ وَعِلَاجُهُ» (صحیح: بخاری، شماره‌ی ۵۰۳۹ و
تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه).

(وقتی خدمت‌کار یکی از شما غذایش را آورد [خدمت‌کار را بنشانند و با او
غذا بخورد] اگر او را با خود ننشانند، پس حد اقل یک لقمه یا دو لقمه به او
بدهد، زیرا او گرم کردن و پخت آن را به عهده داشته است!)

فرمود: غیر از آن، چه چیز می‌خواهی؟

گفت: فقط همان را می‌خواهم.

فرمود:

«فَاعْنِي عَلَىٰ نَفْسِكَ بِكثْرَةِ السُّجُودِ»^۱.

(پس با سجده کردن (نماز خواندن) زیاد در مورد خود، به من کمک کن.)

یعنی: تو عمل کن، من هم برای تو دعا و شفاعت می‌کنم.

خوشا به حالت ای خوشبخت‌ترین خدمت‌کار دنیا در طول تاریخ!

خوشا به حالت ای خدمت‌کاری که در دنیا افتخار خدمت جناب

رسول الله ﷺ - جان من و جان پدر و مادرم فدایش باد - را داشتی و ان

شاء الله در آخرت هم رفیق و همراه ایشان خواهی بود!

رضی الله عنه وأرضاه.

* او را انتخاب می‌کند نه پدر خود را!

این حادثه یکی از شگفتی‌های تاریخ است. برده‌ای اجازه پیدا

می‌کند که بین پدر و آقایش یکی را انتخاب کند. اگر پدرش را انتخاب

کند آزاد می‌شود و اگر آقایش را انتخاب کند، مانند گذشته برده

می‌ماند، ولی او آقا و سرورش و زندگی با او را انتخاب می‌کند!

بیایید داستان را به صورت مختصر چنان که در طبقات ابن سعد

آمده است مرور کنیم:

حارثه بن شراحیل کلبی، با زنی به نام سَعْدَى از قبیله‌ی طی ازدواج

کرد و از او صاحب فرزندان‌ی به نام‌های جبله، اسما و زید شد. زید نزد

^۱ - صحیح: مسلم، باب فضل السجود والحث علیه، شماره‌ی ۷۵۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ربیعہ بن کعب اسلمی رضی الله عنه.

پدر بزرگش در قبیله طی ماند که سوارانی از تهامه به قبیله طی یورش بردند و زید را به اسیری و بردگی گرفتند، سپس او را در بازار عکاظ به معرض فروش در آوردند و حکیم بن حزام بن خویلد، او را برای عمه‌ی خود خدیجه دختر خویلد به چهار صد درهم خرید و هنگامی که پیامبر ﷺ با خدیجه ازدواج کرد، خدیجه زید را به رسول خدا ﷺ بخشید.

پدر زید، حارثه بن شراحیل پس از این که پسر خود را از دست داده بود این ابیات را سرود:

بَكَيْتَ عَلَيَّ زَيْدٍ وَلَمْ أَذْرِ مَا فَعَلَ * أَحَى فَيْرَجِي أَمْ أَتَى ذُونَهُ الْأَجَلَ
فَوَاللَّهِ مَا أَذْرِي وَإِنْ كُنْتُ سَائِلًا * أَغَالِك سَهْلُ الْأَرْضِ أَمْ غَالِك الْجَبَلُ
فَيَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ لَكَ الدَّهْرُ رَجْعَةً * فَحَسْبِي مِنَ الدُّنْيَا رُجُوعُكَ لِي أَمَلُ
تُدَكِّرُنِيهِ الشَّمْسُ عِنْدَ طُلُوعِهَا * وَتُعْرِضُ ذِكْرَاهُ إِذَا غَرَبَهَا أَفَلُ
فَإِنْ هَبَّتِ الْأَرْوَاحُ هَيَّجَنَ ذِكْرَهُ * فَيَا طُولُ مَا حَزْنِي عَلَيْهِ وَيَا وَجَلَ
سَاعِمِلُ نَصِّ الْعَيْسِ فِي الْأَرْضِ جَاهِدًا * وَلَا أَسَامُ التَّطَوَّافِ أَوْ تَسَامُ الْإِبِلِ
حَيَاتِي أَوْ تَأْتِي عَلَيَّ مَنِيَّتِي * فَكُلُّ أَمْرِي فَإِنْ وَانَ عَرَهُ الْأَمَلُ
وَأَوْصِي بِهِ قَيْسًا وَعَمْرًا كَلِيهِمَا * وَأَوْصِي بِزَيْدًا ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ جَبَلُ

(بر زید می‌گیریم و نمی‌دانم چه کرده است؟! آیا زنده است و به

او امیدی است یا او را مرگ فرا رسیده است!)

به خدا سوگند اگر چه سؤال کننده هم باشم، نمی‌دانم آیا تو را زمین هموار یا کوه در خود فرو برده است!)

ای کاش می‌دانستم که آیا برای تو در روزگار بازگشتی هست؟ و امید من از همه‌ی دنیا فقط بازگشت توست!

آری خورشید به هنگام طلوع و نزدیک غروب همواره او را به یاد من می‌آورد!

هر گاه نسیم‌ها می‌وزند یاد او را تهییج می‌کنند، ای وای بر

اندوه طولانی و نگرانی من برای او!
مانند شتر در همه‌ی زمین می‌گردم و از جست‌وجو و گشتن
ملول نخواهم شد مگر آن که شتر خسته و درمانده شود!
تا هنگامی که زنده باشم این کار را می‌کنم مگر آن که مرگ من
فرا رسد و همه کس فانی است هر چند آرزوها او را بفریبد!
به قیس و عمرو به هر دو و به یزید (دایی زید) و جبل
(منظورش جبله است) هم سفارش او را می‌کنم.)
گروهی از مردم قبیله‌ی کلب برای انجام حج به مکه آمدند که هم
یزید آنان را شناخت و هم آنان زید را شناختند و زید به آنان گفت این
ایات را به خانواده‌ام ابلاغ کنید که می‌دانم آنان برای من بی‌تابی
می‌کنند:

أَجْنُ إِلَى قَوْمِي وَإِنْ كُنْتُ نَائِبًا * فَإِنِّي قَطِينُ الْبَيْتِ عِنْدَ الْمَشَاعِرِ
وَكُفُّوا مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي قَدْ شَجَأَكُمْ * وَلَا تَعْمَلُوا فِي الْأَرْضِ فِعْلَ الْأَبَاعِرِ
فَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ فِي خَيْرِ أَسْرَةٍ * خِيَارَ مَعَدٍ كَابِرًا بَعْدَ كَابِرِ

(هر چند از قوم خود دورم، ولی مشتاق آنان هستم، با این
وجود من کنار مشعر از ساکنان خانه‌ی خدایم،
از اندوهی که شما را اندوهگین ساخته است دست بردارید و
هم چون شتر در زمین مگردید،

زیرا به شکر خدا من در بهترین خانواده هستم، خاندانی که
همگان و یکی پس از دیگری از بزرگان معد هستند.)
آنان برگشتند و به پدرش گفتند که جای او کجا است و نزد چه
کسانی است.

حارثه و کعب پسران شراحیل به مکه آمدند و فدیة زید را همراه
آوردند و سراغ محمد را گرفتند که گفتند در مسجد است. به حضور

محمد آمدند و گفتند: ای پسر عبد الله، ای پسر عبد المطلب، ای پسر هاشم و ای پسر سالار قوم، شما اهل مکه و مجاوران خانه خدا هستید. اسیران را آزاد می‌کنید و بینوایان را خوراک می‌دهید. ما برای آزادی پسر خود که پیش توست آمده‌ایم. بر ما منت بگذار و نیکی کن و فدیة بگیر و فدیة سنگین هم پرداخت می‌کنیم.

فرمود: او چه کسی است؟

گفتند: زید بن حارثه.

فرمود: راه دیگری هم وجود دارد.

گفتند: آن راه کدام است؟

فرمود: او را بخواهید و آزاد بگذارید، اگر خودش بودن با شما را برگزید، بدون دریافت فدیة از شما باشد، ولی اگر بودن با من را انتخاب کرد، من هرگز تقاضای کسی را در مورد شخصی که بخواهد با من باشد نمی‌پذیرم.

گفتند: چه نیکو انصاف دادی.

پیامبر ﷺ زید را فرا خواند و فرمود: آیا این دو شخص را

می‌شناسی؟

گفت: آری.

فرمود: کیستند؟

گفت: یکی پدر و دیگری عموی من است.

فرمود: من را هم که می‌شناسی و معاشرت با من را دیده‌ای، اکنون من یا آنان را برگزین.

زید گفت: من بر تو کسی را ترجیح نمی‌دهم که تو برای من بسان

پدر و مادر هستی.

آن دو گفتند: وای بر تو، آیا بردگی را بر آزادی و بر پدر و عمو و خاندان خود ترجیح می‌دهی؟!

گفت: آری، زیرا من از این مرد محبتی دیده‌ام که هیچ کس را بر او بر نمی‌گیریم.

چون پیامبر ﷺ چنان دید، زید را با خود به حجر اسماعیل برد و فرمود: ای کسانی که در این جا حضور دارید گواه باشید که زید مانند پسر من است که من از او و او از من ارث می‌برد.

هنگامی که پدر و عموی زید چنان دیدند، خوشحال شدند و باز گشتند و زید را، زید بن محمد می‌گفتند و چنان بود تا اسلام ظاهر شد.^۱

این محمد ما ﷺ است!

این پیامبر ما ﷺ است!

جان من و جان پدر و مادرم فدای او باد!

و: در رفتار با حیوانات بزرگ بود!

*** جانداری را هدف قرار ندهید!**

عرب‌های جاهلیت رفتارهای بسیار پستی با حیوانات داشتند که رسول الله ﷺ همه‌ی آن‌ها را رد کرد و یکی پس از دیگری آن‌ها را از میان برداشت.

حتی آنان تکه‌ای از حیوانی را که زنده بود قطع می‌کردند و کباب می‌کردند و می‌خوردند!

اسلام آمد و گوشت برخی از حیوانات (حلال گوشت) را بعد از ذبح (آن هم ذبح شرعی) حلال قرار داد.

۱ - ر. ک: الطبقات الكبرى، ابن سعد، ترجمه‌ی فارسی، محمود مهدوی دامغانی، ۱ / ۱۲۲۱.

آنان حیوانات را به عنوان هدف قرار می‌دادند و به طرف آن‌ها تیر می‌انداختند!

رسول الله ﷺ از این کار نهی کرد و فرمود:

«لَا تَتَّخِذُوا شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا»^۱.

(جانداری را به عنوان هدف قرار ندهید.)

از ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت شده است که از کنار جماعتی از جوانان قریش گذشت که پرنده‌ای را در جایی آویزان کرده بودند و به سوی او تیر می‌انداختند و هر تیری را که به خطا می‌رفت، برای صاحب پرنده قرار داده بودند و همین که ابن عمر - رضی الله عنهما - را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر - رضی الله عنهما - گفت: چه کسی چنین کرده است؟ لعنت خدا بر کسی باد که این عمل را انجام داده است! پیامبر بر کسی که جانداری را هدف قرار دهد و بر آن تیر یا سنگ زند، لعنت فرستاده است.^۲

* پشت چهار پایاتان را منبر قرار ندهید!

در دوران کودکی که در روستا زندگی می‌کردم، چه بسا شخصی دیده می‌شد که سوار بر الاغ، با کسی که ایستاده است صحبت می‌کند و برخی اوقات بیشتر از یک ساعت صحبت آنان به طول می‌انجامید و الاغ بیچاره مرتب پاهای خود را عوض می‌کرد.

آقای عزیز، اگر صحبتت به درازا می‌کشد، از الاغ پیاده شو و در جایی بنشینید و با هم صحبت کنید! چرا مرکب و سواری خود (اعم از

^۱ - صحیح: مسلم، باب النهي عن صير البهائم، شماره‌ی ۳۶۱۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن عباس - رضی الله عنهما.

^۲ - صحیح: مسلم، باب النهي عن صير البهائم، شماره‌ی ۳۶۱۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن عمر - رضی الله عنهما.

اسب، شتر، قاطر، الاغ، گاو و... را آزار می‌دهی؟!

رسول الله ﷺ در این مورد می‌فرماید:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا ظُهُورَ دَوَابِّكُمْ مَنَابِرَ فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُبَلِّغُوا إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ وَجَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَعَلَيْهَا فَأَقْضُوا حَاجَتَكُمْ»^۱.

(مبادا پشت چهارپایان خود را منبر قرار دهید، زیرا خدا این چهارپایان را فقط در اختیار شما قرار داده تا شما را به سرزمین و دیاری برسانند که جز با رنج دادن فراوان خود بدان نمی‌رسیدید و زمین را برای شما قرار داده است، پس بر روی آن نیازهای خود را بر آورده سازید.)

* داستان شتری که گریه می‌کرد!

این داستان تقدیم به سازمان‌های حمایت از حیوانات که به کار خود افتخار می‌کنند و آن را دستاورد پیشرفت بشر در عصر حاضر می‌دانند - در حالی که در بسیاری از کشورها، حقوق اولیه انسان‌ها توسط حکومت‌های کشورهای مملو از سازمان‌های حمایت از حیوانات است به یغما می‌رود و آب از آب تکان نمی‌خورد! - ببینید پیامبر رحمت ﷺ هزار و چهارصد سال پیش چگونه از حقوق حیوانات - و قبل از آن از حقوق انسان‌ها - دفاع و حمایت می‌کند!

از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنهما - روایت شده است که گفت: روزی پیامبر مرا پشت سر خود سوار مرکب کرد، سپس داخل باغی شد که متعلق به مردی انصاری بود و در آن شتری بود و شتر

^۱ - صحیح: ابوداود، باب في النداء عند النفير يا خيل الله اركبي، شماره‌ی ۲۲۰۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

وقتی پیامبر را دید، از گلوی خود صدا و آوازی برآورد و چشمان حیوان پر از آب شد، پیامبر جلو رفت و پشت گوش‌ها و کوهان او را لمس فرمود و شتر ساکت و آرام شد، بعد پیامبر فرمود: صاحب این شتر کیست؟

جوانی انصاری آمد و گفت: مال من است، ای رسول خدا!

پیامبر فرمود:

«أَفَلَا تَتَّقِي اللَّهَ فِي هَذِهِ الْبَهِيمَةِ الَّتِي مَلَكَكَ اللَّهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ شَكَا إِلَيَّ أَنَّكَ تُجِيعُهُ وَتُدْبِيهِ»^۱.

(آیا در مورد این چهارپا که خداوند به تو داده است، از خدا نمی‌ترسی؟ زیرا او نزد من شکایت می‌کند که تو او را رنجور و خسته و گرسنه می‌داری.)

بین، شتر او را می‌شناسد و از صاحب خود به او شکایت می‌کند و او از حقوق این حیوان زبان بسته دفاع می‌کند!

*** چه کسی این پرنده را با ربودن بچه‌هایش آزرده است؟**

پدر و مادرم فدای او که حتی از پرنده‌ای دفاع می‌کند و دستور می‌دهد جوجه‌هایش را به او باز گردانند!

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: با پیامبر در سفری بودیم که پیامبر برای قضای حاجت رفت و ما حُمراه‌ای (پرنده‌ای است سرخ رنگ، مانند گنجشک) را دیدیم که دو جوجه به همراه داشت، ما جوجه‌های او را گرفتیم. پرنده آمد و شروع به باز کردن بال‌های خود

^۱ - صحیح: ابوداود، باب ما يؤمر به من القيام على الدواب والبهائم، شماره‌ی ۲۱۸۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن جعفر - رضی الله عنهما.

کرد (که شاید بچه‌ها را زیر سایه‌ی بال خود قرار دهد) پیامبر تشریف آورد و فرمود:

«مَنْ فَجَعَ هَذِهِ بَوْلِدَهَا؟! زُدُّوا وَلَدَهَا إِلَيْهَا»^۱.

(چه کسی این مرغ را با ربودن بچه‌هایش آزرده و به درد آورده است؟! بچه‌هایش را به او برگردانید.)

* زنی به خاطر گربه‌ای به جهنم رفت!

یک زن به خاطر این که گربه‌ای را بی‌جهت بست و از غذا و آب محروم کرد تا این که مرد، به جهنم رفت. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«دَخَلَتْ امْرَأَةً النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا فَلَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَلَا هِيَ أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ حَتَّى مَاتَتْ هَرًّا»^۲.

(زنی به خاطر گربه‌ای وارد دوزخ شد. آن گربه را بست، نه به او غذا داد و نه او را گذاشت تا از حشرات زمین بخورد تا از گرسنگی

۱ - صحیح: ابوداود، باب فی کراهیة حرق العدو بالنار، شماره‌ی ۲۳۰۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن جعفر - رضی الله عنهما.

۲ - صحیح: مسلم، باب فی سعة رحمة الله تعالى و أنها سبقت غضبه، شماره‌ی ۴۹۵۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

من این حدیث را در کتابی به نام «یک روز مصطفی صلی الله علیه و آله گفت» برای کودکان به نظم در آوردم که - ان شاء الله - ذکر آن شعر در این جا خالی از لطف نیست:

یک روز مصطفی گفت * پیغمبر خدا گفت
 به خاطر یه گربه * یک زنی در گذشته
 داخل دوزخ افتاد * آخرتش رفت به باد
 قصه از این قراره * این زن بدقواره
 یه فکر شیطانی کرد * گربه رو زندانی کرد
 به گربه آبی نداد * به او غذایی نداد
 تا این که از تشنگی * تشنگی و گشنگی
 گربه ی بیچاره مرد * گربه چنین جان سپرد

(مرد.)

* مردی^۱ به خاطر سگی به بهشت رفت!

اگر آن زن به خاطر آن گربه به جهنم رفت این مرد (یا زن) به

خاطر سگی به بهشت رفت!

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ اسْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَوَجَدَ بَيْتًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ
ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الشَّرَى مِنَ الْعَطَشِ فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا
الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ بَلَغَ بِي.

فَنَزَلَ الْبَيْتَ فَمَلَأَ حُقْفَهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَعَفَرَ
لَهُ.

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّا لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟

فَقَالَ: نَعَمْ. فِي كُلِّ ذَاتِ كَيْدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ»^۲.

۱ - این حدیث درباره‌ی یکی از زنان بدکاره‌ی بنی اسرائیل هم روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:
«بَيْنَمَا كَلْبٌ يَطْبِفُ بَرَكِيَّةً كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ إِذْ رَأَتْهُ بَعِيٌّ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَنَزَعَتْ مَوْقَهَا فَسَقَتْهُ فَعَفَرَ لَهَا بِهِ» (بخاری، باب فی سعة رحمة الله تعالى
وأنها سبقت غضبه، شماره‌ی ۳۲۰۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره
رضی الله عنه).

(سگی که نزدیک بود از تشنگی بمیرد دور یک چاه می‌چرخید که یکی از
زنان بدکاره‌ی بنی اسرائیل او را دید. آن زن کفش خود را در آورد و به آن
سگ آب داد، پس به خاطر آن سگ بخشیده شد.)

۲ - صحیح: بخاری، باب الآبار علی الطرق إذا لم يتأذ بها، شماره‌ی ۲۲۸۶ و
تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

من این حدیث را در کتابی به نام «یک روز مصطفی ﷺ گفت» برای کودکان
به نظم در آوردم که - ان شاء الله - ذکر آن شعر در این جا خالی از لطف
نیست:

یک روز مصطفی گفت * پیغمبر خدا گفت

تشنه لبی به راهی * در پی آب و چاهی

(روزی، مردی در راهی می‌رفت که به شدت تشنه شد. چاهی را دید و از آن پایین رفت و آب نوشید، سپس بیرون آمد و ناگهان سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می‌خورد. آن مرد با خود گفت: این سگ، به همان اندازه تشنه است که من تشنه بودم.

(دوباره) وارد چاه شد، موزهی خود را پر از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضی شد و گناهایش را بخشید.

گفتند: ای رسول خدا! خداوند برای نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می‌دهد؟

فرمود: نیکی کردن به هر زنده جانی ثواب دارد.

۱۵- در تقوای خود بزرگ بود:

* من باتقواترین شما هستم!

پیامبر ما ﷺ امام و پیشرو متقیان و تقوایش از همه بیشتر بود، ولی

برخی می‌خواهند از پیامبر ﷺ هم جلو بزنند و بیشتر از او عمل کنند!

چاهی چو دید در راه * او رفت داخل چاه
از آب چاه نوشید * آمد برون و او دید
یک سگ تشنه آن جاست * از تشنگی لب چاست
گفتا که این بی زبان * تشنه شده بی گمان
وقتی که آگاه شد * دوباره در چاه شد
کفشش پر از آب کرد * آن تشنه سیراب کرد
خدا به پاس این کار * بخشید آن نکوکار
یاران چو این شنیدند * از حضرتش پرسیدند
به خاطر چارپایان * حیوانات بی زبان
آیا ثواب می‌بریم؟ * یا از عذاب می‌رهیم؟
حضرت بلند فرمود: * ما را دهد بسی سود
نیکی به هر زنده جان * اجر و ثوابش بدان

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که سه نفر به خانه ی همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و درباره ی عبادت ایشان پرسیدند. هنگامی که در مورد عبادتش به آنان خبر داده شد گویا آن را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا کجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آن گاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می خوانم.

دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می گیرم و یک روز آن را هم نمی خورم.
سومی گفت: من از زنان کناره گیری می نمایم و هرگز ازدواج نمی کنم.

رسول الله صلی الله علیه و آله نزد آنان رفت و فرمود:

«أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟! أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ لِكِنِّي أَصُومُ وَأُفِطِرُ وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي»^۱.

(شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همه ی شما از خدا می ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می گیرم و هم می خورم. هم نماز می خوانم و هم می خوابم و با زنان نیز ازدواج می کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست.)

تقوا این است که مسلمان با اعتدال و میانه روی به تمام جوانب بپردازد. تقوا این نیست که هر شب تا صبح نماز بخواند، چنان که یکی از آنان گفت، یا هر روز روزه بگیرد، چنان که دومی گفت، یا ازدواج

^۱ - بخاری، باب الترغیب فی النکاح، شماره ی ۶۷۵ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

نکند، چنان که سومی گفت. رسول الله ﷺ باتقواترین فرد بود و سنت رسول الله ﷺ هم این است که با اعتدال و میانه روی به تمام جوانب اهمیت دهیم، نه این که در یک عبادت زیاده روی کنیم و به عبادات دیگر چندان نپردازیم، زیرا ما در عین حال که امت وسط هستیم دین ما دین شمول و فراگیری است که باید به همه‌ی جوانب اهمیت دهیم و این عین تقوا است.

۱۶- در عبادت و پرستش بزرگ بود:

پیامبر ما ﷺ در عبادت و بندگی بزرگ بود و عبادت را به معنای شامل و فراگیر آن انجام می‌داد و توازن در تمام عرصه‌های عبادت را که تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود، رعایت می‌کرد.

سخن در مورد شمول و فراگیر بودن مفهوم عبادت و رعایت توازن توسط پیامبر ﷺ در تمام عرصه‌های عبادت و بندگی را - ان شاء الله - به فرصتی دیگر موکول می‌کنم و در این جا فقط به ذکر چند نمونه از نماز ایشان بسنده می‌کنم.

* آنقدر نماز شب می‌خواند که پایش ورم می‌کرد!

از بانو عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت: پیامبر شب‌ها آن قدر نماز می‌خواند که پاهایش ترک بر می‌داشتند، گفتم: ای رسول خدا! چرا چنین کاری می‌کنی در صورتی که خداوند، گناهان قلبی و بعدی تو را بخشیده است؟

فرمود: آیا بنده‌ای شکرگذار نباشم؟!^۱

* چه عبادتی!

^۱ - صحیح: بخاری، باب «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر...»، شماره‌ی ۴۴۶۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها -

از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت شده است که گفت: شبی با پیامبر نماز خواندم که ایشان در نماز، سوره‌ی بقره را شروع کرد؛ با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، به رکوع می‌رود اما از آن گذشت؛ گفتم: تمام بقره را می‌خواند، باز گذشت و نزدیک آخر سوره شد؛ گفتم: با پایان بقره به رکوع می‌رود، اما بعد از آن، سوره‌ی نساء را شروع کرد و آن را نیز خواند، سپس آل عمران را نیز آغاز نمود؛ به ترتیل و آرام می‌خواند و هرگاه به آیاتی که در آن تسبیح است، می‌رسید، تسبیح می‌گفت و وقتی به آیات درخواست دعا می‌رسید، درخواست دعا می‌نمود و اگر به آیات طلب پناه از خدا و قهر و غضب می‌رسید، به خدا پناه می‌جست و بالاخره به رکوع رفت و شروع کرد به گفتن «سبحان ربی العظیم» و مانند قیامش طولانی بود و به اعتدال برگشت و «سمع الله لمن حمده، ربنا لک الحمد» خواند و به اندازه‌ی رکوعش هم ایستاد، سپس به سجده رفت و «سبحان ربی الاعلی» می‌گفت و سجده‌اش نیز مانند قیامش بود.^۱

* حتی ابن مسعود رضی الله عنه می‌خواهد بنشیند!

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: شبی با پیامبر نماز خواندم و ایشان هم چنان در حال قیام بود، تا آن جا که من قصد بدی کردم.

از او پرسیده شد: چه قصدی کردی؟

جواب داد: خواستم بنشینم و او را رها کنم.^۲

۱ - صحیح: مسلم، باب استحباب تطویل القراءة فی صلاة اللیل، شماره‌ی ۱۲۹۱ و تعدادی دیگر از محدثان از حذیفه بن یمان رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب طول القیام فی صلاة اللیل، شماره‌ی ۱۰۶۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن مسعود رضی الله عنه.

یعنی نماز را تنها بخوانم.

* بگذار عبادت پروردگارم را به جای آورم!

عطا بن ابی رباح می‌گوید: من و عبید بن عمیر بر عایشه وارد شدیم و گفتیم: درباره‌ی شگفت‌انگیزترین چیزی که از رسول الله دیدی برای ما بگو.

او گریست و گفت: کدام کارش شگفت‌انگیز نبود؟ یک شب برخاست فرمود: ای عایشه، اجازه بده پروردگارم را عبادت کنم. گفتم: به خدا من قرب تو را دوست دارم، هم چنین آن چه تو را خوشحال می‌کند دوست دارم.

برخواست و وضو گرفت، سپس ایستاد تا نماز بخواند. او مرتب گریه می‌کرد تا این که پهلویش را خیس کرد، سپس گریست تا این که زمین را خیس کرد تا این که بلال آمد تا نماز بامداد را به او اعلام کند، بلال نگاه کرد، دید گریه می‌کند، گفت: یا رسول الله، چرا گریه می‌کنی در حالی که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را آمرزیده است؟ فرمود: آیا بنده‌ای شکر گزار نباشم؟ امشب این آیه بر من نازل شده است، که وای بر کسی که آن را بخواند و در آن تفکر نکند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱].^۱

(به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز

^۱ - صحیح: عراقی در تخریج احادیث الإحیاء، شماره‌ی ۳۶۸۵ آن را صحیح دانسته است.

برای خردمندان نشانه‌ها است (۱۹۰) آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوئی خویش [آرمیده] یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند. [او می‌گویند:] پروردگارا، این را باطل نیافریده‌ای، پاکی برای توست، پس ما را از عذاب آتش حفظ کن.)

۱۷- در احسان و نیکوکاری بزرگ بود:

* کیفیت مهم است نه کمیت:

احسان^۱ یعنی کاری را نیکو، خوب، دقیق و درست انجام دادن. آزمایش خداوند در آفرینش مرگ و زندگی بر اساس کیفیت است و نه کمیت! مهم این است که چگونه عملی را انجام دهیم نه آن که چقدر انجام دهیم و این یعنی رعایت احسان در اعمال.

خداوند متعال در این راستا می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَسْأَلَكُمْ لِكُلِّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» [الملك: ۲].

«ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام

یک از شما نیکوکارتر است.»

توجه کنید!

«أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

«کدام یک از شما نیکوتر و دقیق‌تر، عملی را انجام می‌دهد.»

نه بیشتر!

در حدیث جبرئیل (حدیثی که جبرئیل برای آموزش مسلمانان به شکل انسان ناشناسی می‌آید و سؤالاتی از پیامبر ﷺ می‌پرسد) درباره‌ی ایمان، احسان و قیامت سؤالاتی از پیامبر ﷺ می‌شود. پیامبر ﷺ به تفصیل به هر یک جواب می‌دهد.

۱ - مصدر باب افعال از ریشه‌ی «ح - س - ن» است.

وقتی از احسان می‌پرسد جواب می‌دهد:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ...»^۱.

«این که خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویی او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.»

بر اساس این حدیث، ایمان (به خدا، فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران، روز قیامت و خیر و شر تقدیر) و اسلام (شهادتین، نماز، زکات، روزه و حج) زمانی اعتبار دارند که با احسان باشند. یعنی در آن‌ها فقط خدا در نظر و پیش روی مؤمن باشد، یا حداقل مراقبت و نظارت او احساس شود و این یعنی نیکو، دقیق، درست و کامل انجام گیرند.

* احسان و نیکوکاری در قرائت:

از ام سلمه - رضی الله عنها - درباره‌ی قرائت پیامبر ﷺ سؤال شد. گفت: قرائت خود را آیه به آیه می‌خواند، طوری که هر آیه را از دیگری جدا می‌کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *
 مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ *»^۲

چون با خدای خود گفت‌وگو می‌کرد و منتظر جواب پروردگارش بود! خداوند در حدیثی قدسی که پیامبر ﷺ از پروردگار خود روایت می‌کند، می‌فرماید:

۱ - صحیح: مسلم، باب بیان الإیمان والإسلام والإحسان، شماره‌ی ۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عمر بن خطاب رضی الله عنه.
 ۲ - صحیح: ابوداود، کتاب الحروف والقراءات، شماره‌ی ۳۴۸۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ام سلمه - رضی الله عنها.

«نماز را میان خود و بنده‌ام به دو قسمت تقسیم کرده‌ام، وقتی بنده بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستایش کرد.

و وقتی بگوید: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت.

و وقتی بنده بگوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

خدا می‌گوید: بنده‌ام مرا تمجید کرد.

و وقتی بنده بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

خداوند می‌فرماید: این میان من و بنده‌ی من است و بنده‌ام هر چه

بخواهد از آن او است.

و وقتی بنده می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

خدا می‌فرماید: این از آن بنده‌ام است و بنده‌ام هر چه بخواهد از آن

او است! ^۱

* به این احسان و نیکو کاری در نماز نگاه کن!

از حدیفه بن یمان رضی الله عنه روایت شده است که گفت: شبی با پیامبر نماز می‌خواندم که ایشان در نماز، سوره‌ی بقره را شروع کرد؛ با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، به رکوع می‌رود اما از آن گذشت؛ گفتم: تمام بقره را می‌خواند، باز گذشت و نزدیک آخر سوره شد؛ گفتم: با پایان بقره به رکوع می‌رود، اما بعد از آن، سوره‌ی نساء را شروع کرد و آن را نیز خواند، سپس آل عمران را نیز آغاز نمود؛ به ترتیل و آرام می‌خواند و

^۱ - صحیح: مسلم، باب وجوب قراءة الفاتحة في كل ركعة، شماره‌ی ۵۹۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

هر گاه به آیاتی که در آن تسبیح است، می‌رسید، تسبیح می‌گفت و وقتی به آیات درخواست دعا می‌رسید، درخواست دعا می‌نمود و اگر به آیات طلب پناه از خدا و قهر و غضب می‌رسید، به خدا پناه می‌جست و بالاخره به رکوع رفت و شروع کرد به گفتن «سبحان ربی العظیم» و مانند قیامش طولانی بود و به اعتدال برگشت و «سمع الله لمن حمده، ربنا لک الحمد» خواند و به اندازه‌ی رکوعش هم ایستاد، سپس به سجده رفت و «سبحان ربی الاعلی» می‌گفت و سجده‌اش نیز مانند قیامش بود.^۱

* احسان و نیکوکاری در همه چیز، حتی در سربریدن و کشتن!

رسول خدا ﷺ تأکید می‌فرماید که خداوند احسان و نیکوکاری را در همه چیز مقرر کرده و باید در همه چیز آن را رعایت کرد:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ وَلِيُجِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»^۲.

«خداوند در هر کاری احسان و نیکوکاری را مقرر داشته است، وقتی می‌کشید به نیکی بکشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید به نیکی ذبح کنید و هر یک از شما کاردش را تیز کند و حیوان ذبح شده‌اش را راحت کند.»

می‌خواهی حیوانی را ذبح کنی، کاردت را تیز کن تا خیلی زود ذبح شود و راحت گردد. یعنی خوب او را ذبح کن.

حتی وقتی می‌خواهی حیوانی - مثل موشی که زمینت را سوراخ و محصولات تو را خراب می‌کند - بکشی، با یک ضربه او را بکش، نه این

۱ - صحیح: مسلم، باب استحباب تطویل القراءة في صلاة الليل، شماره‌ی ۱۲۹۱ و تعدادی دیگر از محدثان از حذیفه بن یمان ؓ.

۲ - صحیح: مسلم، باب الأمر بإحسان الذبح والقتل وتحديد الشفرة، شماره‌ی ۳۶۱۵ و تعدادی دیگر از محدثان از شداد بن اوس ؓ.

که آن را عذاب کش کنی!

۱۸- در آسان‌گیری و سهولت بزرگ بود:

* ویژگی پیامبر ﷺ در تورات و انجیل:

خداوند ویژگی پیامبر خود را در تورات و انجیل، برداشتن بارها و بندها از امت‌های پیامبران سابق و آسان‌گیری معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: ۱۵۷].

«... بار آنان را از (دست، پا و گردن) بر می‌دارد و هم‌چنین بند و زنجیرهایی که بر آنان قرار داشت.»

پس پیامبر ما ﷺ احکام طاقت فرسا و دست و پا گیر را از دوش امت‌های پیشین (هم چون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، خودکشی به عنوان توبه، حرمت استفاده از اموال غنیمت، تحریم هم‌نشینی با زن حائض و...) بر می‌دارد.

* یکتاپرستی آسان‌گیر:

از ابوامامه رضی الله عنه روایت شده است که با پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از جنگ‌ها رفت. مردی از کنار غاری که چشمه‌ی کوچکی آب در آن بود گذشت و با خود گفت که چه می‌شود اگر در آن غار سکونت کند، از آب آن غار بنوشد و از سبزی‌های پیرامون آن بخورد و دنیا را دور بگذارد! سپس با خود گفت که خوب است نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروم و این موضوع را با ایشان در میان بگذارم، اگر به من اجازه داد این کار را بکنم و اگر اجازه نداد این کار را نکنم. او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای پیامبر خدا، من از کنار غاری گذشتم که در آن آب و سبزی به اندازه‌ی نیاز من بود، با خود گفتم که در آن اقامت کنم و دنیا را کنار بگذارم؟!

پیامبر فرمود:

«إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ وَلَا بِالنَّصْرَانِيَّةِ وَلَكِنِّي بُعِثْتُ بِالْحَيْفِيَّةِ السَّمْحَةِ...»^۱.

«من با یهودیت یا نصرانیت مبعوث نشده‌ام، بلکه با یکتاپرستی که آسان و آسان‌گیر است مبعوث شده‌ام...»

*** امت آسان‌گیری نه سخت‌گیری!**

رسول الله ﷺ همواره آسان‌گیری را به یارانش توصیه می‌کند و در جاهای مختلف به آنان یادآوری می‌کند که آنان امت آسان‌گیری هستند! از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که یک اعرابی و صحرا نشین در مسجد ادرار کرد. مردم برخاستند که به او اعتراض کنند و با او درگیر شوند که پیامبر ﷺ فرمود:

«دَعُوهُ وَأَهْرَيْقُوا عَلَى بَوْلِهِ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ أَوْ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ»^۲.

(رهاش کنید و یک سطل آب بر محل ادرار او بریزید که قطعاً شما آسان‌گیر برانگیخته شده‌اید، نه سخت‌گیر.)

نمی‌دانم امتی که دینش بر آسان‌گیری استوار است، پیامبرش آسان‌گیر است و به آسان‌گیری سفارش می‌کند، چرا برخی از پیروانش این قدر تندی و سخت‌گیری از خود نشان می‌دهند؟!

*** هرگز بین دو گزینه قرار نگرفت مگر این که آسان‌تر را انتخاب کرد!**

بین بانو عایشه - رضی الله عنها - چگونه پیامبر آسان‌گیری ﷺ را

۱ - احمد، شماره‌ی ۲۱۲۶۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوامامه رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم يسروا ولا تعسروا، شماره‌ی ۵۶۶۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

توصیف می‌کند:

«مَا خَيْرَ رَسُولٍ لِلَّهِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَيْسَرُ مِنَ الْآخَرِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانِ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ»^۱.

«رسول الله در میان دو گزینه که یکی از دیگری آسان‌تر بود قرار نگرفت، مگر این که آسان‌تر را انتخاب کرد، مادامی که گناه نبود و اگر گناه می‌بود، دورترین مردم از آن بود.»

* آسانگیرترین پیامبر ﷺ!

این داستان را بخوان تا آسان‌گیری را به معنای واقعی آن درک کنی. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت:

«هَلَكْتُ.»

قَالَ: وَلِمَ؟

قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ.

قَالَ: فَأَعْتِقْ رَقَبَةً.

قَالَ: لَيْسَ عِنْدِي.

قَالَ: فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.

قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ.

قَالَ: فَأَطْعِمِ سِتِّينَ مِسْكِينًا.

قَالَ: لَا أَجِدُ.

فَأَتَى النَّبِيَّ يَبْعَثُ فِيهِ تَمْرًا فَقَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ؟

قَالَ: هَا أَنَا ذَا.

قَالَ: تَصَدَّقْ بِهَذَا.

قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا

۱ - صحیح: مسلم، باب مباحثه صلی الله علیه وسلم للآثام واختياره من المباح أسهله، وانتقامه لله عند انتهاك حرماته، شماره‌ی ۴۲۹۵ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

أَهْلُ بَيْتِ أَحْوَجَ مِنَّا!

فَضَحِكَ النَّبِيُّ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ. قَالَ: فَأَنْتُمْ إِذَا^۱.

«هلاک شدم.

فرمود: چرا؟

گفت: ماه رمضان، با همسر هم‌بستری کردم.

فرمود: پس برده‌ای را آزاد کن.

گفت: ندارم.

فرمود: پس دو ماه متوالی روزه بگیر

گفت: نمی‌توانم.

فرمود: پس به شصت مسکین خوراک بده.

گفت: نمی‌توانم.

در آن اثنا، کیسه‌ای پر از خرما برای پیامبر آورده شد. فرمود:

سائل چه شد؟

گفت: من این‌جا هستم.

فرمود: این را صدقه بده.

گفت: به نیازمندتر از خود ما صدقه بدهم؟! سوگند به ذاتی که

تو را به حق فرستاده است در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ

خانه‌ای از خانه‌ی ما محتاج‌تر نیست.

رسول الله با شنیدن این سخن، طوری خندید که دندان‌های

ایشان ظاهر شد، سپس فرمود: پس برای خود ببر.»

تو را به خدا، چه پیوستی می‌توان بر این حدیث نوشت؟!

پروردگارا! میلیاردها درود و سلام بفرست بر پیامبر رحمت و

آسانگیری و هر کس که در این راستا گام بر گام او می‌نهد.

^۱ - صحیح: بخاری، باب نفقة المعسر علی أهله، شماره‌ی ۴۹۴۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

۱۹- در عمران و آباد کردن زمین بزرگ بود:

*** وظیفه‌ی شما استعمار و آباد کردن زمین است:**

وظیفه‌ی ما در روی زمین عمران و آباد کردن زمین است. خداوند متعال از زبان صالح نبی علیه السلام می‌فرماید:

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» [هود: ۶۱].

(او است که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.)

مصادیق عمران و آبادانی زمین بسیار زیاد است (اعم از تکثیر نسل، ساخت و ساز، حمایت از طبیعت، درخت کاری، زراعت و غیره) که ما فقط به نمونه‌ی بارز آن، که همان درخت کاری و زراعت است، می‌پردازیم.

*** با آن که قیامت بر پا شده، باز هم نهال خود را بکار!**

درخت کاری آن قدر مهم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

«إِنْ قَامَتْ عَلَى أَحَدِكُمُ الْقِيَامَةُ وَفِي يَدِهِ فَسَلَةٌ فَلْيَغْرِسْهَا»^۱.

«اگر در دست یکی از شما نهال درختی بود و قیامت بر پا شد، باید

آن را بکارد.»

خدایا، پروردگارا، قیامت بر پا شده است! مردم همه حیران و سرگردانند!

هر کس به سویی می‌رود! دیگر چه نیازی به کاشتن این نهال است؟!!

دوست عزیز! وظیفه‌ی تو عمران و آباد کردن زمین است. تو باید

همواره مشغول عمران و آبادانی زمین باشی. قیامت هم بر پا شود. تو باید

کار و وظیفه‌ی خود را انجام دهی.

*** خوشا به حال کشاورزان!**

^۱ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۱۲۴۳۵ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

این حدیث را بخوان و برو دنبال کشاورزی، برو درخت بکار و زراعت کن و قبل از برداشت محصول، ثواب برداشت کن!

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»^۱.

(هر مسلمانی که درختی غرس نماید یا بذری بیافشاند و پرنده، انسان و یا حیوانی از آن بخورد، برای او صدقه محسوب می‌گردد).

*** هر چه از آن دزدی شود، صدقه است!**

اگر درختی بکاری و کسی از میوه‌اش بدزدد، باز هم برایت صدقه است.

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَانَ مَا أَكَلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا أَكَلَتِ الطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَلَا يَزُرُّهُ أَحَدٌ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ»^۲.

(هر مسلمانی درختی بکارد، هر چه از آن خورده شود برای او صدقه است، هر چه از آن دزدیده شود برای او صدقه است، هر چه درندگان از آن بخورند برای او صدقه است، هر چه پرنده‌گان از آن بخورند برای او صدقه است و هر کس از آن کم کند برای او صدقه است).

خدا بیامرزد رفتگان همه را. پدرم - خدا بیامرزد - اگر چیزی از میوه یا محصول کم می‌شد، فوراً می‌گفت: ان شاء الله صدقه است. حتی اگر کسی بدزدد هم صدقه است.

چنین سخنانی برگرفته از سخنان محبوب ما محمد ﷺ است که به پیروان خود آموزش داده که در عمران و آبادی زمین چنین بکوشند و هدف فقط محصول نباشد، بلکه اجر خود را از خدا بخواهند!

^۱ - صحیح، بخاری، باب فضل الزرع والغرس إذا أكل منه، شماره‌ی ۲۱۵۲ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح، مسلم، باب فضل الغرس والزرع، شماره‌ی ۲۹۰۰ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر رضی الله عنه.

۱۰- در شجاعت و جرأت بزرگ بود:

* از هیچ چیز به اندازه‌ی آن دو متنفر نیستیم!

رسول الله ﷺ قبل و بعد از نبوت شجاع و جری بود. قبل از نبوت تنفر خود را نسبت به خدایان خیالی قومش ابراز می‌کرد، آن‌ها را رد و از آن‌ها دوری می‌نمود و به اعتراض و خشم کسی در این زمینه اهمیتی نمی‌داد.

ابن هشام روایت می‌کند که وقتی پیامبر ﷺ در نوجوانی با عمویش به شام سفر کرد در میان راه نزد بحیرا اتراق کردند، بحیرا دید که کاروانیان به لات و عزی قسم می‌خورند، لذا از پیامبر ﷺ پرسید: ای پسر بچه، تو را به حق لات و عزی قسم می‌دهم به سؤالاتم جواب بده.

پیامبر ﷺ در جواب فرمود: مرا به لات و عزی قسم نده که به خدا سوگند از هیچ چیز به اندازه‌ی آن دو متنفر نیستیم.^۱

* خورشید و ماه:

وقتی خداوند او را به پیامبری مبعوث کرد و به او دستور داد که دعوتش را آشکار کند، با شجاعت و جرأتی بی‌نظیر به انتقاد از خدایان و بیان کلمه‌ی توحید پرداخت و در این زمینه از هیچ آزار، اذیت، تهدید و شکنجه‌ای نترسید.

سران قریش نزد ابوطالب رفتند تا جلو برادرزاده‌اش را بگیرد تا از خدایان عیب‌جویی نکند و به او گفتند: ای ابوطالب، تو دارای سن، شرف و منزلت در میان ما هستی و ما از تو خواستیم که جلو برادرزاده‌ی خود را بگیری، ولی جلوش را نگرفتی، به خدا قسم ما در برابر دشنام پدران، سبک شمردن عقل‌ها، عیب‌جویی از خدایان صبر نمی‌کنیم تا او را از ما باز داری

^۱ - سیرة ابن هشام، ۱ / ۱۸۰.

و یا با تو و او در این زمینه می‌جنگیم تا یکی از دو گروه هلاک شود!
 جدایی و دشمنی قوم بر ابوطالب گران آمد و دوست نداشت رسول
 الله را تنها بگذارد یا تسلیم آنان کند، لذا کسی را نزد رسول الله ﷺ فرستاد و
 به او گفت: ای برادرزاده‌ام، قوم تو نزد من آمدند و به من چنین گفتند، پس
 از من و خودت حفاظت کن و بیشتر از توانم از این امر بر من تحمیل نکن.
 پیامبر ﷺ گمان کرد که ابوطالب از یاری‌اش ضعیف شده است -
 واقعاً هم ضعیف شده بود - پس جمله‌ی مشهور خود را گفت که تا قیام
 قیامت بر تارک زمان می‌درخشد:

«وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي، وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، عَلَى أَنْ أُتْرِكَ
 هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظَهِّرَهُ اللهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ»^۱.

(به خدا قسم، اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست
 چپم بگذارند تا این کار را رها کنم، آن را رها نمی‌کنم تا خدا آن را
 اظهار کند یا در راه آن کشته شوم.)

* شجاع‌ترین فرد!

بینید دوستدارانش چگونه او را توصیف می‌کنند!

خدمت کارش انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحْسَنَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَلَقَدْ
 فَرَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَانْطَلَقَ نَاسٌ قَبْلَ الصَّوْتِ فَمَلَقَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ رَاجِعًا
 وَقَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصَّوْتِ وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرِي فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ
 وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تُرَاعُوا لَمْ تُرَاعُوا»^۲.

^۱ - السيرة النبوية، ابن كثير، ۱ / ۴۷۴.

^۲ - صحيح: مسلم، باب في شجاعة النبي عليه السلام وتقدمه للحرب، شماره‌ی
 ۴۲۶۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

رسول خدا بهترین، بخشنده‌ترین و دلیرترین مردم بود. شبی صدای ترسناکی در مدینه شنیده شد و تعدادی از مردم از خانه‌ها بیرون ریختند و به سویی که صدا از آن جا برخاست روان گشتند. در میان راه رسول خدا که بر می‌گشت با آنان روبه رو شد که زودتر از ایشان برای خبرگیری از آن صدا رفته بود و بر اسب عریان و بدون زینی که به ابوظلحه تعلق داشت نشسته و بر گردنش شمشیری آویخته بود. و [مردم را دلداری می‌داد و] می‌گفت: (آسیبی به شما نرسید. آسیبی به شما نرسید.)

برای بن عازب رضی الله عنه می‌گوید:

«كُنَّا وَاللَّهِ إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسُ نَتَقَى بِهِ وَإِنَّ الشُّجَاعَ مِمَّا لِلذِّي يُحَادِي بِهِ»^۱.

(به خدا سوگند هنگامی که جنگ سرخ می‌شد به او پناه می‌بردیم و در میان ما شجاع کسی بود که موازی با ایشان بود.)

۱- در نیرو و قدرت بزرگ بود:

*** سه بار رکنه را بر زمین زد!**

رکنه بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف قوی‌ترین فرد قریش بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در یک دره او را دید و با او کشتی گرفت و او گفت: در برابر یک گوسفند.

پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر زمین زد و او گفت: یک بار دیگر در برابر یک گوسفند دیگر.

پیامبر باز هم او را بر زمین زد و گفت: یک بار دیگر در برابر یک گوسفند دیگر.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار سوم او را بر زمین زد و او گفت: به خانواده‌ام چه

۱ - صحیح: مسلم، باب في غزوة حنين، شماره‌ی ۳۳۲۶ و تعدادی دیگر از محدثان از برای بن عازب رضی الله عنه.

بگویم؟! یک گوسفند را گرگ خورد و یکی گم شد. برای سومی چه بگویم؟! پیامبر ﷺ فرمود: ما زمین زدن و غرامت گرفتن را بر تو جمع نمی‌کنیم. گوسفندان مال خودت. آن‌ها را بردار.^۱

۱- در جنگ و قتال بزرگ بود:



الف: به لحاظ شرکت در قتال و جنگ بزرگ بود:

* در جنگ به او پناه می‌بردیم:

وقتی نوجوان بود با عموهایش در جنگ فجار شرکت کرد، تیرها را برای آنان جمع می‌کرد و به آنان می‌داد.

بعد از این که در مدینه اجازه‌ی جنگ با مشرکان به مسلمانان داده شد، پیامبر ﷺ شخصاً فرماندهی غزوات را به عهده داشت و همواره جان

۱ - در پیوست حدیث آمده است: حتماً این ماجرا قبل از تحریم قمار بوده یا این که پیامبر آن‌ها نپذیرفت، لذا اجرا نشده است. ر. ک: اصل حدیث در ابوداود، باب في العمائم، شماره‌ی ۳۵۵۶ و تعدادی دیگر از محدثان از رکانه ﷺ و البانی داستان را چنان‌که در بالا آمده در غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال والحرام، شماره‌ی ۳۷۸ حسن دانسته است.

بر کف، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای در رأس صف‌های رزمندگان بود. علی علیه السلام می‌گوید: در روز بدر دیدم که به رسول الله پناه می‌بریم و او از همه‌ی ما به دشمن نزدیک‌تر بود و از همه در آن روز سرسخت‌تر بود.^۱ در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و تعداد زیادی از مسلمانان عقب نشستند، ولی رسول الله صلی الله علیه و آله استوار و ثابت قدم در جای خود ماند، تا آن جا که صورتش زخمی و دندانش شکسته شد. قرآن به صراحت در این باره می‌فرماید:

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ...» [آل عمران: ۱۵۳]

(آن گاه که [گریزان] دور می‌شدید و به کسی توجه نمی‌کردید و پیامبر شما را از پشت سر شما فرا می‌خواند...)
* من پیامبر خدا هستم، دروغ نیست!

مردی از قبیله‌ی قیس از برا بن عازب رضی الله عنه پرسید: آیا در جنگ حنین، از کنار رسول الله فرار کردید؟
برا رضی الله عنه گفت: اما رسول خدا فرار نکرد. ماجرا از این قرار بود که وقتی ما با هوازن مواجه شدیم، به آنان یورش بردیم و آنان شکست خوردند. مسلمانان به سوی غنایم شتافتند و هوازن که قومی تیرانداز بودند با تیر به استقبال ما آمدند و ما فرار کردیم، ولی رسول خدا فرار نکرد. من پیامبر را سوار بر قاطر سفیدشان دیدم که افسار قاطر در دست ابوسفیان بن حارث بود و پیامبر فریاد می‌زد:

أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ * أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ^۲

۱ - صحیح: احمد، شماره‌ی ۶۱۹ و تعدادی دیگر از محدثان از علی علیه السلام.
۲ - صحیح: بخاری، باب من قاد دابة غيره في الحرب، شماره‌ی ۲۶۵۲ و

(من، پیامبر خدا هستم و این (ادعا) دروغ نیست. من فرزند عبدالمطلب هستم.)

گویا آنان را به مبارزه می‌طلبد و خود را به آنان نشان می‌دهد!

*** کشته شوم و زنده شوم، کشته شوم و زنده شوم و کشته شوم و زنده شوم!**

«وَلَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَىٰ أُمَّتِي مَا فَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ وَلَوْ دِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ»^۱.

(اگر بر امت من دشوار نمی‌شد، بعد از هیچ سریه‌ای نمی‌نشستم [یعنی بلافاصله به سریه‌ای دیگر می‌رفتم یا از شرکت در هیچ سریه‌ای غایب نمی‌شدم] و دوست دارم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده گردم، بعد کشته شوم، باز زنده شوم و باز کشته شوم.)

ب: به لحاظ بزرگوار (وضع قوانین جنگی) در جنگ و قتال بزرگ بود:
*** فقط با جنگجویان بجنگید!**

جهان امروزی قوانینی برای جنگ وضع نموده که نه به آن‌ها عمل می‌شود و نه در سطح قوانینی است که هزار و چهار صد سال پیش رسول الله ﷺ است وضع نمود و عادلانه به آن‌ها عمل کرد!

از ابویریده رضی الله عنه روایت شده است که وقتی رسول الله ﷺ کسی را امیر سپاه یا حمله‌ای می‌کرد او را به صورت خصوصی به رعایت تقوا نسبت به خدا و مسلمانان توصیه می‌کرد، سپس می‌فرمود:

«اغزُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ. اغزُوا وَلَا

تعدادی دیگر از محدثان از برا بن عازب رضی الله عنه.

۱ - صحیح: بخاری، باب الجهاد من الإیمان، شماره‌ی ۳۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

تَعْدِرُوا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تَمْتَلُوا وَلَا تَفْتُلُوا وَلِيدًا»^۱.

(به نام خدا و در راه خدا بجنگید و با کسانی که به خدا کفر ورزیدند، جنگ نمایید. بجنگید، خیانت نکنید، غلول و دستبرد (در غنایم) نزنید، مثله نکنید و نوزادی را نکشید.)

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انْطَلِقُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا تَفْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا وَلَا طِفْلًا وَلَا صَغِيرًا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَغْلُوا وَضُمُوا غَنَائِمَكُمْ وَأَصْلِحُوا وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۲.

(به نام خدا، با توکل به خدا و بر آیین رسول خدا به راه افتید. هیچ پیرمرد فرتوتی، هیچ کودکی، هیچ کوچکی و هیچ زنی را نکشید. خیانت نکنید، غنیمت‌های خود را جمع کنید، اصلاح و نیکی کنید، چون خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله

سپاهیان‌ش را ارسال می‌کرد، می‌فرمود:

«لَا تَقْتُلُوا أَصْحَابَ الصَّوَامِعِ»^۳.

(صومعه نشینان را نکشید.)

رباح بن ربیع رضی الله عنه روایت می‌کند که با رسول الله به غزوه‌ای رفتیم که خالد بن ولید فرماندهی مقدمه‌ی سپاه بود. من و یاران رسول الله از کنار زنی که به دست مقدمه‌ی سپاه کشته شده بود، گذشتیم. همه ایستادند و به او نگاه

۱ - صحیح: مسلم، باب تأمیر الإمام الأمراء علی البعوث ووصیته إیاهم بآداب الغزو وغیرها، ۳۲۶۱ و ابوداود، باب فی دعاء المشرکین، ۲۲۴۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابویریده رضی الله عنه.

۲ - ضعیف: ابوداود، شماره‌ی ۲۲۴۷ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه. این حدیث در تحقیق احادیث سنن ابی داود، شماره‌ی ۲۶۱۴ ضعیف دانسته شده است.

۳ - مصنف ابن ابی شیبة، ۶۵۶ / ۷.

می کردند و از خلقت و زیبایی او ابراز شگفتی می کردند تا این که رسول الله سوار بر شتر به آنان ملحق شد و آنان راه را برای او باز کردند. رسول الله کنار جسد ایستاد و فرمود: این که نمی جنگیده است؟! سپس به یک نفر فرمود: خود را به خالد برسان و بگو: هیچ بچه و مزد بگیری را نکشید.^۱

طبق این احادیث فقط باید با جنگجویان جنگید و آنان را کشت، نه هیچ کس دیگر.

خُلِقَ تُو بَسِيَارَ بَزْرَگٍ وَ عَظِيمٍ * وَ صَفَ تُو رَا كَرْدَ رُؤُوفٍ وَ رَحِيمٍ



«فَلَنْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اقتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ» [التوبة: ٢٤].

(بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خاندان شما و
اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتي که از کساد آن بیمناک هستید و
خانه‌هایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبر او و جهاد در
راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به
اجرا در] آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.)

فصل پنجم

عشق و علاقه به رسول الله ﷺ

جایگاه عشق و محبت پیامبر ﷺ در اسلام

از همم بیشتر.

از خودت هم بیشتر !

چرا باید پیامبر ﷺ را از خودمان هم بیشتر دوست داشته باشیم؟

گذشتگان صالح و پیامبر ﷺ

تصاویری از عشق و محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ.

تصاویری از عشق و محبت تابعان و بزرگان نسبت به رسول الله ﷺ.

جایگاه عشق و محبت پیامبر ﷺ در اسلام

از همه بیشتر:

کلماتی مثل «عشق» و «دوست داشتن» در دنیای امروز خیلی بر سر زبان‌ها است. این کلمات را آن‌قدر در اشعار، اخبار، ترانه‌ها، سریال‌ها، فیلم‌ها، مسابقات ورزشی و تبلیغات عطر، صابون، شامپو، شیرخشک، نوار بهداشتی، پوشک و... شنیده‌ایم که دیگر معنی و مفهوم واقعی خود را از دست داده و لوث شده‌اند و متأسفانه امروزه با شنیدن این کلمه‌ها، شهوت و غرایز جنسی و امثال آن است که به ذهن متبادر می‌شود!

اکنون مفاهیم واقعی عشق، محبت و دوست داشتن ناپدید شده و این مفاهیم گران‌بها مرادف هوی و هوس و شهوت و مادیات گردیده و ارتباطی به خدا و رسول ﷺ ندارد!

در حالی که اسلام چیزی غیر از عشق و دوستی خدا و رسول خدا ﷺ نیست و تصور صحابه، تابعان و تبع تابعان از دین چنین چیزی بوده است. عشق و دوست داشتن آن‌قدر مهم است که کلمه‌ی «حب» (دوست داشتن) و مشتقات آن بیش از ۸۳ بار در قرآن آمده است.

ابن قیم گوید: «با محبت و برای محبت زمین و آسمان‌ها یافته شدند. مخلوقات همراه محبت آفریده شدند. افلاک به خاطر آن حرکت کردند.»

به خاطر آن، حرکت‌ها به پایان رسیدند و آغازشان با پایان‌شان وصل شد. با آن انسان‌ها به خواسته‌های خود رسیدند... و به وسیله‌ی آن به حیات طیبه رسیدند و طعم ایمان را چشیدند هنگامی که راضی شدند که الله پروردگار، اسلام دین و محمد ﷺ پیامبر آنان است.»

آری، اسرار خلقت در این کلمه نهفته است.

با عشق و دوست داشتن است که مادر به فرزند خود مهر می‌ورزد و نوزاد پستان مادرش را می‌مکد.

با عشق و دوست داشتن است که پهلوها بستر گرم و نرم را برای مناجات با محبوب رها می‌کنند و شکم‌ها گرسنگی و تشنگی را تحمل می‌کنند، چون در این‌ها خشنودی محبوب است.

با عشق و دوست داشتن است که در راه اطاعت محبوب جان‌ها فدا و سرها جدا می‌شوند.

با عشق و دوست داشتن است که گرسنگی سیری، تشنگی سیرابی، دور نزدیک، مرگ زندگی، فقر بی‌نیازی، شب روز و روز شب می‌شود.

به خاطر عشق و دوست داشتن بود که وقتی در «بئر معونه»

شمشیرهای غدر و خیانت حرام بن ملحان رضی الله عنه را دریافتند فریاد زد:

«فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»^۱.

^۱ - حرام بن ملحان برادر ام سلیم بنت ملحان و دایی انس بن مالک - رضی الله عنهم - ر. ک: بخاری، باب غزوة الرجیع ورعل وذكوان وبنر معونة وحدیث عضل والقارة وعاصم بن ثابت وخبیب وأصحابه، شماره‌ی ۳۷۸۳ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

(به پروردگار کعبه رستگار شدم.)

اسلام دین عقل و عاطفه، خرد و احساس، هوش و جوش و شعور و شور است و همه‌ی این موارد، مورد توجه اسلام است و زمانی انسان حلاوت و شیرینی ایمان را چشیده که قلبش از عشق و محبت خدا و رسول خدا ﷺ آباد باشد.

رسول محبوب ﷺ می‌فرماید:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ:

. أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا.

. وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ.

. وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْدَفَ فِي النَّارِ»^۱.

(سه چیز است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است:

– این که خدا و رسولش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.

– این که شخص دیگری را فقط به خاطر خدا دوست داشته باشد.

– و این که به اندازه‌ای که از افتادن در آتش متنفر و بی‌زار است،

از بازگشتن به کفر، متنفر و گریزان باشد.)

آیا می‌دانستی که ایمان حلاوت و شیرینی دارد؟

آیا تا به حال حلاوت و شیرینی ایمان را چشیده‌ای؟

خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ

اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ

وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ» [التوبة: ۲۴].

(بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خاندان شما و

اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن بیمناک هستید و

^۱ - صحیح: بخاری، باب حلاوة الإيمان، شماره‌ی ۱۵ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک - رضي الله عنه.

خانه‌هایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبر او و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

در دنیا مردم این موارد (پدر و مادر، فرزند، برادر، همسر، فامیل، اموال، تجارت و خانه) را خیلی دوست دارند و این ممنوع نیست، ولی باید خدا، پیامبر ﷺ و جهاد در راه خدا را بیشتر دوست داشته باشند.

ای پسر جوان، تو چه کسی را از همه بیشتر دوست داری؟

ای دختر جوان، محبوب‌ترین فرد نزد تو چه کسی است؟

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱.

(هیچ یک از شما مؤمن به شمار نمی‌آید تا من نزد او از پدرش،

فرزندش و جملگی مردمان عزیزتر و محبوب‌تر باشم.)

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ وَأَهْلِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲.

(هیچ یک از شما مؤمن به شمار نمی‌آید تا من نزد او از اموالش،

خانواده‌اش و جملگی مردمان عزیزتر و محبوب‌تر باشم.)

آیا پیامبر ﷺ نزد تو از پدر، مادر، همسر، فرزند، ثروت و همه‌ی مردم

محبوب‌تر است؟!؟

آیا دیدن رسول الله ﷺ از خانواده و ثروت برای تو محبوب‌تر

است؟!؟

اگر دیدن رسول الله ﷺ این قدر برایت محبوب است، مژده بده که

ایمانت کامل است و شامل این حدیث زیبا هستی:

۱ - صحیح: بخاری، باب حب الرسول صلى الله عليه وسلم من الإيمان، شماره‌ی ۱۴ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

۲ - صحیح: نسایی، باب علامة الإيمان، شماره‌ی ۴۹۲۸ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

«... وَكَيْتَيْنِ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ»^۱.

(... زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که دیدن من برای او از مانند خانواده و ثروتش، محبوب‌تر است.)

رسول الله ﷺ این حدیث را خطاب به اصحاب فرمود، ولی از آن جا که در ابتدای حدیث می‌فرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا...» (قیامت بر پا نمی‌شود تا با قومی بجنگید...) استنباط می‌شود که مخاطب این حدیث، تمام مسلمانان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها هستند. امیدوار هستم که تو از کسانی باشی که دیدن رسول الله ﷺ از هر چیز برای آنان محبوب‌تر است.

منظور از «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ» (هیچ کس از شما ایمان ندارد). چیست؟ آیا منظور اصل ایمان است یا کمال ایمان؟

همان‌طور که دیدید، احادیث به صراحت می‌گویند: «ایمان ندارد» که اکثر علما این را حمل بر «کمال ایمان» کرده‌اند. یعنی ایمان کامل ندارد، زیرا ایمان با اقرار شهادتین با زبان و تصدیق آن دو با دل حاصل می‌شود و این از کمالات ایمان است.

از خودت هم بیشتر !

این خیلی سخت است!

نه تنها باید پیامبر ﷺ را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست داشته باشی، بلکه باید او را از خودت هم بیشتر دوست داشته باشی. خداوند متعال می‌فرماید:

۱ - صحیح: بخاری، باب علامات النبوة في الإسلام، شماره‌ی ۳۳۲۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره راجع.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» [الأحزاب: ۶].

(پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر او نزدیک‌تر است...) یعنی پیامبر ﷺ نزد مؤمنان، از خودشان اولاتر و سزاوارتر است و مؤمنان باید حکم و اراده‌ی او را مقدم بر اراده‌ی خود بدانند و از جان و مال در اطاعت او مضایقه نکنند.

به این داستان شگفت‌انگیز توجه کن.

از عبدالله بن هشام رضی الله عنه روایت شده که گفته است:

كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي.

فَقَالَ النَّبِيُّ: «لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ.»

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي.

فَقَالَ النَّبِيُّ: «الآنَ يَا عُمَرُ!».

ما همراه نبی اکرم بودیم، در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب را گرفته بود. عمر [متأثر از این فضای صمیمانه] گفت: ای رسول خدا! تو نزد من از هر چیز دیگری به غیر از خودم، محبوب‌تری. پیامبر فرمود: (نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوب‌تر نباشم [به کمال نخواهی رسید]).

عمر گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوب‌تری.

پیامبر فرمود: (اکنون ای عمر [به کمال رسیدی]).

به صداقت عمر رضی الله عنه نگاه کن.

تملق و چاپلوسی نکرد و به صراحت گفت که تو نزد من از هر چیز

دیگری جز خودم، محبوب‌تری.

ولی چه شد که عمر رضی الله عنه از رأی خود برگشت و گفت که اکنون تو را از خودم هم بیشتر دوست دارم؟
سؤال را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم:

چرا باید رسول الله صلی الله علیه و آله را از خودمان هم بیشتر دوست داشته باشیم؟

✽ به خاطر این‌که باعث هدایت و نجات ما شده و برای ما از خودمان مفیدتر است باید او را از خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

سرورمان عمر رضی الله عنه با خود اندیشید و دید که رسول الله صلی الله علیه و آله از نفس او برای او مفیدتر است. رسول الله صلی الله علیه و آله او را از تاریکی‌های گمراهی نجات داده و به سوی نور هدایت آورده است، پس باید او را از خودش هم بیشتر دوست داشته باشد.^۱

اگر رسول الله صلی الله علیه و آله نبود عمر رضی الله عنه چه عبادت می‌کرد؟
بگذارید تا عمر بن خطاب، رضی الله عنه شخصاً جواب این سؤال را بدهد.
از او سؤال شد: چگونه سنگی را می‌پرستیدید و هنگامی که سنگ زیباتری پیدا می‌کردید آن را می‌پرستیدید و اوّلی را دور می‌انداختید؟
عقل شما کجا بود؟
گفت: ما عقل داشتیم، آن هم چه عقلی، ولی خالق عقل آن را گمراه کرده بود.^۲

۱ - ر. ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر، ۱ / ۲۳.
۲ - الجد الحثیث فی بیان ما لیس بحدیث، احمد بن عبدالکریم عامری، محقق بکر بن عبدالله، دار الرایة، ریاض، ۱۴۱۲ هـ. ق، شماره‌ی ۲۲۸.
هم چنین مشهور است که از عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسیده شد که تو با این بلاغت، فصاحت، رأی و نظر چگونه می‌رفتی و سنگی را عبادت می‌کردی؟

سؤال: اگر رسول الله ﷺ نبود ما الآن به جای خدای یکتا چه چیزی را عبادت می کردیم؟

بسته به کشوری که در آن زندگی می کنیم، گزینه‌ها تغییر می کند: سنگ، چوب، گاو، میمون، مورچه، مار، درخت، آتش، آب، خورشید، ستاره، آلت تناسلی و...!

پس به خاطر این که باعث هدایت و نجات ما شده و برای ما از خود ما مفیدتر است باید او را از خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

❁ به خاطر این که در روز قیامت کسی جز او نیست که به داندمان برسد و شفاعت ما را بکند باید او را از خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

روز قیامت چه کسی به داد ما می رسد؟
روز قیامت که هر کسی از دیگری می گریزد و هر کسی می گوید:

خودم... خودم... خودم...

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» [عبس: ۳۴ - ۳۷].

(روزی که آدمی از برادرش، (۳۴) و از مادرش و پدرش. (۳۵) و از همسرش و پسرانش می گریزد، (۳۶) در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد.)

آن روز، روز بسیار سختی است و انسان دنبال راه گریزی است، ولی آن را پیدا نمی کند:

«فَذَلِكِ يُومِنِدُ يَوْمَ عَسِيرٍ» [المدثر: ۹].

گفت: من با افرادی نشست و برخاست می کردم که عقل آنان بسان کوه‌های استوار بود، ولی نظرت درباره‌ی عقل‌هایی که خالق عقل‌ها آن‌ها را باز داشته بود، چیست؟! (غریب الحدیث، خطابی، محقق عبدالکریم غرباوی، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ. ق - ۱۹۸۲ م)

(آن روز [چه] روز دشواری است!)

«يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِدُ أَيَّنَ الْمَقْرُ» [القيامة: ۱۰].

(آن روز انسان می‌گوید: راه‌گریز کجاست؟)

گناه‌کار حاضر است برای نجات خود، همه‌ی نزدیکانش، بلکه همه‌ی

زمینیان را فدا کند:

«يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنَا بِنَبِيهِ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ

(۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ [المعارج:

۱۱ - ۱۴].»

(گناهکار آرزو می‌کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز،

می‌توانست پسران خود را عوض دهد، (۱۱) و [نیز] همسر و برادر خود

را، (۱۲) و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد، (۱۳) و هر که را که در روی

زمین است همه را [عوض می‌داد] و آن‌گاه خود را رها می‌کرد.)

نه مال به درد انسان می‌خورد، نه فرزند، نه نسب و نه دوستی:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» [الشعراء: ۸۸].

(روزی که هیچ مال و فرزند سود نمی‌دهد.)

«فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» [المؤمنون: ۱۰۱].

([دیگر] آن روز میان آنان نسبت خویشاوندی وجود ندارد.)

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ [الدخان: ۴۱].

(روزی که هیچ دوستی نمی‌تواند گرفتاری دوست خود را بر

طرف کند، و آنان یاری نمی‌شوند.)

در آن روز چه کسی به درد ما می‌خورد؟

جواب در حدیث طولانی شفاعت است که آن را برای شما می‌آورم:

«أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. هَلْ تَدْرُونَ بِمَ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ

وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ وَيَنْفِذُهُمُ الْبَصَرَ وَتَدْنُو الشَّمْسُ

فَيَلْبِغُ النَّاسَ مِنَ الْعَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا لَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَا تَرَوْنَ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ فِيهِ؟ أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ؟ أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ

يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ؟

فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: ائْتُوا آدَمَ.
فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ، أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِإِيدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ
مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ
فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا؟

فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ
مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا
إِلَى نُوحٍ.

فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى الْأَرْضِ، وَسَمَّاكَ اللَّهُ
عَبْدًا شَاكِرًا اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا؟
فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ
بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُ بِهَا عَلَى قَوْمِي. نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى
إِبْرَاهِيمَ.

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا
إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا؟
فَيَقُولُ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ
يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَذَكَرَ كَذِبَاتِهِ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى
مُوسَى.

فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَصَلِّكَ اللَّهُ بِرِسَالَاتِهِ
وَبِتَكْلِيمِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا؟
فَيَقُولُ لَهُمْ مُوسَى: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ
يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُؤْمَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى
عِيسَى.

فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي
الْمَهْدِ وَكَلِمَةً مِنْهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٍ مِنْهُ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ
فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا؟

فَيَقُولُ لَهُمْ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ
وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكَرْ لَهُ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي،

اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ.

فَيَأْتُونِي فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمَ النَّبِيِّينَ، وَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، أَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى مَا بَلَغْنَا؟

فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ فَأَقْعُ سَاجِدًا لِرَبِّي ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ وَيُلْهِمُنِي مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ لِأَحَدٍ قَبْلِي ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْزُقْ رَأْسَكَ سَلِّ تَعَطُّهُ وَاشْفَعْ تُشَفَّعَ. فَأَرْزُقُ رَأْسِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي... أُمَّتِي... فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمَصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرَ.^۱

(من سید و سرور مردمان در روز قیامت هستم، آیا می‌دانید علت آن چیست؟ خداوند، تمام گذشتگان و آیندگان را در یک مکان جمع می‌کند، چنان که دعوت کننده به ایشان می‌شنواید، نگاه کننده آنان را می‌بیند، آفتاب به آن‌ها نزدیک می‌شود و مردم از شدت اندوه و دلتنگی به درجه‌ای می‌رسند که طاقت تحمل آن را ندارند و به هم می‌گویند: آیا نمی‌بینید وضعی را که درگیر آن هستید؟ آیا نمی‌بینید شما را در چه وضعیتی انداخته است؟ آیا انتظار و امید کسی را دارید که نزد خدا برای شما شفاعت کند؟

بعضی از مردم به بعضی دیگر می‌گویند: نزد آدم بروید.

نزد او می‌آیند و می‌گویند: ای آدم! تو پدر بشری، خداوند تو را با دست خود آفرید و از روح خود در تو دمید و به فرشتگان امر کرد و آنان برایت سجده کردند؛ نزد پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟!

آدم می‌گوید: پروردگار من امروز چنان خشمگین و غضبناک است

۱- بخاری باب قول الله تعالى: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، شماره‌ی ۳۰۹۲ و مسلم، باب أدنى أهل الجنة منزلة فيها، شماره‌ی ۲۸۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه و لفظ حدیث از مسلم است.

که قبلاً چنین نبوده و بعداً نیز چنین نمی‌شود. او مرا از آن درخت نهی فرمود و من نافرمانی کردم، اکنون من در فکر خودم هستم، خودم! نزد کس دیگری غیر از من بروید. بروید پیش نوح.

مردم نزد نوح می‌آیند و می‌گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مرسل برای زمینیان هستی و خداوند تو را عبد شکور خوانده است؛ نزد پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟!

او نیز به آنان می‌گوید: پروردگار من امروز چنان خشمگین و غضبناک است که قبلاً چنین نبوده و بعداً نیز چنین نمی‌شود، من بر قوم خود دعایی کردم و اکنون در فکر خود هستم، خودم! بروید پیش ابراهیم.

مردم نزد ابراهیم می‌آیند و می‌گویند: تو پیامبر خدا و دوست صمیمی و برگزیده‌ی او از میان زمینیان هستی؛ نزد پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟!

ابراهیم به آنان می‌گوید: پروردگار من امروز چنان خشمگین و غضبناک است که قبلاً چنین نبوده و بعداً نیز چنین نمی‌شود، - به ذکر دروغ‌های خود پرداخت - من اکنون در فکر خود هستم، خودم! نزد کس دیگری غیر از من بروید. بروید پیش موسی.

نزد موسی می‌آیند و می‌گویند: ای موسی! تو پیامبر خدا هستی و خداوند تو را با رسالت و هم‌صحبتی خود بر مردمان برتری داد، نزد پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟!

موسی به آنان می‌گوید: پروردگار من امروز چنان خشمگین و غضبناک است که قبلاً چنین نبوده و بعداً نیز چنین نمی‌شود، من قبلاً یک نفر را کشته‌ام که به کشتن او امر نشده بودم و اکنون در فکر خود هستم، خودم! بروید پیش عیسی.

نزد عیسی می‌آیند و می‌گویند: ای عیسی! تو رسول خدایی، در گهواره با مردم سخن گفتی، کلمه‌ی او هستی که آن را به مریم القا کرد و روح خدا هستی، نزد خدا پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا

نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟! عیسی به آنان می‌گوید: حقیقتاً پروردگار من امروز چنان خشمگین و غضبناک است که قبلاً چنین نبوده و بعداً نیز چنین نمی‌شود - اما گناهی را از خود ذکر نکرد - من اکنون در فکر خود هستم، خودم! نزد کس دیگری غیر از من بروید. بروید پیش محمد. نزد من می‌آیند و می‌گویند: ای محمد! تو فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران هستی و خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را بخشیده است، نزد پروردگار خود برای ما شفاعت کن! آیا نمی‌بینی ما در چه حالی هستیم و به ما چه رسیده است؟!

من به راه می‌افتم و تا زیر عرش می‌روم و در مقابل پروردگار خود به سجده می‌افتم، سپس خداوند زبان مرا به ستایش‌ها و نیایش‌های نیکوی خود طوری می‌گشاید که برای کسی پیش از من چنین گشایشی در شکرگزاری مقدر نفرموده است، بعد ندا می‌رسد: ای محمد! سرت را بلند کن و بخواه که به تو عطا می‌شود و شفاعت کن که شفاعت تو قبول می‌گردد! من، سر خود را بلند می‌کنم و می‌گویم: پرودگارا! امت من!... امت من!

ندا می‌آید: ای محمد! از امت خود آن‌هایی را که حسابی برای آنان نیست از در راست درهای بهشت داخل کن و امت تو در داخل شدن به بهشت از بقیه‌ی درها با سایر مردمان هم شریک هستند. سپس فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، فاصله‌ی میان دو در از درهای بهشت، مانند فاصله‌ی بین مکه و هجر است.) در روایت دیگری آمده است که خداوند می‌فرماید:

«ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا مُحَمَّدَ، اشْفَعْ تُشَفِّعَ، وَسَلْ تُعْطَهُ».
 فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَحْمَدُهُ بِشَنَائِهِ وَتَحْمِيدِهِ يُعَلِّمُنِيهِ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحْدُ لِي حَدًّا
 فَأَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ.

قَالَ قَتَادَةُ: أَيَّ وَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ.^۱

(ای محمد، سرت را بلند کن، شفاعت کن که شفاعت تو قبول می‌گردد و بخواه که به تو عطا می‌شود.)

سر خود را بلند می‌کنم و او را ثنا و ستایشی می‌کنم که آن را به من می‌آموزد، سپس شفاعت می‌کنم و اندازه‌ای برای من مشخص می‌شود و من آنان را بیرون می‌آورم و وارد بهشت می‌کنم و کسی در جهنم نمی‌ماند مگر کسی که قرآن او را نگه داشته است. قتاده گوید: یعنی کسانی که جاوید بودن در آتش، برای آنان واجب شده است.

پس به خاطر این که در روز قیامت نیازمند هستی و در عین حال نمی‌توانی کاری برای خود انجام دهی و به شفاعت رسول الله ﷺ امید داری - زیرا از امت ایشان هستی - باید ایشان را از خود بیشتر دوست داشته باشی.

شاعری وجود ندارد که حدیث شفاعت را به زیبایی سعدی - علیه الرحمه - به تصویر کشیده باشد. خدا او را پیامرزا که چه زیبا سروده است:

عرصه‌ی گیتی مجال همت او نیست * روز قیامت نگر مجال محمد آری، دنیا جولانگاه تنگی برای نشان دادن همت و بزرگواری مصطفی ﷺ است. روز قیامت که اولین و آخرین جمع و همگی محتاج کمک هستند و کسی نمی‌تواند به آنان کمک کند و هر کس به فکر خویش است، محمد ﷺ شفاعت آنان را می‌کند.

نماند به عصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیشرو^۲

۱- صحیح: ابن ابی عاصم، شماره‌های ۸۰۳ و ۸۰۴ و تعدادی دیگر از محدثان.

۲ - به خاطر اتمام فایده شعر را به صورت کامل می‌آورم: کریم السجایا جمیل الشیم * نبی البرایا شفیع الامم امام رسل، پیشوای سبیل * امین خدا، مهبط جبرئیل

✽ به خاطر این که او غیرنوازه و دوستدار امت خود است و از هیچ غیر و کوششی برای امت خود دریغ نمی‌کند و حتی آنان را بر خودش ترجیح می‌دهد باید او را از خودمان بیشتر دوست داشته

شفیع الوری، خواجه‌ی بعث و نشر * امام الهدی، صدر دیوان حشر
 کلیمی که چرخ فلک طور اوست * همه نورها پرتو نور اوست
 یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب خانه‌ی چند ملت بشست
 چو عزمش بر آهیخت شمشیر بیم * به معجز میان قمر زد دو نیم
 چو صیتش در افواه دنیا فتاد * تزلزل در ایوان کسری فتاد
 به لا قامت لات بشکست خرد * به اعزاز دین آب عزى ببرد
 نه از لات و عزى بر آورد گرد * که تورات و انجیل منسوخ کرد
 شبی بر نشست از فلک برگذشت * به تمکین و جاه از ملک برگذشت
 چنان گرم در تیه قربت براند * که در سدره جبریل از او بازماند
 بدو گفت سالار بیت الحرام * که ای حامل وحی برتر خرام
 چو در دوستی مخلصم یافتی * عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
 بگفتا فراتر مجالم نمائند * بماندم که نیروی بالم نمائند
 اگر یک سر مو فراتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم
نمائند به عصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیشرو
 چه نعت پسندیده گویم تو را؟ * علیک السلام ای نبی الوری
 درود ملک بر روان تو باد * بر اصحاب و بر پیروان تو باد
 نخستین ابوبکر پیر مرید * عمر، پنجه بر پیچ دیو مرید
 خردمند عثمان شب زنده دار * چهارم علی، شاه دلدل سوار
 خدایا به حق بنی فاطمه * که بر قول ایمان کنم خاتمه
 اگر دعوتم رد کنی ور قبول * من و دست و دامن آل رسول
 چه کم گردد ای صدر فرخنده پی * ز قدر رفیعت به درگاه حی
 که باشند مشتی گدایان خیل * به مهمان دارالسلامت طفیل
 خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد * زمین بوس قدر تو جبریل کرد
 بلند آسمان پیش قدرت خجل * تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
 تو اصل وجود آمدی از نخست * نگر هرچه موجود شد فرع توست
 ندانم کدامین سخن گویمت * که والاتری ز آنچه من گویمت
 تو را عز لولاک تمکین بست * ثنای تو «طاها» و «یاسین» بست
 چه وصف کند سعدی ناتمام؟ * علیک الصلوة ای نبی السلام

باشیم.

✽ خیر خواه امتش است:

ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که تعدادی از انصار از او تقاضای مالی کردند و او به آنان داد، سپس از او تقاضا کردند و او به آنان داد، باز از او تقاضا کردند و او به آنان داد تا این که هر چه داشت تمام شد. آن گاه به آنان فرمود:

«مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ»^۱.

(هر خیری نزد من باشد، آن را از شما هرگز دریغ نمی‌دارم).

آری، رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ خیری را از امت خود دریغ نداشت. رسالت را ابلاغ کرد، امانت را تحویل داد، برای امت خیرخواهی کرد، در راه خدا از هیچ کوششی فروگذار نمود و امت خود را بر شاهراه هدایت قرار داد که شب آن چون روز آن روشن است و غیر از کسی که دنبال هلاکت است راه را گم نمی‌کند.

✽ به خاطر این که عامل وعده امت‌ها و ملت‌های

مقتلف شده است و محبت او آنان را گرد هم جمع نموده است، باید او را از خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

* خدا تو را پیامرزد ای اقبال، ای شاعر اسلام که چه

عاشقانه سرودی!

نیست از روم و عرب پیوند ما * نیست پابند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم * زین سبب با یکدیگر پیوسته‌ایم
عشق او سرمایه‌ی جمعیت است * هم‌چو خون اندر عروق ملت است
عشق در جان و نسب در پیکر است * رشته‌ی عشق از نسب محکم‌تر است
خداوند محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد تا مردم را به

۱ - صحیح: بخاری، باب الاستغفار عن المسأله، شماره‌ی ۱۳۷۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

سوی یکتاپرستی دعوت کند و با دعوت محمد ملت‌های مختلفی دور هم جمع شدند.

شاعر چه زیبا سروده است:

حسن ز بصره، بلال ز حبش، صهیب ز روم

ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است.

یک بار در یک جلسه‌ی ایمانی با دانشجویان دانشگاه اسلامی بین

المللی مالزی (IIUM) بودیم و بنا شد هر دانشجو یک خاطره یا

موضوعی زیبا تعریف کند. وقتی نوبت به من رسید گفتم: ما از چند کشور

هستیم و چه چیزی ما را در این جا دور هم جمع کرده است؟!

هر کدام از یک کشور هستیم. یکی از ایران، یکی از مالزی، یکی از

اندونزی، یکی از ترکیه، یکی از مصر و... فقط لا اله الا الله محمد رسول

الله ما را در این جا دور هم جمع کرده است، و گر نه هر کسی در کشور و

خانه‌ی خود بود و من ایرانی چه ربطی به توی آمریکایی و بوسنیایی و...

دارم؟! کلمه‌ی توحید و عشق رسول الله ﷺ ما را دور هم جمع کرده

است...

به توفیق خداوند این سخنان خیلی مؤثر افتاد و فضا را آکنده از عشق

و ایمان نمود.

سلف صالح و پیامبر ﷺ

تصاویری از عشق و محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ:

اصحاب ﷺ عاشق رسول الله ﷺ بودند. وقتی موضع گیری‌ها یا سخنان آنان در مورد پیامبر ﷺ را می‌فهمی به عشق پاکشان نسبت به سرور و محبوب آنان پی می‌بری.

اکنون فقط چند تصویر از عشق و محبت صحابه ﷺ نسبت به رسول الله ﷺ را ذکر می‌کنیم، زیرا حصر همه از توان خارج و غیر ممکن است.

– (و نوشید تا این که من سیراب شدم)!

به عشق و محبت عاشق حقیقی ﷺ نگاه کن!

ابوبکر صدیق ﷺ داستان هجرتش با رسول الله ﷺ را تعریف می‌کند و اثنای آن می‌گوید که در میان راه غلام گوسفند چرانی را راهنمایی کردم که پستان گوسفند را تمیز کند و دستان خود را هم تمیز کند. او برای من مقدار کمی شیر دوشید. من بر کاسه‌ی شیر آب ریختم تا این که تهاش سرد شد و آن را برداشتم و نزد رسول خدا آمدم. وقتی به آن‌جا رسیدم که از خواب بیدار شده بود. گفتم: ای رسول خدا بنوش.

این صحنه را تصور کن و بین که ابوبکر ﷺ چه می‌گوید:

«فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيْتُ»^۱.

(پس نوشید تا این که من راضی (سیرآب) شدم.)

سبحان الله! چه عشق و علاقه‌ی بزرگی! وقتی تشنگی رسول الله ﷺ بر

طرف شد، صدیق ﷺ احساس سیرآبی کرد!

گویا صدیق ﷺ شیر را نوشیده و تشنگی او برطرف شده است!

– چون اسلام (بوطالب در نظر تو خوشایندتر بود)

از ابوبکر رضی الله عنه روایت شده است که به پیامبر صلی الله علیه

وسلم گفت: «قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که اسلام آوردن

ابوطالب چشمم را از اسلام آوردن پدرم بیشتر روشن می‌کرد، چون اسلام

آوردن ابی طالب در نظر تو خوشایندتر بود.»^۲

عمر بن خطاب به عباس رضی الله عنه گفت: «من بیشتر دوست داشتم

که تو اسلام بیاوری تا این که پدرم خطاب اسلام بیاورد، چون مسلمان

شدن تو نزد رسول الله محبوب‌تر بود.»^۳

– برای ما از آب سرد در تشنگی محبوب‌تر بود!

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه پرسیدند: محبت شما به رسول خدا

چگونه بود؟

گفت: «به خدا سوگند نزد ما از مال، فرزندان، پدران و مادرانمان و از

^۱ - صحیح: بخاری، باب من عرف اللقطة ولم يدفعها إلى السلطان، شماره‌ی

۲۲۵۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوبکر صدیق ﷺ.

^۲ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضي عياض، ۲ / ۲۲.

^۳ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضي عياض، ۲ / ۲۲.

آب سرد در تشنگی عزیزتر بود.^۱

- این چه عشق و علاقه‌ای است؟!

از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: مردی نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: یا رسول الله! به خدا قسم تو نزد من از خود من محبوب‌تر هستی، تو نزد من از خانواده‌ام محبوب‌تر هستی و تو نزد من از فرزندانم محبوب‌تر هستی. هنگامی که من در خانه‌ام هستم و تو را به یاد می‌آورم، نمی‌توانم صبر کنم و نزد تو می‌آیم و به تو نگاه می‌کنم و هنگامی که مرگ خود و مرگ تو را به یاد می‌آورم، به این نتیجه می‌رسم که وقتی تو وارد بهشت شوی با پیامبران به درجات بالا می‌روی و وقتی من وارد بهشت شوم می‌ترسم تو را نبینم.

پیامبر جواب او را نداد تا جبرئیل با این آیه نازل شد:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» [النساء: ۶۹].^۲

(و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره‌ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان هستند و آنان چه نیکو رفقای هستند.)

سبحان الله! این چه عشقی است! نمی‌تواند در خانه‌ی خود دوری

^۱ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضي عياض، ۲ / ۲۲.

^۲ - صحيح: المعجم الأوسط، طبرانی، شماره‌ی ۴۸۴ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عایشه - رضي الله عنها.

رسول الله ﷺ را تحمل کند و می‌آید و به چهره‌ی مبارک نگاه می‌کند!
سپس این عشق و علاقه مرزهای دنیا را در می‌نوردد و وارد بهشت در
جهان آخرت می‌شود! می‌ترسد در آن جا از رسول الله ﷺ دور باشد!
ولی خداوند به چنین عاشقانی، وعده‌ی همراهی با پیامبران، صدیقان،
شهدا و صالحان را می‌دهد!
آیا رفقایی نیکوتر از اینان وجود دارد؟!
چه رفقای نیکویی!
رفقای تو چه کسانی هستند!؟

— وصیت به هم‌دربارهی عشق و محبت نسبت به رسول الله ﷺ —

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «شب
قبل از جنگ احد پدرم، مرا فرا خواند و گفت: من معتقد هستم که جزو
نخستین یاران رسول الله که کشته می‌شوند خواهم بود. من بعد از خود به
غیر از وجود مبارک رسول الله چیزی عزیزتر و محبوب‌تر از تو به جای
نمی‌گذارم...»^۱

۱- صحیح: بخاری، باب هل یخرج المیت من القبر واللحد لعة، شماره‌ی
۱۲۶۴ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما -
دوست داشتم بگویم: عشق یک طرفه نبود بلکه از دو طرف بود. رسول الله
صلی الله علیه وسلم عبد الله را با قرض‌ها و دخترانش فراموش نکرد! این
حدیث را بخوانید تا موضوع برایتان روشن شود. از جابر بن عبد الله - رضی
الله عنهما - روایت شده است که پدرش در جمگ احد شهید شد و طلبکاران
برای گرفتن حقتشان فشار آوردند. من نزد رسول الله آمدم و با او صحبت کردم.
ایشان از آنان خواست که میوه‌های باغم را بپذیرند و پدرم را حلال کنند. ولی
آنان قبول نکردند. رسول الله میوه‌های باغم را به آنان نداد و قیمتش را برای

- أردت هذا:

عن عبد الرحمن بن أبي لیلی عن أبيه قال: كان أسيد بن حضير رجلاً ضاحكاً مليحاً، فبينما هو عند رسول الله يحدث القوم ويضحكهم، فطعن رسول الله بأصبغه في خاصرته، فقال أسيد: أوجعتني.

قال: اقتص.

قال: يا رسول الله، إن عليك قميصاً ولم يكن علي قميص.

فرجع رسول الله قميصه فاحتضنه، ثم جعل يقبل كشحه، فقال: بأبي أنت وأمي

يا رسول الله، أردت هذا.^۱

بمذه الطريقة قبل جلد الحبيب المصطفى صلى الله عليه وسلم.

- هر مصیبتی بعد از دیدن تو قابل تحمل و آسان است:

در جنگ احد شوهر، پدر، دو پسر، دو برادر، عمو، و عموی پدر [سبحان الله، هفت نفر] فاطمه دختر یزید بن سکن رضی الله عنه در دفاع از رسول الله صلی الله علیه و آله شهید شدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد مردم برای سلام دادن به ایشان آمدند. فاطمه - رضی الله عنها - هم آمده بود و میخواست به چهره‌ی مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کند، ولی به خاطر ازدحام جمعیت،

آنان نشکست ولی فرمود:

«سَأَعُو عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ان شاء الله فردا صبح نزد تو می‌آیم.»

فردا صبح نزد ما آمد و در باغ چرخید و دعا کرد که میوه‌هایش بابرکت شود. من میوه‌ها را چیدم و قرض‌هایی که بر من بود دادم و مقداری از میوه‌ها برای ما باقی ماند.

رواه البخاري، باب إذا وهب ديناً على رجل، شماره‌ی ۲۴۱۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما.

۱ - السنن الكبرى للبيهقي، ۸ / ۴۹.

نمی‌توانست رسول الله ﷺ را ببیند. پیامبر ﷺ او را دید و فرمود: «به او اجازه دهید.»

وقتی جلو آمد به رسول الله ﷺ نگاه کرد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله، هر مصیبتی بعد از دیدن تو قابل تحمل و آسان است.»^۱

الله اکبر به این عشق و علاقه!

الله اکبر به این صبر و بردباری!

— بلال دیگر اذان نداد:

بعد از وفات رسول الله ﷺ بلال ﷺ دیگر اذان نگفت.

بلال ﷺ در زمان خلافت سیدنا ابوبکر ﷺ برای جهاد به شام رفت و وقتی سرورمان عمر ﷺ در «جاییه» از سرزمین شام فرود آمد، مسلمانان از او تقاضا کردند که از بلال ﷺ بخواهد تا برای آنان اذان دهد. بلال ﷺ اذان گفت و مردم به یاد زمان رسول الله ﷺ افتادند و گریستند و روزی پرگریه‌تر از آن روز نبود.

بعد از مدتی بلال رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که می‌گفت:

«مَا هَذِهِ الْجُمُوعُ يَا بِلَالُ؟ أَمَا آنَ لَكَ أَنْ تُؤَوزِنِي؟»

«این جفا و بی‌مهری چیست ای بلال؟ آیا وقت آن نرسیده که به من سر

بزنی؟»

او اندوهگین از خواب بیدار شد و سوار مرکبش شد و به مدینه رفت و کنار قبر پیامبر ص رفت و شروع کرد به گریه کردن و صورتش را بر او می مالید. حسن و حسین نزدش آمدند. آن دو را در آغوش گرفت و می فشرد و آن‌ها را می بوسید. به او گفتند: ای بلال! ما آرزوی شنیدن اذان تو را داریم. او این کار را کرد. او برخاست و روی پشت بام رفت و ایستاد. وقتی گفت: الله اکبر الله اکبر مدینه لرزید. وقتی گفت: أشهد أن لا إله إلا الله بیشتر لرزید. وقتی گفت: أشهد أن محمدا رسول الله، دختران باکره از حجله‌های خود بیرون آمدند و گفتند: رسول خدا مبعوث شد. پس از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - شهر مدینه روزی پرگروه‌تر از آن روز را به خود ندید.^۱

- بلال رضی الله عنه در بستر مرگ ناراحت نیست، بلکه خوشحال است!
 سرورمان بلال رضی الله عنه! چه چیزی باعث خوشحالی تو در این وضعیت - که همه در آن پریشان و بی‌قرار هستند - شده است؟
 زنش صدایش را بلند کرد و گفت: واویلا! (چه غم و اندوهی!)
 ولی بلال گفت: وافرگاه! واطرباه! (چه شادی و سروری! چه خوشی و طربی!)

غَدًا نَلْقَى الْأَحِبَّةَ * مُحَمَّدًا وَحَزْبَهُ^۲

(فردا با دوستان ملاقات می‌کنیم. با محمد و حزب و گروه او.)

^۱ - ر. ک: سیر أعلام النبلاء، ۱ / ۳۱۰.

^۲ - ر. ک: همان، ۱ / ۳۱۱.

دوستانی که فردا با آنان حشر می‌شویم چه کسانی هستند؟!

— آیا آن سرا مرا با محبوبم [محمد] یک جا جمع می‌کند؟ —

زید بن اسلم روایت می‌کند که یک شب عمر بن خطاب رضی الله عنه در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت که شنید یک پیر زن انصاری - که در نور چراغ خانه‌ی خود پشم می‌ریسید - این ابیات شعر را می‌خواند:

عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَاةُ الْأَبْرَارِ * صَلَّى عَلَيْهِ الطَّيِّبُونَ الْأَخْيَارُ
قَدْ كُنْتُ قَوْمًا بُكَاءًا بِالْأَسْحَارِ * يَا لَيْتَ شِعْرِي وَالْمَنَائِيَا أَطْوَارُ
هَلْ يَجْمَعُنِّي وَحَبِيبِي الدَّارُ

(درود نیکان بر محمد باد. پاکان و برگزیدگان بر او درود بفرستند.)

من در سحرها بسیار نمازگزار و گریان بودم. نمی‌دانم - زیرا مرگ‌گوناگون و متفاوت است -

آیا آن سرا مرا با محبوبم [محمد] یک جا جمع می‌کند؟!

عمر رضی الله عنه جلوی در خانه‌ی پیرزن نشست و تا وقتی مؤذن برای نماز بامداد اذان داد گریه می‌کرد.^۱

آیا تو تا به حال در فراق رسول الله صلی الله علیه و آله گریه کرده‌ای؟!

— پرچم دار نابینا: —

در جنگ قادسیه، ابن‌ام مکتوم رضی الله عنه (مؤذن نابینای پیامبر صلی الله علیه و آله) از جریر بن عبدالله بجلی و مغیره بن شعبه - رضی الله عنهما - به فرماندهی جنگ سعد

بن ابی وقاص رضی الله عنه شکایت می‌کند که آنان پرچم را به او نمی‌دهند!
 «ابن باکثیر» این ماجرا را در کتاب «الملحمة الإسلامية الكبرى عمر رضی الله عنه، جلد ۲» به صورت نمایش‌نامه آورده است که به اختصار ذکر می‌شود.

ابن ام مکتوم: این دو نفر جریر بن عبدالله و مغیره بن شعبه مانع جهادم در راه خدا شده‌اند.

سعد: کسی نمی‌تواند مانع جهاد تو شود ای ابن ام مکتوم، چون تو در هر کجا که باشی در حال جهاد هستی.

ابن ام مکتوم: (با خشم) آیا تو هم نظر آن دو را داری ای سعد؟ پس مایه‌ی تأسف است اگر تو هم خصم باشی و هم قاضی.

سعد: پناه بر خدا اگر بخواهم شاهد ستم به تو باشم و حق تو را از ظالم نگیرم.

جریر: به خدا قسم ما چیزی جز خیر او نمی‌خواستیم.

ابن ام مکتوم: خیر نزد شما دو نفر این است که در راه خدا جهاد نکنم؟

جریر: ای سعد، ما ترسیدیم که به یکی از مسلمانان حمله کند در حالی که فکر می‌کند او دشمن است.

ابن ام مکتوم: وای بر شما! به خدا قسم شما دشمن را بهتر از من نمی‌بینید! من نزدیکی دشمن را احساس می‌کنم و بوی دشمن را از دور تشخیص می‌دهم. در مورد من از طلیحه بن خویلد پرسید، چون

او در حمله‌های خود من را با خود می‌برد.

مغیره: خداوند تبارک تعالی می‌فرماید:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»

(بر نابینا، لنگ و بیمار ایرادی نیست.)

ابن‌ام‌مکتوم: وای بر تو! بر آنان حرجی نیست و عیبی ندارد اگر در جهاد شرکت نکنند، ولی باز هم بر آنان حرجی نیست و عیبی ندارد اگر بخواهند در جهاد شرکت کنند، باید این مسأله را بفهمید ای صاحبان بصیرت!

سعد: به خدا قسم که ابن‌ام‌مکتوم راست می‌گوید.

مغیره: آیا به تو گفته که می‌خواسته پرچم مسلمانان را حمل کند؟

سعد: آیا واقعاً چنین تصمیمی داشتی ای ابن‌ام‌مکتوم؟

ابن‌ام‌مکتوم: بله، آیا این حق است ای پسر ابی وقاص که پیامبر به من اعتماد کند و مدینه را - در وقت خروج از آن - به من تحویل دهد و این‌ها به من اجازه نمی‌دهند یک تکه پارچه را در برابر دشمنان بردارم؟

مغیره: این با آن زمین تا آسمان فرق دارد.

سعد: چرا نمی‌گذاری کسی دیگر آن را حمل کند؟

ابن‌ام‌مکتوم: مگر نگفتم که تو هم مدعی هستی و هم قاضی؟

سعد: ای ابن‌ام‌مکتوم، آیا می‌خواهی پرچم را از کسی که صلاحیت

بیشتری دارد بگیری؟

ابن ام مکتوم: هیچ کس از من - برای گرفتن پرچم - صلاحیت بیشتری ندارد.

سعد: ای ابن ام مکتوم، خداوند تو را از این کار معاف داشته است.
ابن ام مکتوم: آیا به خاطر این که من کور هستم؟ چرا می‌ترسی مرا این گونه صدا بزنی؟ به خدا قسم، از زمانی که خداوند از بالای هفت طبقه‌ی آسمان، من را به این لقب نام برده است، به آن مباحثات می‌ورزم.

سعد: بله همین طور است ای عبدالله، و خداوند کسی را بیشتر از توان او مکلف نمی‌کند.

ابن ام مکتوم: من کورم و نمی‌توانم با شمشیر با دشمن بجنگم، ولی می‌توانم پرچم را بلند کنم.

جریر: بقیه بهتر از تو می‌توانند این کار را بکنند.

ابن ام مکتوم: هرگز! دیگران اگر بترسند فرار می‌کنند و من فرار نمی‌کنم، حتی اگر بخواهم، نمی‌توانم فرار کنم، بنابراین، من را در میان لشکر بگذارید و دیگر کاری با من نداشته باشید.

سلمان: (که آن‌جا بود و گفت گوی آنان را می‌شنید) پس هدفت شهادت است.

ابن ام مکتوم: بله، به خدا قسم من به دنبال شهادت هستم و شهادت است که من را به دوستان، محمد و یارانش می‌رساند.

ابن ام مکتوم رضی الله عنه مشتاق دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله است، چون در دنیا نتوانسته است به خاطر چشمانش، پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند و بدین ترتیب در جنگ قادسیه به آرزویش رسید!

— توصیف عشق و محبت صابه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از

زبان عروه بن مسعود ثقفی:

رسول الله صلی الله علیه و آله با یاران خود، برای ادای عمره به سمت مکه به راه افتادند و وقتی متوجه شدند که قریش مانع ورود آنان می‌شوند، در منطقه‌ی حدیبیه اتراق کردند. قریش یکی پس از دیگری، نمایندگان برای مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که یکی از آنان عروه بن مسعود ثقفی بود...

«راوی می‌گوید: عروه دو چشمی به اصحاب رسول خدا نظر دوخته بود. به خدا سوگند، هر بار که رسول خدا آب دهان می‌انداخت، یکی از یاران او، آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. هر گاه به آنان دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت وضو می‌گرفت، به خاطر آب وضوی او، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. هنگام سخن گفتن، صدای خود را پایین می‌آوردند و به خاطر بزرگداشت پیامبر، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند.

زمانی که عروه نزد قریشیان برگشت، گفت: ای مردم، به خدا سوگند، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام، ولی هرگز ندیده‌ام

که یارانشان به آنان احترامی بگذارند که یاران محمد به او می‌گذارند. به خدا سوگند، که هر گاه آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید، هر وقت به آنان دستوری می‌داد، بلافاصله اطاعت می‌کردند، هر گاه وضو می‌گرفت، برای دست یابی به آب وضوی او، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند، هنگامی که در حضور او سخن می‌گفتند، صدای خود را پایین می‌آوردند و به خاطر بزرگداشت وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند.^۱

– اجازه نمی‌دهند مویی از او بر زمین بیفتد!

از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول الله را دیدم که سلمانی سر او را می‌تراشید و اصحاب دورش را گرفته بودند. آنان اجازه نمی‌دادند مویی بر زمین بیفتد، بلکه هر مو به دست یک نفر می‌رسید.^۲

– نمی‌توانم او را توصیف کنم!

از ابن شماسه روایت شده است که گفت: بر بالین عمرو بن عاص حاضر شدیم که در حال مرگ بود و شدید و طولانی گریه می‌کرد و رو به دیوار کرده بود. پسرش شروع کرد و به او گفت: ای پدر! مگر پیامبر به تو فلان بشارت را نداد؟ مگر فلان وعده‌ی امیدبخش را به تو نوید نفرمود؟ (پس چرا گریه می‌کنی و ناراحت هستی؟)

^۱ - صحیح: بخاری، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط، شماره‌ی ۲۵۲۹ و تعدادی دیگر از محدثان از مسور بن مخرمة رضی الله عنه.
^۲ - صحیح: مسلم، باب قرب النبي عليه السلام من الناس وتبركهم به، شماره‌ی ۴۲۹۲ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

آن گاه پدر روی برگرداند و گفت: بزرگ‌ترین چیزی که آن را به حساب می‌آوریم و آماده می‌کنیم، شهادت به این است که جز الله، خدایی نیست و محمد فرستاده‌ی او است... وقتی خداوند (محبت) اسلام را در دل من قرار داد، نزد پیامبر آمدم و گفتم: دست راست خود را بگشای که با تو بیعت کنم.

پیامبر دست راست خود را باز کرد و من دست خود را بستم، فرمود:

چرا چنین می‌کنی ای عمرو؟

گفتم: می‌خواهم شرط ببندم.

فرمود: بر چه چیزی؟

گفتم: به این که آمرزیده شوم.

فرمود: مگر نمی‌دانی که اسلام، چیزهای (گناهان) پیش از خود را و

هجرت، واقعه‌های پیش از خود را و حج، هر چه را پیش از خودش است،

ساقط می‌کند و می‌زداید؟

پس از آن، کسی نزد من عزیزتر و در چشم من بزرگ‌تر و با

شکوه‌تر از ایشان نبود و به خاطر بزرگداشت و تجلیل ایشان نمی‌توانستم با

دو چشم خود، او را سیر و تمام بنگرم و اگر از من خواسته شود که او را

توصیف کنم، قدرت آن را نخواهم داشت؛ زیرا جمال او را هرگز سیر

ندیدم و اگر بر آن حال می‌مردم، امید داشتم که از اهل بهشت باشم...^۱

^۱ - صحیح: مسلم، باب کون الإسلام یهدم ما قبله وکذا الهجرة والحج، شماره‌ی ۱۷۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عمرو رضی الله عنه

— صادق‌ترین شعر در مرثیه خوانی:

وقتی رسول الله ﷺ وفات نمود این عاشق دلسوخته در سوگ محبوبش اشک ریخت و مرثیه خواند. یکی از بیت‌های مرثیه‌ی بی نظیرش این است:

وَمَا فَقَدَ الْمَاضُونَ مِثْلَ مُحَمَّدٍ * وَلَا مِثْلَهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يُفْقَدُ^۱

(گذشتگان کسی بسان محمد را از دست نداده‌اند و تا روی قیامت کسی مانند او از ست داده نمی‌شود).
چه شعر صادق و بزرگی!

— [شتیاقم به درازا کشید]

عبده دختر خالد بن معدان گفته است: قبل از این که خالد بخوابد اشتیاقش به رسول الله و یارانش از مهاجرین و انصار را یادآور می‌شد و نام تک تک آنان را می‌برد و می‌گفت: آنان اصل و فرع من هستند، دلم مشتاق آنان است، اشتیاقم به آنان به درازا کشیده است، پروردگارا، هر چه زودتر جانم را بگیر و مرا به آن‌ها برسان...
تا این که خواب بر او غلبه می‌کرد.^۲

— تنه‌ی درخت فرمای عاشق:

در ابتدا وقتی رسول الله ﷺ در مسجد خطبه می‌خواند، دست خود را روی تنه‌ی درخت خرمایی که در سمت قبله بود، می‌گذاشت. صحابه [به

۱ - البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۵ / ۳۰۲.

۲ - الشفا بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، ۲ / ۲۱.

روایتی دیگر یک زن [پیشنهاد کردند که به خاطر ازدیاد جمعیت منبری برای ایشان بسازند تا مردم را ببیند و مردم هم ایشان را ببینند. پیامبر ﷺ موافقت کرد و منبری که سه پله داشت ساخته شد. اصحاب ﷺ گویند که وقتی رسول الله ﷺ روی منبر رفت، صدای گریه و ناله‌ی تنه‌ی خرما را شنیدیم که مثل بچه [به روایتی دیگر مثل شتر آبستن] در فراق رسول الله ﷺ گریه می‌کرد.

رسول الله ﷺ از منبر فرود می‌آید، تنه‌ی درخت را در بغل می‌گیرد، دست بر او می‌کشد تا این که آرام می‌گیرد و به او وعده می‌دهد که در بهشت با او باشد.

این داستان در کتب سته و دیگر کتاب‌های حدیث به اختصار و تفصیل آمده است. این هم یکی از روایت‌های امام بخاری رحمته الله علیه:

از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت شده که گفته است:

كَانَ جِدْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ، سَمِعْنَا لِلْجِدْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ^۱.

(پیامبر در ابتدا بر تنه‌ی درختی تکیه می‌کرد و خطبه می‌خواند، ولی پس از این که برای ایشان منبری ساختند، شنیدیم که آن تنه‌ی درخت مانند شتر آبستن، می‌نالید. تا این که پیامبر از منبر پایین آمد و دست (مبارک خود) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید.)

حسن بصری رحمته الله علیه در زمان روایت این حدیث می‌گفت: «ای

۱ - صحیح: بخاری، باب الخطبة علی المنبر، شماره‌ی ۸۶۷ و تعدادی دیگر از محدثان از جابر بن عبد الله - رضی الله عنهما - و دیگران.

مسلمانان، چوب به خاطر شوق به رسول الله ناله می‌کند، آیا مردانی که امید ملاقات او را دارند نباید مشتاقش شوند؟!^۱

مولانا رحمته الله علیه این حدیث را در مثنوی به صورت نظم در آورده که به اختصار تقدیم می‌گردد:

اُسْتُنْ حَنَانَهْ از هَجْر رَسُوْل * ناله می‌زد همچو ارباب عقول
گفت پیغمبر چه خواهی ای سْتُوْن * گفت جانم از فراق گشت خون
مسندت من بودم از من تاختی * بر سر منبر تو مسند ساختی
گفت خواهی که تو را نخلی کنند * شرقی و غربی ز تو میوه چنند
یا در آن عالم حقت سَرَوِی کند * تا تر و تازه بمانی تا اَبَد
گفت آن خواهم که دایم شد بقاش * بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین * تا چو مردم حشر گردد یوم دین
مولانا در دیوان شمس هم گوید:

بنواخت نور مصطفی، آن استن حنانه را

کمتر ز چوبی نیستی، حنانه شو، حنانه شو.

عطار نیشابوری^۲ نیز چنین می‌سراید:

۱ - دلایل النبوة، بیهقی، ۲ / ۴۴۷.

۲ - منطق الطیر، عطار نیشابوری، ۱ / ۲۱۷.

اقبال لاهوری نیز در اسرار خودی که در مورد عشق و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید از «ستون حنانه» چنین یاد می‌کند:

من چه گویم از تَوَلایش که چیست * خشک چوبی در فراق او گریست
جامی نیز سروده است:

حنانه آمد در حنین از فرقت آن نازنین
آن دم که شد منبر نشین بر سامعان گوهرفشان

کیست که نه تشنه‌ی دیدار اوست * تا به چوب و سنگ غرق کار اوست
 چون به منبر بر شد آن دریای نور * ناله‌ی حنا می‌شد دور دور
 آسمان بی ستون پُر نور شد * وان ستون از فُرقتش رنجور شد
 وصف او در گفت چون آید مرا؟ * چون عرق از شرم خون آید مرا
 او فصیح عالم و من لال او * کی توانم داد شرح حال او
 وصف او کی لایق این ناکس است * واصف او خالق عالم بس است
 واقعاً که بسیاری از ما از چوب هم کم‌تر هستیم!

تصاویری از عشق و محبت تابعین و بزرگان امت نسب

به رسول الله ﷺ:

* به احترام پیامبر ﷺ در مدینه کفش نمی‌پوشد!

امام مالک رحمته الله علیه به احترام رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه کفش یا موزه
 نمی‌پوشید. یک روز به قصد منطقه‌ی «عقیق» بیرون شد. در میان راه قاضی
 درباره‌ی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید. امام مالک گفت: این کیست
 که در میان راه درباره‌ی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرسد؟
 امام مالک رحمته الله علیه دستور داد که بیست ضربه شلاق به او بزنند. به او
 گفتند: او قاضی است.

گفت: قاضی بهترین کس برای ادب شدن است.

بیست شلاق به او زد.

وقتی امام مالک رحمته الله به خانه‌ی خود رفت قاضی را به حضور طلبید، او را گرامی داشت و بیست حدیث برای او روایت کرد. به جای هر ضربه یک حدیث.

قاضی می‌گفت: کاش صد شلاق به من می‌زد و صد حدیث برایم روایت می‌کرد!

* ذکر نام پیامبر صلی الله علیه و آله نزد تابعین:

مصعب بن عبد الله گفته است:

وقتی نام پیامبر نزد مالک برده می‌شد، رنگ او تغییر می‌کرد و آن قدر خم می‌شد که بر هم نشینان وی سخت می‌آمد.

روزی در این مورد با او صحبت کردند. گفت: اگر آن چه من دیده‌ام می‌دیدید بر من خرده نمی‌گرفتید. من سرور قاریان، محمد بن منکدر را دیدم که هر وقت درباره‌ی حدیثی از او می‌پرسیدیم، آن قدر می‌گریست که دل ما به حال او می‌سوخت!

من جعفر بن محمد صادق را که شوخ طبع و خنده رو بود می‌دیدم که وقتی نام پیامبر نزد او برده می‌شد رنگش زرد می‌شد و ندیدم که بدون طهارت (وضو) حدیث پیامبر را روایت کند.

من مدتی نزد او می‌رفتم همواره او را مشغول یکی از این سه خصلت می‌دیدم: یا نماز می‌خواند، یا ساکت بود و یا قرآن می‌خواند و درباره‌ی آن چه به او مربوط نمی‌شد، سخن نمی‌گفت و از علما و عبّادی بود که خشیت خدا را دارند.

وقتی عبدالرحمن بن قاسم نام پیامبر را بر زبان می‌آورد، چهره‌اش سرخ می‌شد، گویا خون از آن جاری است و به خاطر هیبت رسول الله زبان در دهانش خشک شد.

من نزد عامر بن عبدالله بن زبیر می‌رفتم. وقتی نزد او نام پیامبر برده می‌شد، آن قدر می‌گریست که اشکی در چشمان او نمی‌ماند.

زهری را که یکی از خوش رفتارترین و خوش برخوردترین مردم بود دیدم که وقتی نزد وی نام پیامبر برده می‌شود، گویا تو را نمی‌شناسد و تو او را نمی‌شناسی!

من نزد صفوان بن سلیم که یکی از عبادت گزاران سخت کوش بود، می‌رفتم. وقتی نام پیامبر نزد او برده می‌شد می‌گریست و آن قدر می‌گریست تا این که مردم از نزد او بر می‌خواستند و او را رها می‌کردند. از قتاده روایت شده است که وقتی حدیثی را می‌شنید گریه و زاری او را امان نمی‌داد.

و هنگامی که شنوندگان دروس مالک زیاد شدند به او گفته شد: چه خوب است که یک نفر تعیین کنی که صدای تو را به مردم برساند.

او گفت: خدای تعالی می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»

[الْحُجُرَاتِ: ۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیامبر

بالا تر نبرید...»

و حرمت این کار در زندگی و مرگ پیامبر برابر است.

ابن سیرین می‌خندید. وقتی حدیث پیامبر نزد او خوانده می‌شد خاشع و فروتن می‌گشت.

وقتی عبد الرحمن بن مهدی حدیث پیامبر را می‌خواند به مردم دستور می‌داد سکوت کنند و می‌گفت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»
[الْحُجُرَاتِ: ۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید...»

توجه او این بود که همان‌طور که در وقت شنیدن سخنش باید سکوت کرد و گوش فرا داد در وقت خواندن حدیثش نیز باید سکوت کرد و گوش فرا داد.^۱

* زمهجوری برآمد جان عالم:

جامی شعری در نعت رسول الله ص سرود سپس به قصد زیارت خانه خدا عازم سفر حج شد و تصمیم داشت که در کنار روضه‌ی اطهر پیامبر صلی الله علیه و سلم این نعت را بخواند. بعد از زیارت خانه‌ی خدا عازم مدینه منوره شد. امیر مکه در خواب پیامبر صلی الله علیه و سلم را دید که به وی فرمود: به این شخص اجازه ورود را مده. امیر مکه او را از سفر به مدینه باز داشت.

۱- ر. ک: الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضی عیاض، ص ۴۰۱ - ۴۰۳.

ولی شوق و ذوق زیارت روضه اطهر چنان بر وی غالب بود که مخفیانه روانه مدینه شد.

بار دیگر امیر مکه در خواب پیامبر صلی الله علیه و سلم را دید که می‌رماید: این شخص دارد می‌آید به او اجازه مده.

امیر مکه دو نفر را به تعقیب وی فرستاد واز میان راه او را دستگیر کرده روانه زندان کردند.

بار سوم امیر مکه پیامبر ص را در خواب ملاقات کرد که فرمود: این شخص مجرم نیست بلکه اشعاری سروده که اگر آنها را بر قبر من می‌خواند دست خود را از قبر برای مصافحه با وی بیرون می‌کردم و احتمال فتنه داشت.

امیر مکه او را از زندان خارج کرده و مورد اعزاز و اکرام بسیار قرار داد.

این داستان را شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا رحمه الله در فضایل اعمال نقل نموده است.

اکنون شعر را با هم می‌خوانیم:

ز مهجوری برآمد جان عالم * ترحم یا نبی الله ترحم

نه آخر رحمة للعالمینی * ز محرومان چرا فارغ نشینی

ز خاک ای لاله‌ی سیراب برخیز * چو نرگس خواب چند از خواب

برخیز

برون آور سر از برد یمانی * که روی توست صبح زندگانی

شب اندوه ما را روز گردان * ز رویت روز ما فیروز گردان
 به تن در پوش عنبر بوی جامه * به سر ببرند کافوری عمامه
 فرو آویز از سر گیسوان را * فکن سایه به پا سرو روان را
 ادیم طایفی نعلین پا کن * شراک از رشته‌ی جان‌های ما کن
 جهانی دیده کرده فرش راهند * چو فرش اقبال پابوس تو خواهند
 ز حجره پای در صحن حرم نه * به فرق خاک ره بوسان قدم نه
 بده دستی ز پا افتادگان را * یکی دلداری دلدادگان را
 اگر چه غرق دریای گناهیم * فتاده خشک لب بر خاک راهیم
 تو ابر رحمتی آن به که گاهی * کنی در حال لب خشکان نگاهی
 خوش آن کز گرد ره سویت رسیدیم * به دیده گردی از کویت
 کشیدیم

به مسجد سجده شکرانه کردیم * چراغت را ز جان پروانه کردیم
 به گرد روضه‌ات گشتیم گستاخ * دلی چون پنجره سوراخ سوراخ
 زدیم از اشکِ ابر چشم بی خواب * حریم آستان روضه‌ات آب
 گهی رفتیم از آن ساحت غباری * گهی چیدیم ازو خاشاک و

خاری

از آن نور سواد دیده دادیم * وز این بر ریش دل مرهم نهادیم
 به سوی منبرت ره بر گرفتیم * ز چهره پایه‌اش در زر گرفتیم
 ز محرابت به سجده کام جستیم * قدمگاهت به خون دیده شستیم
 به پای هر ستون قد راست کردیم * مقام راستان درخواست کردیم

ز داغ آرزویت با دل خوش * زدیم از دل به هر قندیل آتش
کنون گر تن نه خاک آن حریم است * بحمدالله که جان آن جا مقیم
است

به خود درمانده‌ایم از نفس خود رای * بین درمانده ای چند و
ببخشای

اگر نبود چو لطف دستت * ز دست ما نیاید هیچ کاری
قضا می‌افکند از راه ما را * خدا را از خدا درخواه ما را
که بخشد از یقین اول حیاتی * دهد آن‌گه به کار دین ثباتی
چو هول روز رستاخیز خیزد * به آتش آب روی ما نریزد
کند با این همه گمراهی ما * تو را اذن شفاعت خواهی ما
چو چوگان سرفکنده آوری روی ربه میدان شفاعت امتی گوی
به حسن اتمامت کار جامی * طفیل دیگران یابد تمامی

* شاعر عاشق:

اقبال لاهوری در آخر عمر مشتاق حج و زیارت مکه و مدینه و
زیارت محبوبش مصطفی ص شد ولی به خاطر تنگ دستی نتوانست به
حج برود و یکی از وزرا پیشنهاد داد که از طریق حکومت او را به حج
بفرستند ولی نپذیرفت، چون می‌خواست با مال خودش به حج برود و از
آن جا که مشتاق دیدار محبوبش بود حالات درونی خود را در قالب شعر
و تحت عنوان «ارمغان حجاز» ارائه کرد، به این خاطر ارمغان حجاز در
زندگی اش چاپ نشد، بلکه شش ماه بعد از مرگش چاپ شد و من در این

جا برخی از بیت‌ها را در دلالت بر عشقش نسبت به محبوبش ذکر می‌کنم.

اقبال نتوانست در فراق محبوبش صبر کند لذا سفر به مدینه را آغاز کرد و گفت:

به این پیری ره یثرب گرفتم * نوا خوان از سرود عاشقانه

چو آن مرغی که در صحرا سرشام * گشاید پر به فکر آشیانه

این دیگر چه عشقی است که با وجود پیری نتوانست بیشتر از این

درد دوری را تحمل کند لذا راه یثرب را در پیش گرفت. همان راهی که

او را به محبوبش مصطفی ص می‌رساند و از سوز محبت سرود عشق را

سر می‌دهد!

تشبیه هم خیلی زیباست! او مدینه را آشیانه اش می‌بیند که باید در

آخر عمر به سمت آن پرواز کند:

سحر با ناقه گفتم نرم‌تر رو * که راکب خسته و بیمار و پیر است

قدم مستانه زد چندان که گویی * به پایش ریگ این صحرا حریر

است

در بیت اول اقبال ضعف و عجز و شکستگی خود را ذکر می‌کند

که این یکی از قله‌های عشق و محبت است.

در بیت دوم عشق شتری را ذکر می‌کند که این شتر آکنده از عشق

است و بگونه‌ای راه می‌رود که گویی ریگ‌های بیابان در زیر پایش

بسان حریر است چون به سوی محبوب در حرکت است.

مهار ای ساربان او را نشاید * که جان او چو جان ما بصیر است
 من از موج خرامش می شناسم * چو من اندر طلسم دل اسیر است
 منظورش این است که همانطور که من نمی توانم صبر کنم شتر نیز
 تحمل صبر را ندارد به این خاطر مهار نمی تواند سرعتش را در رفتن به
 سوی محبوب کم کند.
 اسیر طلسم دل است یعنی عاشق واله و شیدا است... بسوزد پدر عشق
 که چه ها که نمی کند!

نم اشک است در چشم سیاهش * دلم سوزد ز آه صبحگاهش
 همان می گویم را بر افروخت * پیاپی ریزد از موج نگاهش

گهی شعر عراقی را بخوانم * گهی جامی زند آتش به جانم
 ندانم گر چه آهنگ عرب را * شریک نغمه های ساربانم
 هم عراقی و هم جامی هر دو عاشق پیامبر بودند و هر دو اشعاری در
 عشق و محبت و مدح رسول الله ص سرودند و علی رغم این که اقبال
 عرب نیست و ساربان با زبان عربی می خواند ولی از آهنگ ساربان متأثر
 شده که کنایه هست از انتساب به پیامبر عربی صلی الله علیه وسلم.^۱

^۱ - راجع: دیوان اقبال اللاهوری، أرمغان الحجاز، ص ۴۰۱ - ۴۰۳.

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الأحزاب: ٥٦].

(قطعاً خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای
مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید.)

فصل ششم

برخی از راه‌های رسیدن به عشق و محبت رسول الله ﷺ

۱ - دعا.

پس چه باید کرد؟

عشق و محبت اکتسابی هم محبت‌تواند باشد:

دعا کوتاه‌ترین راه است:

۲ - شناخت.

آیا شناخت شک و شمایک و اوصاف ظاهری لازم است؟

توصیف صورت، شکل، شمایک و اوصاف ظاهری پیامبر ﷺ.

۳ - درود و سلام فرستادن بر ایشان.

این همه خیر و خوبی !

این همه شر و بدی !

برخا از صیغه‌های درود.

حکم درود و سلام بر رسول الله ﷺ.

۴ - پیروی و اطاعت از رسول الله ﷺ.

ارتباط میان عشق و محبت از يك سو و اطاعت و پیروی

از سوی دیگر

پیروی از سنت‌های رسول الله ﷺ.

دوست داشتن آن چه تو را به یاد محبوب می‌اندازد.

۵ - خلوت کردن با سیرت پیامبر ﷺ.

دعا

پس چه باید کرد؟

بعد از خواندن این صفحات شاید عده‌ای پرسند:

چگونه می‌شود عشق و محبت به رسول الله ﷺ را کسب کرد؟

ما می‌خواهیم عاشق رسول الله ﷺ شویم، ولی نمی‌دانیم چگونه؟

راه‌های رسیدن به عشق و محبت رسول الله ﷺ چیست؟

این سؤالات که در مورد راه و رسم عشق و عاشقی مطرح می‌شود،

دلالت بر این دارد که سؤال کننده اولین گام را در این راه برداشته است،

ولی قبل از این که به پاسخ این سؤالات بپردازیم این سؤال کلیدی را

مطرح می‌کنیم:

اصلاً آیا عشق و دوست داشتن، اکتسابی است که ما آن را

بیاموزیم!؟

عشق و محبت اکتسابی هم محسوب می‌شود:

عشق و محبت، مانند علم و حلم است که رسول الله ﷺ درباره‌ی

آنها می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ، مَنْ يَتَحَرَّى الْخَيْرَ يُعْطَهُ، وَمَنْ

يَتَّقِي الشَّرَّ يُوقَهُ...»^۱.

(جز این نیست که علم با تعلم و آموختن و حلم با حلم و بردباری نشان دادن حاصل می‌شود و کسی که در پی خیر باشد خیر به او داده می‌شود و کسی که از شر بر حذر باشد، از آن بر حذر داشته می‌شود.) پس همان‌طور که علم با تعلم و یادگیری حاصل می‌شود، حلم و بردباری هم یک صفت اخلاقی است که با تمرین و بردباری نشان دادن حاصل می‌شود، عشق و محبت هم اکتسابی است که با دوست داشتن و محبت ورزیدن حاصل می‌شود.

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که در مورد دوست داشتن حسن و حسین - رضی الله عنهما - رسول محبوب صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»^۲.

(هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، در واقع من را دوست داشته است و هر کس به آن دو بغض به ورزد، در واقع به من بغض و کینه ورزیده است.)

رسول الله صلی الله علیه و آله به فاطمه رضی الله عنها در مورد عایشه رضی الله عنها فرمود:

«أَيُّ بَنِيَّةٍ أَلَسْتَ تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟!»

^۱ - صحیح: مسند الشامیین، شماره‌ی ۲۰۳۶ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابودردا رضی الله عنه. این حدیث در جرح و تعدیل احادیث کتاب العلم نسایی، حدیث ۴۷ حدیثی صحیح و مرفوع دانسته شده است.

^۲ - حسن: ابن ماجه، باب فضل الحسن والحسين ابني علي بن ابي طالب رضي الله عنهم، شماره‌ی ۱۴۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۱۴۳، حسن دانسته شده است.

فَقَالَتْ: بَلَى.

قَالَ: «فَأَجِبِي هَذِهِ»^۱.

(ای دختر عزیزم، مگر آن چه من دوست دارم تو دوست نداری؟!)
گفت: آری.

فرمود: (پس این را دوست بدار.)

و به عایشه رضی الله عنها در مورد اسامه بن زید رضی الله عنه فرمود:

«يَا عَائِشَةُ أَجِيبِي فَإِنِّي أُحِبُّهُ»^۲.

(ای عایشه، او را دوست بدار، زیرا من او را دوست دارم.)

پس معلوم می‌شود که دوست داشتن یک عمل اکتسابی است، و الا پیامبر صلی الله علیه و آله محبت و دوست داشتن حسن و حسین رضی الله عنهما را به مسلمانان سفارش نمی‌کرد، به فاطمه رضی الله عنها نمی‌فرمود که عایشه رضی الله عنها را دوست بدار و به عایشه رضی الله عنها نمی‌فرمود که اسامه بن زید رضی الله عنه را دوست بدار. در این جا برخی از راه‌های رسیدن به عشق و محبت رسول الله صلی الله علیه و آله را ذکر می‌کنیم که عبارتند از:

۱- دعا.

۲- شناخت.

۳- درود و سلام فرستادن بر ایشان.

۴- پیروی و اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله.

۱ - صحیح: مسلم، باب في فضل عائشة رضي الله تعالى عنهما، شماره‌ی ۴۷۲ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

۲ - حسن: ترمذی، شماره‌ی ۳۷۵۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

دعا کوتاه‌ترین راه است:

دعا کوتاه‌ترین، آسان‌ترین و مؤثرترین راه رسیدن به خواسته‌های ما است. باید خالصانه از خدا بخواهیم که عشق و علاقه‌ی به خود و رسول الله ﷺ را در دل ما بیندازد و دل‌های ما را آکنده از عشق و محبت، نسبت به خود و پیامبرش نماید.

از عبد الله بن یزید خطمی انصاری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ دعا می‌کرد که محبت کسی را که دوست داشتنش نزد خدا برایش سودمند است به او ارزانی کند و می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يَنْفَعُنِي حُبُّهُ عِنْدَكَ، اللَّهُمَّ مَا رَزَقْتَنِي مِمَّا أَحِبُّ فَأَجْعَلْهُ قُوَّةً لِي فِيْمَا تُحِبُّ، اللَّهُمَّ وَمَا زَوَيْتَ عَنِّي مِمَّا أُحِبُّ فَأَجْعَلْهُ فِرَاقًا لِي فِيْمَا تُحِبُّ»^۱.

(پروردگارا! محبت خود و محبت کسی را که نزد تو برای من سودمند باشد به من ارزانی بدار، خدایا! آن چه را که دوست داشتم به من عطا فرمودی پس آن را مایه‌ی قدرتم در آن چه دوست داری قرار ده و پروردگارا! آن چه را که دوست دارم و از من دور ساختی پس آن را مایه‌ی فراغت در آن چه دوست داری بگردان.)

سؤال: عشق و محبت چه کسی از عشق و محبت رسول الله ﷺ برای

ما نزد خدا سودمندتر است؟

۱ - ترمذی، باب ما جاء في عقد التسبیح بالید، شماره‌ی ۳۴۱۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عبد الله بن یزید خطمی انصاری رضی الله عنه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن الترمذی، حدیث ۴۳۹۱ ضعیف دانسته شده است.

— ۲۶۱ ————— **محبوب‌ترین انسان** —————

پروردگارا، محبت خود و محبت پیامبر خود را که نزد تو برای ما
سودمند است به ما ارزانی کن.

۲ - شناخت:

آیا شناخت شکل و شمایل و اوصاف ظاهری لازم است؟

✽ عشق و محبت بدون شناخت وجود ندارد:

تردیدی نیست که عشق و محبت بدون شناخت وجود ندارد. دوستدار و عاشق باید شناخت متکامل و همه جانبه‌ای از محبوب خود داشته باشد و هر چه محاسن و زیبایی‌های محبوبش را بیشتر بداند عشق و علاقه‌ی وی نسبت به محبوب زیادتر می‌شود.

در فصل «اخلاق عظیم» سعی شد تا خواننده تا حدی با سیرت و محاسن اخلاقی رسول الله ﷺ آشنا شود. مراجعه به کتاب‌های سیرت که در فصل «شناخت پیامبر ﷺ» نام آن‌ها آورده شد لازم و ضروری است.

✽ شناخت شکل، شمایل و اوصاف ظاهری:

سؤالی که اکنون مطرح می‌شود این است:

آیا شناخت صورت، شکل، شمایل و اوصاف ظاهری هم لازم است؟
بله. زیرا اگر مهر و محبت کسی در دل انسان بنشیند، دوست دارد که او یا عکس وی را ببیند. رسول الله ﷺ پیامبران را برای اصحاب ﷺ توصیف می‌کرد و می‌فرمود که فلان پیامبر شبیه فلان فرد است تا محبت آن پیامبر در دل اصحاب ﷺ زیاد شود و با دیدن آن شخص گویا او را

دیده‌اند.

سؤال: عکس چه کسی را همیشه همراه خود داری؟

رسول الله ﷺ در هنگام تعریف ماجرای سفر اسرا و معراج برای

اصحابش فرمود:

«...وَقَدْ رَأَيْتَنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يُصَلِّي فَإِذَا رَجُلٌ
صَرَبٌ جَعْدٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَةَ وَإِذَا عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَائِمٌ يُصَلِّي أَقْرَبُ النَّاسِ
بِهِ شَبَهًا عُرْوَةً بِنُ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ قَائِمٌ يُصَلِّي أَشْبَهُ النَّاسِ بِهِ صَاحِبُكُمْ
. يَعْنِي نَفْسَهُ»^۱.

(...خودم را در میان مجموعه‌ای از پیامبران دیدم. موسی

ایستاده بود و نماز می‌خواند؛ او لاغر و موفر فری بود؛ گویا یکی از

مردان قبیله‌ی «شنوئه» است. عیسی بن مریم هم ایستاده بود و

نماز می‌خواند. عروه بن مسعود ثقفی از همه به او شبیه‌تر است.

ابراهیم هم ایستاده بود و نماز می‌خواند. یار شما – یعنی خودش

– از همه به او شبیه‌تر است.)

توصیف صورت، شکل، شمایل و اوصاف ظاهری پیامبر ﷺ:

رسول الله ﷺ از نگاه عاشقان:

رسول الله ﷺ از جهت صورت، شکل، شمایل و اوصاف ظاهری آن

۱ - صحیح: مسلم ، باب ذکر المسیح ابن مریم والمسیح الدجال، شماره‌ی ۲۵۱
و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

چنان ممتاز بوده که وصف ایشان در بیان و گفتار نمی‌گنجد. به خاطر عشق و علاقه‌ی زیادی که اصحاب به پیامبر ﷺ داشتند، ایشان را برای اصحاب کم سن و سال و تابعین توصیف می‌کردند و به سؤالات آنان درباره‌ی شکل ظاهری پیامبر ﷺ پاسخ می‌دادند که با اذعان به این که بیان تمامی روایات مربوط به اوصاف ظاهری رسول‌الله ﷺ در توان ما نیست این چند سطر را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

* توصیف پیامبر ﷺ از زبان ام‌معبد خزاعی:

ام‌معبد خزاعی پیامبر ﷺ را که هنگام مهاجرت از کنار خیمه‌های آنان عبور کرده بود، برای شوهر خود چنین توصیف می‌کند: «زیبایی او چشم‌گیر بود، چهره‌ای درخشان و نورانی داشت. مردی خوش اخلاق بود. قیافه‌اش را بزرگی شکم یا سر نامتناسب و کوچکی سر نیز معیوب نساخته بود. زیبا و خوش رو بود. چشمانی سیاه، مژگانی بلند و صدایی صاف و گرم و گردنی کشیده داشت. ابروانش کمانی و کشیده و گیسوانش سیه فام بود. وقتی سکوت می‌کرد، سراپا وقار بود و چون لب به سخن می‌گشود، هیبتش دو چندان می‌شد. از دور زیباترین و پر شکوه‌ترین کس به نظر می‌رسید و از نزدیک شیرین‌گفتارتر از همگان بود. گفتارش شیرین و دلچسب بود و به اندازه سخن می‌گفت - نه زیاد و نه کم - و سخنانش مانند رشته‌های مروارید بود. قامتی میانه داشت؛ نه بلند و نه کوتاه. هم‌چون شاخه پر طراوتی بود که هرگاه در میان دو شاخه دیگر قرار می‌گرفت، زیباتر و نیکو‌منظرتر بود. همراهانی داشت که دورش حلقه زده بودند و

هرگاه سخن می‌گفت، به سخنانش گوش می‌سپردند و چون دستور می‌داد، بی‌درنگ فرمانش را اجرا می‌کردند. همواره پیرامونش گرد می‌آمدند. ترشو نبود و کسی را تحقیر نمی‌کرد.^۱

ببینید عاشقان پیامبر ﷺ چه عاشقانه ایشان (قامت، چهره، چشمان،

ابروان، مو، بو و...) را توصیف می‌کنند!؟

* توصیف پیامبر ﷺ از زبان علی بن ابی طالب ﷺ:

علی بن ابی طالب ﷺ در توصیف پیامبر ﷺ می‌گوید:

«لَمْ يَكُنْ بِالطَّوِيلِ الْمُمَغِّطِ وَلَا بِالْقَصِيرِ الْمُتَرَدِّدِ، وَكَانَ رِنَعَةً مِنَ الْقَوْمِ، وَلَمْ يَكُنْ بِالْجَعْدِ الْقَطِطِ وَلَا بِالسَّيِّطِ. كَانَ جَعْدًا رَجُلًا، وَلَمْ يَكُنْ بِالْمُطَهَّمِ وَلَا بِالْمُكَلَّثِمِ، وَكَانَ فِي الْوَجْهِ تَدْوِيرٌ أَبْيَضٌ مُشْرَبٌ، أَدْعَجُ الْعَيْنَيْنِ، أَهْدَبُ الْأَشْفَارِ، جَلِيلُ الْمَشَاشِ وَالْكَتْدِ، أَجْرَدُ ذُو مَسْرُوبَةٍ، شَشْنُ الْكَفَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، إِذَا مَشَى تَقَلَّعَ كَأَنَّمَا يَمْشِي فِي صَبَبٍ، وَإِذَا التَفَّتْ التَّفَّتَ مَعًا، بَيْنَ كَتْفَيْهِ خَاتَمُ الثُّبُوتِ وَهُوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، أَجْوَدُ النَّاسِ كَفًّا، وَأَشْرَحُهُمْ صَدْرًا، وَأَصْدَقُ النَّاسِ لَهْجَةً، وَأَلْيَنُهُمْ عَرِيكَةً وَأَكْرَمُهُمْ عَشْرَةً. مَنْ رَأَاهُ بِدَيْهَةٍ هَابَهُ وَمَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ يَقُولُ نَاعَتُهُ: لَمْ أَرْ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ»^۲.

(نه بیش از حد بلند قامت و نه بیش از اندازه کوتاه بود؛ بلکه

۱ - المستدرک علی الصحیحین، حاکم، حدیث ۴۲۷۴ از هشام بن حبیب بن خویلد ﷺ، الرحیق المختوم، صفی الرحمن مبارکفوری، ص ۷۰۴ و ۷۰۵ به نقل از زاد المعاد، ۲/ ۵۴ و ترجمه‌ی الرحیق المختوم، حامد فیروزی و ابراهیم کیانی، ۲۷۹/۲ با اندکی تصرف.

۲ - ترمذی، باب ما جاء فی صفة النبی صلی الله علیه وسلم، شماره‌ی ۳۵۷۱ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از علی بن ابی طالب ﷺ. این حدیث در صحیح و ضعیف سنن الترمذی، حدیث ۳۶۳۸ ضعیف دانسته شده است.

میانه قامت و خوش اندام بود؛ گیسوانش نه چندان فر خورده و نه چندان صاف بود؛ بلکه اندکی چین داشت؛ چهره‌اش چاق و برآمده نبود و گونه‌هایش برجسته و بدون گوشت نیز نبود و در عین حال چهره‌ای متمایل به گردی و سفید گندمگون داشت. چشمانی سیاه و درشت با مژگانی بلند داشت. استخوان‌های ساعد و بازوانش، کشیده و کف دستانش، فراخ و در عین حال درشت بود. از زیر گلو تا ناف، یک رشته موی ظریف رسته بود و در سینه و شکم او موی دیگری وجود نداشت. دستان و پاهای، کشیده و درشتی داشت و چون راه می‌رفت، سریع و پرتوان حرکت می‌کرد؛ چنان‌که گویی در سراسیمگی حرکت می‌کند. وقتی به سوی کسی بر می‌گشت، با تمام بدن بر می‌گشت. میان شانه‌هایش مهر نبوت قرار داشت که نشانه‌ی خاتم پیامبران بود. از همه مردم بخشنده‌تر، سینه گشوده‌تر، راست‌گوتر، نرم‌خوتر و خوش‌برخوردرتر بود. هر کس برای اولین بار او را می‌دید، هیبت وی بر او چیره می‌شد و هر کس با او همنشین می‌شد، دوستش می‌داشت. هر کس او را توصیف می‌کرد، می‌گفت: هرگز مانند او کسی ندیده‌ام.)

* زیباترین و خوش‌اخلاط‌ترین شخص!

از برا بن عازب رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَ أَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ

الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ»^۱.

۱ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۸۵ و تعدادی دیگر از محدثان از برا رضی الله عنه.

(رسول الله از نظر چهره و خلقت از همه‌ی مردم، زیباتر بود و قامتش نه زیاد بلند و نه کوتاه بود.)

* مانند ماه!

از برا بن عازب رضی الله عنه پرسیدند: آیا چهره‌ی نبی اکرم مانند شمشیر، می‌درخشید؟

گفت: خیر، بلکه مانند ماه بود.^۱

* خورشید در حال طلوع!

وقتی ابو عبیده بن محمد بن عمار یاسر رضی الله عنه از ربیع دختر معوذ بن عفرا رضی الله عنه خواست که رسول الله صلی الله علیه و آله را برای او توصیف کند گفت: پسر کم، اگر او را می‌دید، گویا خورشیدی را در حال طلوع دیده‌ای.^۲

* چهره‌ی خورشید!

از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَأَنَّ الشَّمْسَ تَجْرِي فِي وَجْهِهِ...»^۳

(چیزی زیباتر از رسول الله ندیدم. گویا خورشید در چهره‌ی او جریان دارد...)

۱ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۸۸ و تعدادی دیگر از محدثان از برا رضی الله عنه.
۲ - صحیح: سنن الدارمی، باب فی حسن النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۶۱ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ربیع بنت معوذ - رضی الله عنها.
۳ - ترمذی، باب فی صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۵۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن الترمذی، حدیث ۳۶۴۸ ضعیف شمرده شده است.

* پاره‌ای از ماه!

از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا سَرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ»^۱.

(وقتی رسول الله خوشحال می‌شد، چهره‌اش می‌درخشید. گویا

پاره‌ای از ماه است و ما این وضعیت را از ایشان می‌شناختیم.)

* سردتر از برف و خوش‌بوتر از مُشک!

از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت شده است که مردم دست‌های مبارک نبی

اکرم صلی الله علیه و آله را می‌گرفتند و بر صورت خود می‌کشیدند. من نیز دست او را

گرفتم و به صورت خود، کشیدم. دست ایشان از برف، سردتر و از مُشک،

خوشبوتر بود.^۲

* نرم‌ترین و خوش‌بوترین!

از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«مَا مَسَسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيبَاغًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ
أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ»^۳.

(هیچ پارچه‌ی حریر و دیبایی را لمس نکردم که به لطافت کف

دست رسول خدا باشد و هرگز هیچ بویی، خوش‌بوتر از بوی پیامبر

۱ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۹۲ و تعدادی دیگر از محدثان از کعب بن مالک رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۸۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوجحیفه رضی الله عنه.

۳ - صحیح: بخاری باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۹۷ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

استشمام نکردم.)

از جابر رضی الله عنه روایت شده است:

«أَنَّ النَّبِيَّ لَمْ يَسْئَلْ طَرِيقاً أَوْ لَا يَسْئَلُ طَرِيقاً فَيَتَّبِعُهُ أَحَدٌ إِلَّا عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ سَلَكَهُ مِنْ طِيبِ عَرْفِهِ. أَوْ قَالَ: مِنْ رِيحِ عَرْفِهِ»^۱.

(پیامبر از هیچ راهی نمی‌گذشت مگر آن که همه از بوی خوش ایشان می‌فهمیدند که ایشان از آن جا عبور کرده است. یا گفت: از بوی خوش عرق او.)

ام سلیم مادر انس - رضی الله عنهما - درباره‌ی عرق رسول الله صلی الله علیه و آله

گوید:

«وَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ الطَّيِّبِ»^۲.

(آن از خوشبوترین خوشبویی‌ها است.)

* موهای خود را هم رها می‌کرد و هم فرق می‌کرد:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَسْدِلُ شَعْرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ»^۳.

(رسول الله موهای خود را [بر پیشانی]، رها می‌کرد و مشرکین،

۱ - سنن الدارمی و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما.

۲ صحیح: مسلم، باب قوله: «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ»، شماره‌ی ۴۳۰۰ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

۳ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۹۴ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن عباس - رضی الله عنهما.

فرق باز می‌کردند. [گفتمنی است که] اهل کتاب نیز موهای خود را رها می‌کردند و رسول خدا در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب عمل کند. سر انجام، رسول الله نیز فرق باز کرد.

* زیباتر از او ندیدیم!

از برابن عازب رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«كَانَ النَّبِيُّ مَرْبُوعًا بَعِيدًا مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ لَمْ أَرْ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ»^۱.

(نبی اکرم دارای قامتی متوسط بود و شانه‌های او با یکدیگر فاصله داشت. موهای وی به نرمه‌ی گوش‌هایش می‌رسید. او را در پارچه‌ی یمنی سرخ رنگی دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام.)

* فقط بیست موی سفید در سر و ریش داشت!

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

«كَانَ النَّبِيُّ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلَا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلَا سَبَطٍ رَجُلٍ، أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقَبِيضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ»^۲.

(نبی اکرم قامتی متوسط داشت، نه قد بلند و نه کوتاه بود. رنگش،

۱ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۸۷ و تعدادی دیگر از محدثان از برا رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب صفة النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۲۸۳ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

زیبا و درخشان بود. سفید به نظر می‌رسید، اما نه زیاد. گندم گون هم نبود. موهای او نه خیلی مجعد بود و نه بسیار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحی، چهل سال داشت، پس از آن، ده سال در مکه ماند و بر او وحی نازل می‌شد و ده سال در مدینه به سر برد و هنگام وفات، بیست و نهم ساله بود (وجود نداشت).

* تو را به خدا شعری زیباتر از این دیده‌ای!

من به مبارزه می‌طلبم اگر کسی بتواند عاشقی را در طول تاریخ بشریت نام ببرد که زیباتر از این عاشق، محبوبش را توصیف کرده باشد! ببینید شاعر عاشق پیامبر، حسان بن ثابت انصاری رضی الله عنه چگونه ایشان را توصیف می‌کند:

وَأَحْسَنُ مِنْكَ لَمْ تَرَ قَطُّ عَيْنِي * وَأَجْمَلُ مِنْكَ لَمْ تَلِدِ النَّسَاءَ
خُلِقْتُ مُبْرَأً مِنْ كُلِّ عَيْبٍ * كَأَنَّكَ قَدْ خُلِقْتَ كَمَا تَشَاءُ^۱

(هرگز چشم من کسی نیکوتر از تو را ندیده است و زنان زیباتر از تو کسی را نزاییده‌اند، به دور از هر عیبی آفریده شدی، گویا آن گونه که می‌خواستی

۱ - المستطرف في كل فن مستظرف، ۱ / ۲۳۱.

هم چنین حسان بن ثابت رضي الله عنه در وصفش می‌گوید:
مَتَى يَبْدُ فِي الدُّجَى الْبَهِيمِ جَبِينُهُ * يَلُحُّ مِثْلَ مَصْبَاحِ الدُّجَى الْمُنَوَّقِ
فَمَنْ كَانَ أَوْ مَنْ يَكُونُ كَأَحْمَدٍ * نِظَامَ لِحْقٍ، أَوْ نِكَالٍ لِمُلْحِدٍ
(هر گاه در شب تاریک پیشانی‌اش نمایان شود، بسان چراغی که در شب شعله می‌کشد، می‌درخشد.
چه کسی بسان احمد بود یا می‌باشد، او برای حق نظم دهنده و برای ملحد و بی‌دین عذاب است.)
(راجع: السنن الكبرى للبيهقي، ۷ / ۴۲۲).

آفریده شدی!)!

* نور ماه:

وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه ایشان را می‌دید، می‌گفت:
 أَمِينٌ مُصْطَفَى بِالْخَيْرِ يَدْعُو * كَضَوْعِ الْبَدْرِ زَايِلَةُ الظَّلامِ
 (مصطفی امین است و به سوی خیر دعوت می‌کند، بسان نور ماه شب
 چهارده که تاریکی را زایل می‌کند.)

وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه ایشان را می‌دید، این بیت شعر زهیر را
 می‌خواند:

لَوْ كُنْتُ مِنْ شَيْءٍ سِوَى بَشَرٍ * كُنْتُ الْمَضِيءَ لِلَّيْلَةِ الْبَدْرِ^۱
 (اگر چیزی به غیر از بشر بودی، پس روشن کننده‌ی شب چهارده
 بودی.)

عایشه - رضی الله عنها - گوید: روزی نشسته بودم و نخ می‌ریسیدم و
 پیامبر کفشش را تعمیر می‌کرد و پیشانی ایشان عرق می‌کرد و از عرق نور
 ایجاد می‌شد. من مات و مبهوت شدم. رسول الله ص به من نگاه کرد و
 فرمود: چرا مبهوت شدی ای عاتشه؟

گفتم: پیشانی شما عرق می‌کرد و عرق نور ایجاد می‌کرد و اگر
 ابو کثیر هذلی شما را می‌دید می‌دانست که شما برای شعرش سزاوارتر
 هستید.

فرمود: ابو کبیر چه می‌گوید؟

گفتم: می‌گوید:

۱- ر. ک: دلائل النبوة، بیهقی، ۱ / ۲۷۰.

وَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى أُسْرَةٍ وَجْهَهُ * بَرَقَتْ كَبْرَقِ الْعَارِضِ الْمُتَهَلِّلِ

(زمانی که به خطوط چهره‌ی او نگاه کنی، مانند برق ابری که می‌درخشد، برق می‌زند.)

* عشق محمد بس است و آل محمد!

سعدی، شاعر عاشق، چه زیبا سروده است:

ماه فرو ماند از جمال محمد * سرو نباشد به اعتدال محمد
 قدر فلک را کمال و منزلتی نیست * در نظر قدر با کمال محمد
 وعده‌ی دیدار هر کسی به قیامت * لیل‌های اسری شب وصال محمد
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی * آمده مجموع در ظلّال محمد
 عرصه‌ی گیتی مجال همّت او نیست * روز قیامت نگر مجال محمد
 و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس * بو که قبولش کند بلال محمد
 همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد * تا بدهد بوسه بر نعال محمد
 شمس و قمر در زمین حشر نتابند * نور نتابد مگر جمال محمد
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی * عشق محمد بس است و آل محمد

صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ

* سید البشر:

یک صوفی عاشق از کشور سنگال به نام محمد بن عبدالله سعاد در قرن

سیزدهم هجری قصیده ای به عنوان «سید البشر» می سراید که به خاطر زیبایی کم نظیرش آن را در این جا ذکر می کنم:

لَمَّا رَأَيْتُ إِلَىٰ أُنْوَارِهِ سَطَعْتُ

وَضَعْتُ مِنْ خِيفَتِي كَفِّيَ عَلِيَّ بَصْرِي

وقتی دیدم انوارش درخشید از ترس دستم را روی دیده ام گذاشتم.

خَوْفًا عَلَيَّ بَصْرٍ مِنْ حَسَنِ صُورَتِهِ

فَلَسْتُ أَنْظُرُهُ إِلَّا عَلَيَّ قَدَرٌ

از زیبایی چهره‌اش نسبت به چشمم بیم دارم، لذا بیش از مقداری معین به او نگاه نمی کنم.

لَنَوَّازٍ مِنْ نُورِهِ فِي نُورِهِ غَرَقْتُ

وَالْوَجْهَ مِثْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ

تمام نورها از نور او و غرق در نور او هستم و چهره اش بسان طلوع خورشید و ماه هست.

رُوحٌ مِنَ التَّوْرِ فِي جَسْمٍ مِنَ الْقَمَرِ

كَحُلَّةٍ نُسِجَتْ مِنْ أُنْجُمِ الزَّهَرِ

روحی از نور در پیکری از ماه، بسان پارچه ای که از ستارگان زهره بافته شده است.

فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي قَدْ حَازَ أَفْضَلَ مَا

قَدْ حَازَهُ الْعَبْدُ مِنْ جَنٍّ وَمِنْ بَشَرٍ

پس گفتم: این کسی است که بهترین چیزهایی را دریافته است که بنده‌ای از جن و انس دریافته است.

حَمْدُ مَوْلَايَ فِي رُؤْيَاكَ يَا أَمَلِي

هذا المني غايةً لها سيّد البشر

مولایم را به خاطر دیدن تو در خواب حمد و ستایش کردم ای امیدم، این منتهای آرزوی من است این سرور بشریت است.

بشّر سمیّک یا سندی ویا ثقتی

بالفوز یوم ورود الخلق فی الحشر^۱

ای تکیه گاه و ای اعتمادگاهم، به هم نام خودت مژده‌ی رستگاری در روز ورود خلق به صحرای محشر را بده.

کاش او را می‌دیدى!

بعد از بیان این توصیفات، عشق و محبت بسیاری از مسلمانان به

رسول الله ﷺ بیشتر می‌گردد و مشتاق دیدن رسول الله ﷺ می‌شوند، ولی از

قدیم گفته‌اند: شنیدن کی بود مانند دیدن!

آیا تو مشتاق دیدن رسول الله ﷺ نیستی؟

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«... وَلَيَاتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ

أَهْلِهِ وَمَالِهِ»^۲.

(... زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که دیدن من برای او از مانند

خانواده و ثروتش، محبوب‌تر است.)

^۱ - از سایت «معجم البابطين للشعراء العربیة فی القرنین التاسع عشر والعشرین» منسوب به شاعر محمد بن عبد الله سعاد صوفی قادری متولد سال ۱۸۶۱م در شهر فوطاطور کشور سنگال.

^۲ - صحیح: بخاری، باب علامات النبوة فی الإسلام، شماره‌ی ۳۳۲۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

این یکی از آن زمان‌هایی است که تو مشتاق دیدن جمال زیبای محبوبمان رسول الله ﷺ هستی!

فوشا به حال تو که با این که او را ندیده‌ای به او ایمان داری!

با این حال غم مخور، چون در این احادیث تسلاهی خاطر برای تو هست:

وقتی رسول الله ﷺ وفات کرد، مدینه غرق گریه شد. برخی از اصحاب از هوش رفتند. عمر رضی الله عنه هم ادعا کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله نمرده است و هر کس بگوید مرده با این شمشیر به حسابش می‌رسم و...!

مردم می‌گفتند: «دوست داشتیم قبل از رسول الله بمیریم. می‌ترسیم که بعد از رسول الله به فتنه بیفتیم.»^۱

یکی از اصحاب، به نام معن بن عدی رضی الله عنه چیزی گفت که همه را شگفت زده کرد.

او گفت: «ولی به خدا قسم، من دوست ندارم که پیش از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌مردم!»^۲

از او می‌پرسیم: ای پسر عدی! ای یار گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا می‌فهمی چه می‌گویی؟!

چرا دوست نداشتی قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله بمیری، در حالی که یاران

۱ - الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ۱ / ۴۵۱ و الجمع بین الصحیحین البخاری ومسلم، ۱ / ۳۰.

۲ - همان مصادر و همان صفحات.

عاشق رسول الله ﷺ دوست ندارند بعد از او زنده باشند؟! او در ادامه می‌گوید: «تا وقتی مرده است او را تصدیق کنم، همان‌طور که وقتی زنده بود او را تصدیق می‌کردم!»^۱ او در زندگی در کنار رسول الله ﷺ بود و ایشان را مشاهده و تصدیق می‌کرد، اکنون می‌خواهد پس از مرگ رسول الله ﷺ هم ایشان را تصدیق کند.

ای مسلمانان قرن بیست و یکم! ما رسول الله ﷺ را ندیده‌ایم و با او زندگی نکرده‌ایم، با این حال پس از گذشت بیش از هزار و چهار صد سال از وفاتش او را تصدیق می‌کنیم و او را دوست داریم! این جای خوشحالی و سپاسگزاری دارد.

به این احادیث که دل عاشقان را خنک می‌کند توجه کن.
از مالک بن انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَدِدْتُ أَنِّي لَقِيتُ إِخْوَانِي».

فَقَالَ أَصْحَابُهُ: أَوْلَيْسَ نَحْنُ إِخْوَانُكَ؟!

قَالَ: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَلَكِنْ إِخْوَانِي الَّذِينَ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرُونِي»^۲.

(دوست داشتم که با برادران خود ملاقات می‌کردم.)

یارانش گفتند: مگر ما برادران تو نیستیم؟!

فرمود: (شما یاران من هستید، ولی برادران من کسانی هستند

۱ - همان مصادر و همان صفحات.

۲ - صحیح: مسند احمد، شماره‌ی ۱۲۱۱۹ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه.

که در حالی که من را ندیده‌اند به من ایمان آورده‌اند).

«... وَدِدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا.»

قَالُوا: أَوْلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ...»^۱.

(دوست داشتیم که برادران خود را می‌دیدیم.)

گفتند: مگر ما برادران تو نیستیم ای رسول الله؟!

فرمود: (شما یاران من هستید. برادران ما کسانی هستند که

هنوز نیامده‌اند.)

ای برادران پیامبر! ببینید رسول الله ﷺ مشتاق دیدار شما است و

دوست دارد شما را ببیند، آیا شما مشتاق دیدار او نیستید؟!

از ابو جمعه رضی الله عنه روایت شده است که گفت: با رسول الله نهار

خوردیم. ابو عبیده بن جراح هم با ما بود. ابو عبیده پرسید:

يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا أَسْلَمْنَا مَعَكَ وَجَاهَدْنَا مَعَكَ؟!

قَالَ: «نَعَمْ قَوْمٌ يَكُونُونَ مِن بَعْدِكُمْ يُؤْمِنُونَ بِي وَلَمْ يَرُونِي»^۲.

یا رسول الله! آیا کسی از ما بهتر است که با تو اسلام آوردیم و

همراه تو جهاد کردیم؟!

فرمود: (بله. قومی که بعد از شما هستند و در حالی که من را

ندیده‌اند به من ایمان آورده‌اند.)

^۱ - صحیح: مسلم، باب استحباب إطالة الغرة والتججيل في الموضوع، شماره‌ی ۳۶۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: مسند احمد، شماره‌ی ۱۶۳۶۲ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از ابو جمعه رضی الله عنه.

۳- درود و سلام فرستادن بر ایشان:

این همه خیر و خوبی !

❁ تو یک درود بر پیامبر ﷺ بفرست، خدا ده درود بر تو می‌فرستد!
آیا این ممکن است که تو فقط یک درود بر پیامبر ﷺ بفرستی و
خداوند از بالای هفت آسمان ده درود بر تو بفرستد؟!

چه سعادتى بالاتر از این!

از ابوظلحه رضی الله عنه روایت شده است که گفت: روزی رسول الله در حالی
که خوشحالی در چهره‌ی مبارک هویدا بود آمد. گفتیم: ما خوشحالی را
در چهره‌ات می‌بینیم.

فرمود:

«إِنَّهُ أَتَانِي الْمَلَكُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: أَمَا يُرْضِيكَ أَنَّهُ لَا
يُصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ إِلَّا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْكَ أَحَدٌ إِلَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ
عَشْرًا؟»^۱.

(فرشته نزد من آمد و گفت: ای محمد! آیا خشنود نیستی از این
که پروردگار تو می‌فرماید: هر کس از امت تو، بر تو یک درود بفرستد

۱ - نسایی، باب فضل التسليم على النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی
۱۲۶۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوظلحه رضی الله عنه. این حدیث در فضل الصلاة
على النبي، حدیث ۱ صحیح لغیره دانسته شده است.

من بر او ده درود می‌فرستم و هر کس از امت تو بر تو یک سلام بگوید
من بر او ده سلام می‌گویم؟)

هم چنین می‌فرماید:

«مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا»^۱.

(هر کس یک درود بر من بفرستد، خداوند ده درود بر او
می‌فرستد.)

آیا دوست داری خداوند هزار بار بر تو درود بفرستد؟

کافی است که فقط صد بار بر رسول الله ﷺ درود بفرستی.

از این مطالب استنباط می‌شود که باید خیلی بر پیامبر ﷺ درود
فرستاد. ولی چقدر؟

❁ هر چه بیشتر بهتر!

درود فرستادن بر پیامبر ﷺ ذکر و عبادت است که هر چه بیشتر گفته
شود، ثواب بیشتری دارد.

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت شده است که وقتی یک سوم از شب
می‌گذشت، پیامبر ﷺ بر می‌خاست و می‌فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ، اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتْ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ

جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ»

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّي أَكْثُرُ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ فَكَمْ أَجْعَلُ لَكَ مِنْ صَلَاتِي؟
فَقَالَ: «مَا شِئْتَ».

۱ - صحیح: مسلم، باب الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم بعد التشهد،
شماره‌ی ۶۱۶ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

قُلْتُ الرَّبُّعَ.

قَالَ: «مَا سِئْتِ فَإِنْ زِدْتِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ.»

قُلْتُ: النَّصْفَ؟

قَالَ: «مَا سِئْتِ فَإِنْ زِدْتِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ.»

قُلْتُ: فَالثَّلَاثِينَ؟

قَالَ: «مَا سِئْتِ فَإِنْ زِدْتِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ.»

قُلْتُ: أَجْعَلُ لَكَ صَلَاتِي كُلَّهَا.

قَالَ: «إِذَا تَكْفَى هَمَّكَ وَيُعْفِرُ لَكَ ذَنْبَكَ»^۱.

(ای مردم! خدا را یاد کنید. خدا را یاد کنید. صورِ اوّل فرا رسید و

پشت سر آن صور دوم نیز فرا می‌رسد، مرگ با تمام آنچه که در خود

دارد، آمد، مرگ با حالات خود آمد.)

گفتم: ای رسول خدا! من بسیار بر تو صلوات می‌فرستم، چه

مقدار از اوراد و اذکار را مخصوص صلوات بر تو گردانم؟

فرمود: (هر چه خواستی.)

گفتم: یک چهارم آن‌ها را؟

فرمود: (هر اندازه خواستی، اگر آن را زیاد نمایی برای تو بهتر

است.)

گفتم: نصف آن‌ها را؟

فرمود: (هر مقدار که خواستی و اگر بیشتر باشد، برای تو بهتر

است.)

۱ - صحیح: ترمذی، باب منه، شماره‌ی ۲۳۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از ابی بن کعب رضی الله عنه ترمذی گوید: این حدیثی حسن و صحیح است.

گفتم: دو سوم آن‌ها را؟

فرمود: (هر مقدار که خواستی و اگر بیشتر باشد، برای تو بهتر است.)

گفتم: تمام دعا‌های خود را صلوات بر تو می‌گردانم.

فرمود: (در این صورت، غم و غصه‌هایت را کفایت می‌کند و گناهان تو بخشیده می‌شوند).

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَوْلَى النَّاسِ بِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلَاةً»^۱.

(نزدیک‌ترین مردم در روز قیامت به من کسانی هستند که بیشتر بر من درود فرستاده‌اند.)

❁ اگر خدا بر تو درود بفرستد چه می‌شود؟

می‌دانی اگر خدا بر تو درود بفرستد چه می‌شود؟

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» [الأحزاب: ۴۳].

(او کسی است که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد، و همواره نسبت به مؤمنان مهربان است.)

درود خداوند باعث خروج تو از تمام تاریکی‌ها می‌شود. تاریکی‌ها در

۱ - سنن الترمذی، باب ما جاء في فضل الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۴۴۶ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه. این حدیث در صحیح و ضعیف سنن الترمذی، حدیث ۴۸۴ ضعیف دانسته شده است.

این آیه به صورت مطلق آمده است. تاریکی‌های گمراهی، گناه، سنگدلی، تبلی، بیکاری، دغدغه‌ها، افسردگی‌ها، بیماری‌های روحی و روانی و...

✽ رسول الله ﷺ هم بر تو درود می‌فرستد!

علاوه بر همه‌ی این ثواب‌ها، آیا دوست داری که رسول الله ﷺ بر تو درود بفرستد؟

پس بر ایشان درود بفرست:

«مَنْ صَلَّى عَلَيَّ بَلَّغْتَنِي صَلَاتَهُ، وَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ، وَكُتِبَتْ لَهُ سِوَى ذَلِكَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ»^۱.

(کسی که بر من درود بفرستد، درود او به من می‌رسد و من بر او درود می‌فرستم و به غیر از آن ده نیکی برای او نوشته می‌شود).
این عشق و محبت دو طرفه است.

* درود رسول الله ﷺ یعنی سکونت و آرامش برای تو!

درود رسول الله ﷺ بر تو، چه فایده‌ای برای تو دارد؟

خداوند متعال می‌فرماید:

«...وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...» [التوبة: ۱۰۳].

(...و برای آنان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است...)

به این خاطر اصحاب از رسول الله ﷺ تقاضا می‌کردند که بر آنان درود بفرستد.

۱ - المعجم الأوسط، طبرانی، شماره ی ۱۷۰۲ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از انس بن مالک ﷺ. این حدیث در ضعیف الترغیب والترهیب، شماره ی ۱۰۳۲ ضعیف دانسته شده است.

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت شده است که زنی [در برخی از روایت‌ها آمده که همسر خودش] به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: بر من و شوهر من درود بفرست.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر تو و شوهر تو درود بفرستد.^۱

از ابن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر عادت داشت

که وقتی کسی برای او صدقه‌ای می‌آورد می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلَانٍ».

فَاتَاهُ أَبِي.

فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»^۲.

(پروردگارا بر خاندان فلانی درود بفرست.)

پدر من برایش صدقه برد.

پس فرمود: (پروردگارا، بر خاندان ابی‌وفی درود بفرست.)

❁ صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا!

یک شعر زیبا در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم که متأسفانه نتوانستم شاعرش

را پیدا کنم، چون این شعر به اسم شاعر مشخصی در عصر قدیم و جدید

ثبت نشده است و در چنین وضعیتی می‌گویند: شاعر گمنام

البته دوستداران و عاشقان همواره این‌گونه هستند، از شهرت و

۱ - صحیح: سنن ابی داود، باب الصلاة على غير النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۱۳۱۰ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از جابر رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب صلاة الإمام ودعائه لصاحب الصدقة، شماره‌ی ۱۴۰۲ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن ابی اوفی - رضی الله عنهما.

معروف شدن می‌گریزند، چون فقط رضایت محبوب نزد آنان مهم است. این شاعر هم شعری در مدح محبوبش گفت که تا زمانی که دنیا بر پا باشد وجود دارد. او به ذکر نامش اهمیت نداد، بلکه به ذکر محبوب اهمیت داد و عشق همواره این گونه است!

بین چه زیبا سروده است:

يَا مَنْ بَحَثْتَ عَنِ الْعُطُورِ جَمِيلِهَا
 لِيَكُونَ عِطْرُكَ فِي الْأَنَامِ نَسِيمَا
 هَلْ لِي بِأَنْ أُهْدِيكَ عِطْرًا فَأَخِرًا
 وَهُوَ الدَّوَاءُ إِذَا غَدَوْتَ سَقِيمَا
 هُوَ قَوْلُ رَبِّ الْخَلْقِ فِي قُرْآنِهِ
 صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱

من این شعر را به فارسی برگرداندم:

ای که دنبال خوش‌ترین عطری

۱ - وقتی کسی به صنعانی صاحب کتاب سبل السلام عطر می‌زد بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستاد. از او پرسیده شد آیا در این مورد حدیثی وارد شده است؟ او این شعر را سرود:

يَقُولُونَ عِنْدَ الطَّيِّبِ تَذَكُّرُ أَحْمَدًا * فَهَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُنَّةٍ فِيهِ تَوَثُّرُ؟
 فَقُلْتُ لَهُمْ لَا : إِنَّمَا الطَّيِّبُ أَحْمَدُ * فَأَذْكُرُهُ وَالشَّيْءُ بِالشَّيْءِ يُذَكَّرُ

(گویند در وقت عطر زدن احمد را یاد می‌کنی، آیا در این مورد سنت متأثری که سینه به سینه روایت شده وجود دارد؟)

به آنان گفتم: چنین نیست. فقط این که احمد عطر و خوشبویی است و به این خاطر او را یاد می‌کنم و معمولاً یک چیز با هم نوعش خاطر نشان می‌شود.) این داستان را در فضای مجازی دیدم و دنبال منبع گشتم و توانستم مصدرش را پیدا کنم.

می‌نویسم برای تو سطری
 بهترین عطر را کنم تقدیم
 این دوایی است در خور تعظیم
 گفت پروردگار در قرآن
 بر محمد درود خود برسان
 صلّی الله علیه و آله وسلم!

این همه شر و بدی !

❁ بفیل نباش:

بعضی‌ها بخیل هستند و نسبت به پیامبری که از هیچ چیز نسبت به
 آن‌ها دریغ نکرد و در قیامت هم دریغ نمی‌کند، بخل می‌ورزند.
 رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«الْبَخِيلُ الَّذِي مَنْ دُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»^۱.

(خسیس و بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و او بر
 من صلوات نفرستد).

❁ آمین:

از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت
 و فرمود: آمین. آمین. آمین.

۱ - صحیح: سنن الترمذی، باب مناقب علی رضی الله عنه، شماره‌ی ۳۶۶۹ و
 تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

سپس افزود:

«أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدْرَكَ أَحَدًا وَالِدَيْهِ، فَمَاتَ، فَدَخَلَ النَّارَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ. قُلْ: آمِينَ.
فَقُلْتُ: آمِينَ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ، فَمَاتَ، فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ، فَأُدْخَلَ النَّارَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ. قُلْ: آمِينَ.
فَقُلْتُ: آمِينَ.

قَالَ: وَمَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْكَ، فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ.

قُلْ آمِينَ.

فَقُلْتُ: آمِينَ»^۱.

(جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، خدا دور کناد کسی را که یکی از پدر و مادرش را دریابد و بمیرد و وارد آتش شود.
گفتم: آمین)

گفت: ای محمد، خدا دور کناد کسی را که رمضان را دریابد و بمیرد و آمرزیده نشود و وارد آتش شود.
گفتم: آمین.

گفت: خدا دور کناد کسی را که نزد او ذکر شوی و بر تو درود نفرستد و بمیرد و وارد آتش شود.
گفتم: آمین.)

۱ - صحیح: طبرانی در المعجم الکبیر از جابر بن سمره رضی الله عنه.

رسول الله ﷺ فرمود:

«رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ...»^۱

(بینی آن کسی به خاک مالیده باد که نام مرا نزد او ببرند و بر من

درود نفرستند...)

برخا از صیغه‌هاک درود:

عبارت‌های زیادی برای درود فرستادن بر رسول الله ﷺ روایت شده است که دلالت بر تنوع شیوه‌های بزرگداشت رسول الله ﷺ دارد که برخی از آن‌ها - چون همه آن‌ها بسیار زیاد هستند - عبارت‌اند از:

۱- کعب بن عجره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی چگونگی درود و صلاة

فرستادن پرسید. رسول الله ﷺ فرمود: بگوئید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى

آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲.

(خداوندا! بر محمد و آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم

و آل ابراهیم درود فرستادی، قطعاً تو پسندیده و با عظمتی.

۱ - صحیح: ترمذی، باب قول الرسول صلی الله علیه وسلم رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ، شماره‌ی ۳۴۶۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

۲ - صحیح: بخاری، باب قول الله تعالی «وَأَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»، شماره‌ی ۳۱۱۹ و تعدادی دیگر از محدثان از کعب بن عجره رضی الله عنه.

خداوند! به محمد آل محمد برکت عنایت فرما، چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت عنایت فرمودی، قطعاً که تو پسندیده و با عظمتی.)

۲- ابوحمید ساعدی رضی الله عنه درباره‌ی چگونگی درود و صلاة فرستادن

پرسید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بگویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱

(خدایا! بر محمد و همسران و فرزندان، درود بفرست، همان گونه که بر آل ابراهیم درود فرستادی و به محمد و همسران و فرزندان، برکت عنایت کن، همان گونه که به آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی. قطعاً تو ستوده و بزرگواری.)

و نیز نحوه‌ی سلام چنان است که نمازگزار در تشهد می‌گوید:

السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته.

حکم درود و صلاة بر رسول الله صلی الله علیه و آله:

درود و سلام فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است. خداوند متعال

می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

۱ - صحیح: بخاری، باب هل یصلی علی غیر النبی، شماره‌ی ۵۸۸۳ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوحمید ساعدی رضی الله عنه.

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الأحزاب: ۵۶].

(خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به گونه‌ی شایسته فرمان او را گردن نهید.)

تقریباً علما اجماع کرده‌اند که در عمر یک بار درود و سلام فرستادن بر رسول الله ﷺ واجب است، ولی در مورد وجوب درود و سلام در هر مجلس و هر بار که نام مبارک برده می‌شود، چنین اختلاف کرده‌اند: «اوّل: هر وقت که نام شریف او برده شود واجب است، گر چه در یک مجلس باشد. گروهی از جمله طحاوی از احناف، طرطوشی، ابن العربی، فاکهانی و ابن بطه از مالکیه، ابو عبدالله حلیمی و ابوحامد اسفراینی از شافعیه بر این رأی هستند...

دوم: وجوب یک بار درود فرستادن بر او در هر مجلس. این چیزی است که نسفی در «الکافی» صحیح دانسته است. او در باب تلاوت می‌گوید: کسی که بارها نام او را می‌شنود، درست این است که یک بار درود فرستادن بر او لازم است، زیرا نام مبارک برای حفظ سنت که شریعت بر آن استوار است تکرار می‌شود و اگر هر بار درود فرستادن واجب باشد منجر به حرج می‌شود. - این نظر ابو عبدالله حلیمی است - و اگر شنونده غافل باشد یک بار درود فرستادن در پایان مجلس کافی است. سوم: مستحب بودن تکرار در یک مجلس. این رأی را ابن عابدین در

نتیجه‌گیری از آراء احناف ذکر کرده است.^۱

سایر فقها به مجلس کاری ندارند. برخی می‌گویند: در عمر یک بار واجب است.

برخی می‌گویند به طور مطلق مستحب است. چه در یک مجلس و چه در چند مجلس.^۲

۱ - علامه ابن عابدین شامی در «رد المحتار» حاشیه‌ی «الدر المختار» آورده است: وجوب درود فرستادن بر پیامبر ﷺ در وقت ذکر نام مبارک او مانند حکم عدم وجوب تکرار سجده‌ی تلاوت در صورت اتحاد مجلس است، منتهی تکرار درود فرستادن مستحب است و سجده این گونه نیست.

فرق بین درود و سجده‌ی تلاوت این است که درود به تنهایی - گر چه که نام مبارک برده نشود - قربت و عبادت محسوب می‌شود، در حالی که سجده‌ی تلاوت به تنهایی و بدون تلاوت باعث قربت نیست. (ر. ک: رد المحتار، ۵ / ۴۷۴).

۲ - ر. ک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ۱ / ۲۰۳ - ۲۰۵.

۴- اطاعت و پیروی از رسول الله ﷺ

ارتباط میان عشق و محبت از يك سو و اطاعت و پیروی از سوی دیگر:

❁ عشق و علاقه (اول است) یا اطاعت و پیروی؟

آیا پیروی نتیجه‌ی عشق و علاقه است، یا عشق و علاقه نتیجه‌ی پیروی؟
به عبارت دیگر، ابتدا باید او را دوست داشته باشیم و بعد از او پیروی کنیم، یا ابتدا از او پیروی کنیم و بعد او را دوست داشته باشیم؟
پر واضح است که ابتدا باید عشق و علاقه باشد و بعد پیروی، ولی با پیروی می‌شود عشق و علاقه را زیاد کرد و این چیزی است که در این جا برای ما حائز اهمیت است، بنابراین تقویت هر کدام باعث تقویت دیگری می‌شود، زیرا به هم وابسته هستند و با هم حرکت می‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» [آل عمران: ۳۱، ۳۲].

(بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده‌ی

مهربان است. (۳۱) بگو: خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید، پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.)

* برداشت‌هایی از آیه:

- عشق و محبت عبارت از یک تمایل قلبی صرف و خالی از هر گونه اثر نیست، بلکه باید آثار آن، در عمل منعکس شود و شما که مدعی عشق و محبت خدا هستید، باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید.

- اگر عشق و علاقه باشد باید پیروی نیز باشد و هنگامی که پیروی باشد عشق، محبت و آمرزش خدا نیز به وجود می‌آید.

- عشق و علاقه‌ی واقعی با اتباع و پیروی اثبات می‌شود و هنگامی که اثبات شد که واقعی است خداوند هم در مقابل، عاشق و علاقمند را دوست می‌دارد و گناهان او را می‌آمرزد.

- اگر اطاعت و پیروی نباشد، پس عشق و علاقه - که اصل ایمان است - هم وجود ندارد و هر چه هست کفر است و خدا کافران را دوست ندارد.

چنان‌که ملاحظه کردید برای اثبات عشق، محبت و ایمان باید اطاعت و کرد و اطاعت بیشتر، دلالت بر عشق بیشتر دارد و عشق و محبت خدا را نیز به دنبال دارد.

شاعر هم می‌گوید:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَأَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ * عَارٌّ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ شَيْعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ * إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعٌ^۱

(معصیت معبود را می‌کنی، با این حال اظهار محبت او را

^۱ - بعضی از مراجع این شعر را منسوب به امام شافعی و برخی دیگر به ابوالعتاهیه می‌دانند.

می‌نمایی، اگر این کار را بکنی برای تو ننگ بدی است،
اگر محبت تو صادقانه بود از او اطاعت می‌کردی، زیرا دوستدار و
علاقتمند، مطیع کسی است که او را دوست می‌دارد.)

آیا عشق و محبت با گناه و عدم اطاعت نفی می‌شود؟

علی رغم آن چه در ارتباط با عشق و محبت و اطاعت و پیروی
گفتیم، اما معصیت و عدم اطاعت عشق و محبت را به طور کامل نفی
نمی‌کند و امکان تقصیر و کوتاهی در کنار عشق و محبت وجود دارد و
جمله‌ی « وَیَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ » (و گناهان شما را بر شما ببخشد) در
آیه‌ای که گذشت نیز به این موضوع اشاره دارد!

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی به نام عبدالله
که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌خندانند. پیامبر
صلی الله علیه و آله او را به خاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی، همین شخص را (به خاطر
شراب خواری) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا او را حد بزنند.
یکی گفت: خدایا! او را لعنت کن. چقدر شراب می‌خورد!

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

« لَا تَلْعَنُوهُ فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ »^۱.

(او را لعنت نکنید. به خدا سوگند تا جایی که من می‌دانم او خدا

و رسول او را دوست دارد.)

^۱ - صحیح: بخاری، باب ما یکره من لعن شراب الخمر وانه لیس بخارج من
الملة، شماره‌ی ۶۲۸۲ و تعدادی دیگر از محدثان از عمر بن خطاب رضی الله عنه.

این شخص خداوند متعال و رسول خدا ﷺ را دوست دارد و علی رغم این مرتکب برخی از گناهان - شراب‌خواری - می‌شود، بنابر این شاید انسان خدا و رسول خدا ﷺ را دوست داشته باشد و با این وجود مرتکب برخی از معاصی و گناهان شود. عشق و محبت به طور کامل با معصیت و عدم طاعت نفی نمی‌شود، بلکه به اندازه‌ی معصیت ناقص می‌شود والله اعلم.

پیروی از سنت‌های^۱ رسول الله ﷺ:

پایبندی به سنت‌ها، دلالت بر عشق و محبت دارد:

کسی که به رسول الله ﷺ عشق می‌ورزد از راه و روش ایشان پیروی می‌کند و به سنت‌های رسول الله ﷺ عمل می‌کند. سنت‌های رسول الله ﷺ سرلوحه‌ی زندگی او در تمام عرصه‌های زندگی می‌شوند که بر اساس

-
- ۱ - سنت‌ها بسیار هستند و به اعتبارات مختلف تقسیمات متعددی دارند که برخی از این تقسیمات عبارتند از:
 - به اعتبار نسبت به صاحب آن اقسام مختلفی دارند که مهم‌ترین آن‌ها دو قسم هستند: ۱- سنت خدا (کونی). ۲- سنت رسول الله ﷺ.
 - به اعتبار ارتباط آن با قرآن بر سه قسم هستند: ۱- سنت مؤکده. ۲- سنت مُبَيَّنَه. ۳- سنت مُثَبَّتَه (استقلالیه و زائده).
 - به اعتبار حکم و رتبه‌ی عملی بر دو قسم هستند: ۱- سنت مؤکده. ۲- سنت غیر مؤکده.
 - به اعتبار صدورش از رسول الله ﷺ بر دو قسم هستند: ۱- سنت عبادی. ۲- سنت عادی.
 - به اعتبار رسیدن به ما بر دو قسم هستند: ۱- متواتر. ۲- آحاد.
 - به اعتبار ذات خود بر شش قسم هستند: - قولی. ۲- فعلی. ۳- تقریری. ۴- صفت اخلاقی. ۵- صفت خلقتی. ۶- سیرت.

آن‌ها حرکت می‌کند.

در همه‌ی موارد سنت‌های رسول الله ﷺ را رعایت می‌کند. در خوردن و نوشیدن، در خوابیدن و بیدار شدن، در نشست و برخاست، در رفت و آمد، در دید و باز دید، در داد و ستد، در عبادات و معاملات، در پوشاک و مسکن، در ظاهر و باطن، در داخل خانه و بیرون خانه، در مسجد و خارج از مسجد و در همه چیز... از بام تا شام و از شام تا بام، از تولد تا وفات و از دستشویی تا تخت پادشاهی!

- از بام تا شام و از شام تا بام:

یعنی در بیست چهار ساعت شبانه روز. از بامداد تا شامگاه و از شامگاه تا بامداد.

- از تولد تا وفات:

بنابراین، سنت است که وقتی کودک متولد می‌شود، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود و وقتی که می‌میرد سنت است شهادتین به او تلقین شود تا همان گونه که با لا اله الا الله محمد رسول الله متولد شده است و در طول زندگی با آن دو و بر اساس آن دو زندگی کرده است با آن دو بمیرد.

بلکه از قبل از تولد تا بعد از وفات!

از قبل از تولد: زیرا تربیت کودک بر اساس آموزه‌های اسلام و

سنت‌های پیامبر ﷺ به قبل از تولد بر می‌گردد! لذا به پدر توصیه می‌شود که فقط مال حلال را وارد خانه‌ی خود کند و به مادر توصیه می‌شود که جز مال

حلال چیزی نخورد، کلام خدا را بسیار برای کودکش که در شکم دارد تلاوت کند، بسیار ذکر کند، از خشم و عصبانیت دوری نماید، از افراط و تفریط در تمام امور پرهیزد و به طور کلی به آموزهای اسلام و سنت‌های پیامبر ﷺ پایبند باشد تا کودک کی متعادل و متوازن تحویل جامعه دهد.

- تا بعد از وفات: به همین سبب، ما احکام میت و تجهیز (آماده کردن) جنازه داریم که شامل چهار عمل است که عبارتند از: غسل، کفن، نماز جنازه و دفن.

بعد از این نوبت احکام میراث (فروض) می‌آید که به اموال مرده تعلق می‌گیرد و...

- از دستشویی تا مسند حکم:

از دستشویی رفتن که عادی و ناچیز می‌نماید تا بالاترین مقام که همان خلافت، امامت، ریاست و رهبری است!

پس هنگامی که به دستشویی می‌رویم سنت است که با پای چپ وارد شویم و بگوییم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ»^۱.

(خدایا، از شر شیاطین نر و ماده، یا هر پلیدی و ناپاکی دیگر، به

تو پناه می‌برم.)

با پای راست از آن‌جا خارج شویم و بگوییم:

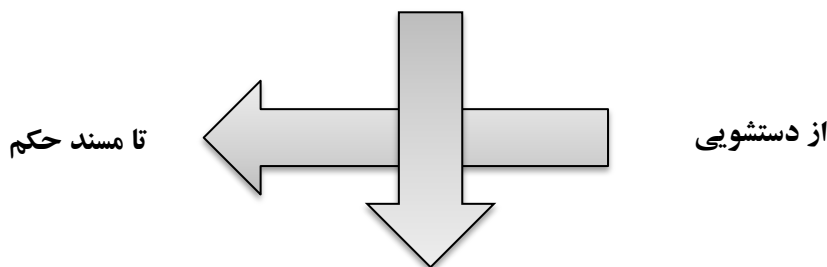
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَى وَعَافَانِي»^۱.

۱ - صحیح: بخاری، باب ما يقول عند الخلاء، شماره‌ی ۱۳۹ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

(سپاس خدایی را که نجاست‌ها را از من دور ساخت و مرا سالم گرداند.) کسی که در رأس امور قرار دارد، چه خلیفه است، چه امام، چه رهبر و چه فرمانده، باید عدالت کند که طبق فرمایشات رسول الله ﷺ، امام عادل یکی از هفت نفری است که در زیر سایه‌ی عرش خدا قرار می‌گیرند روزی که سایه‌ای به جز سایه‌ی او نیست.^۲

اسلام نظام شاملی است که تمام جوانب زندگی را به صورت عمودی (از تولد تا وفات) و افقی (از دستشویی رفتن تا نشستن بر مسند حکم) در بر می‌گیرد. نمودار شمول و فراگیری آموزه‌ها و تعالیم اسلام به صورت افقی و عمودی

از تولد



تا وفات

۱ - ابن ماجه، باب ما يقول إذا خرج من الخلاء، شماره‌ی ۲۹۷ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه. این حدیث در صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۳۰۱ ضعیف دانسته شده است.

۲ - صحیح: بخاری، باب فضل من ترك الفواحش، شماره‌ی ۶۳۰۸ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ...»
(هفت نفر هستند که خداوند آنان را در زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست: اول: امام عادل و...)

- عمل به یک سنت باعث اسلام آوردن یک خانم انگلیسی

می‌شود!

پیامبر اکرم ﷺ به ما آموخته است که وقتی سه نفر با هم هستند، در حضور سومی، دو نفر از آنان با هم در گوشی صحبت نکنند، چون این کار او را آزرده خاطر می‌سازد. روی سخنم مخصوصاً با خانم‌هاست. اگر بیشتر از سه تا بودید نجوا و درگوشی صحبت کردن مانعی ندارد.

من در سال ۱۹۸۸م از دانشکده‌ی تجارت دانشگاه قاهره فارغ التحصیل شدم، سپس برای یک سال به انگلستان مسافرت کردم. در خلال این یک سال با برخی از دوستان مشغول به کار بودم. در آن‌جا یک خانم انگلیسی بود. این زن مسلمان شد که اسلام آوردنش داستانی دارد.

ما با قیاس بر حدیث درگوشی صحبت کردن می‌گوییم: درست نیست که دو نفر به یک زبان مثل فرانسوی صحبت کنند، در حالی که در آن‌جا شخص سومی هست که انگلیسی زبان است و فرانسوی نمی‌داند. با قیاس به حدیث نجوا و درگوشی صحبت کردن، این هم ممنوع است.

حالا برگردیم به داستان دختر انگلیسی. دو دوست من هم عربی می‌دانستند و هم انگلیسی. وقتی آن دو با هم تنها بودند با هم عربی صحبت می‌کردند و به محض ورود دختر به جمع آن‌ها به انگلیسی بر می‌گشتند. این چندین بار اتفاق افتاد، دختر شگفت زده شده بود. تصمیم گرفت علت را جویا شود و از آنان توضیح بخواهد، آنان به او گفتند: پیامبر ما نهی کرده است از این که با زبانی صحبت کنیم که سومین نفر ما نمی‌فهمد.

دختر با زبان انگلیسی جمله‌ای را گفت که معنایش این است: «این پیامبر شما خیلی متمدن است.»

و این دختر پس از شش ماه اسلام آورد و درباره‌ی اسلام آوردنش گفت:

«اولین چیزی که در دلم افتاد ذوق و سلیقه‌ی اسلام در برخورد با دیگران بود.»^۱

*** سنت پیامبر ﷺ، رعایت توازن و اعتدال در اعمال، رعایت آسان‌گیری و سهولت در کارها و رعایت شمولیت و فراگیری در تمام عرصه‌ها است:**

سنت‌ها را باید با رعایت اعتدال و توازن، آسان‌گیری و سهولت، شمولیت و فراگیری انجام داد.

توجه کنید! در احادیث زیادی چنین جملاتی تکرار شده است:

«فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.»

(هر کس از سنت من رو بگرداند از من نیست.)

به عنوان نمونه به این احادیث توجه کنید:

حدیث اول: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که سه نفر به

خانه‌ی همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و درباره‌ی عبادت ایشان پرسیدند.

هنگامی که در مورد عبادت او به آنان خبر داده شد گویا آن را کم

شمردند و با خود گفتند: ما کجا و رسول خدا کجا؟ خداوند گناهان اول و

^۱ - اخلاق المؤمنین ۱ و ۲، نویسنده عمرو خالد، مترجم سمیه اسکندری فر، انتشارات حافظ ابرو، ص ۱۴۲.

آخر او را بخشیده است.

آن گاه، یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه، نماز می‌خوانم.

دیگری گفت: من تمام عمر، روزه می‌گیرم و یک روز آن را هم نمی‌خورم.

سومی گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم.

رسول الله ﷺ نزد آنان رفت و فرمود:

«أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟! أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّي وَأَرْفُدُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۱.

(شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ سوگند به خدا که من بیشتر از همه‌ی شما از خدا می‌ترسم و بیشتر از شما تقوا دارم. در عین حال، هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم. هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم، پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست.)

حدیث دوم: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که تعدادی از

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از همسران او درباره‌ی اعمال وی در درون خانه سؤال کردند، سپس یکی از آنان گفت: من ازدواج نمی‌کنم.

یکی دیگر گفت: من گوشت نمی‌خورم.

دیگری گفت: من در رختخواب نمی‌خوابم.

رسول الله صلی الله علیه و آله حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود:

^۱ - بخاری، باب الترغیب فی النکاح لقوله تعالی: «فَاتَّكُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»، شماره‌ی ۴۶۷۵ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

«مَا بَالُ أَقْوَامٍ قَالُوا كَذَا وَكَذَا لَكِنِّي أَصَلِّي وَأَنَامُ وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأَتَزَوَّجُ
النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۱.

(چرا تعدادی چنین و چنان گفتند؟ ولی من هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم، هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم، پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست.)

حدیث سوم: از عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما - روایت شده است که پدرم زنی از قریش را به ازدواج من در آورد. هنگامی که آن زن نزد من آمد، به خاطر قدرتی که بر عبادت، مانند نماز و روزه داشتم نزد او نمی‌رفتم. پدر من نزد عروسش آمد، بر او وارد شد و از او پرسید: شوهر تو چگونه است؟

گفت: بهترین مرد است و بسان بهترین شوهر است. نه به خوابگاه ما می‌پردازد و نه رختخواب ما را می‌شناسد.

پدرم رو به من کرد و مرا سرزنش نمود، دشنام داد و گفت: زنی فاضل از قریش را به ازدواج تو در آوردم و تو از نزدیک شدن به او سرباز می‌زنی و چنین و چنان کردی؟!

سپس نزد رسول الله رفت و از من شکایت کرد. رسول الله کسی را در طلب من فرستاد، من نزدش آمدم. از من پرسید: آیا هر روز روزه می‌گیری؟
گفتم: بله.

فرمود: آیا هر شب را با نماز بر پا می‌داری؟

^۱ - مسلم، باب استحباب النکاح لمن تاقت نفسه إليه ووجد مؤنه واشتغال من عجز عن المؤمن بالصوم، شماره‌ی ۲۴۸۷ و تعدادی دیگر از محدثان از انس

گفتم: بله.

فرمود:

«لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّي وَأَنَا مُ وَأَمْسُ النِّسَاءِ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»

(ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با همسران خود نزدیکی می‌کنم. پس هر کس از سنت من سرباز زند از من نیست.)

سپس فرمود: قرآن را در هر ماه یک دور بخوان.

گفتم: من خود را قوی‌تر از این می‌بینم.

فرمود: پس آن را در هر ده روز یک بار بخوان.

گفتم: من خود را قوی‌تر از این می‌بینم.

یکی از روایان حدیث (مغیره یا حصین) می‌گوید: فرمود: پس آن را

در هر سه روز یک بار بخوان.

سپس فرمود: در هر ماه، سه روز، روزه بگیر.

گفتم: من توانایی بیشتر از این را دارم.

پیامبر مرتب برای من بیشتر می‌کرد تا این که فرمود: یک روز روزه

بگیر و یک روز افطار کن که این بهترین روزه است و این روزه‌ی برادرم

داوود است.

راوی حدیث حصین می‌گوید: سپس فرمود:

«فَإِنَّ لِكُلِّ عَابِدٍ شِرَّةً وَلِكُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةٌ فَإِنَّمَا إِلَى سُنَّةٍ وَإِنَّمَا إِلَى بَدْعَةٍ فَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَى سُنَّةٍ فَقَدْ اهْتَدَى وَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»

(هر عابدی یک تندی دارد و هر تندی یک کندهی دارد که یا به

سنت منتهی می‌شود یا به بدعت، پس کسی که کندهی او به سنت

منتهی شود، هدایت شده است و کسی که کندی او به چیزی دیگر منتهی شود، هلاک شده است.)

مجاهد (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: وقتی عبدالله بن عمرو ضعیف و سالخورده شده بود چند روز پشت سر هم روزه می‌گرفت، سپس به اندازه‌ی آن روزها می‌خورد تا به این وسیله خود را تقویت کند و حزب و مقدار قرائت خود را هر روز می‌خواند و برخی اوقات کمی بیشتر و برخی اوقات کمی کمتر می‌خواند، ولی دور را یا در هفت روز یا در سه روز تمام می‌کرد، ولی بعد از آن می‌گفت: اگر رخصت رسول الله را می‌پذیرفتم، نزد من محبوب‌تر بود از آن جابه‌جایی که برای من انجام داد، ولی من بر روشی از او جدا شدم که دوست ندارم آن را رها کنم و کار دیگری بکنم.^۱

باز هم عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما - در این باره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: شنیده‌ام که تو هر روز روزه می‌گیری و هر شب را با عبادت سپری می‌کنی؟
گفتم: بله، ای رسول خدا.

فرمود:

«فَلَا تَفْعَلْ صُمْ وَأَفْطِرْ وَقُمْ وَنَمْ فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِرُؤُوكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِحَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ».

(دیگر چنین نکن، روزه بگیر و افطار کن، بخواب و برخیز؛ زیرا بدن، چشمان، همسر و مهمان تو هر یک بر تو حقی دارند و اگر در هر

^۱ - مسند احمد، ۶۱۸۸ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما.

ماه، سه روز را روزه بگیری، کافی است؛ زیرا هر کار نیک ده اجر و پاداش دارد و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است.)
من بر خود سخت گرفتم، لذا بر من سخت گرفته شد! گفتم: ای رسول خدا، من بیشتر از این می‌توانم.

فرمود:

«فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ وَلَا تَرُدْ عَلَيْهِ».

(مانند روزه‌ی داود پیامبر، روزه بگیر و از آن زیاده‌روی نکن.)

گفتم: روزه‌ی داود چگونه بود؟

فرمود:

«نِصْفَ الدَّهْرِ».

(نصف عمر)

عبدالله در پیری می‌گفت: کاش اجازه و رخصت پیامبر را قبول

می‌کردم.^۱

هنگامی که بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که رسول الله ﷺ این جمله

را در چند مورد به کار برده است:

اول: زمانی که این دین متوازن و متعادل، درست فهمیده نشده و این

فهم نادرست منجر به عدم رعایت تعادل و توازن در میان اعمال شده است.

به عنوان مثال در چند عمل غلو و زیاده روی شده و در مقابل، اعمال دیگر

رها شده‌اند. مانند غلو و زیاده روی در نماز خواندن و روزه گرفتن.

راستی چرا هیچ یک از آنان نگفت که من کار و کاسبی می‌کنم تا

^۱ - صحیح: بخاری، باب حق الجسم في الصوم، شماره‌ی ۱۸۳۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهما.

صاحب نصاب زکات شوم و زکات پردازم، در حالی که همواره در قرآن زکات در کنار نماز آمده است؟!^۱

چرا هیچ کدام از آنان نگفت که من کار و کاسبی می‌کنم تا بتوانم به حج بروم یا با مالم در راه خدا جهاد کنم؟!

دوم: زمانی که این دین آسان و ساده، درست فهمیده نشده و این فهم نادرست، منجر به سخت‌گیری و حرام کردن حلال خدا شده است. سخت‌گیری مانند غلو و زیاده روی در نماز خواندن و روزه گرفتن. حرام کردن حلال خدا مثل ازدواج نکردن، گوشت نخوردن و نخوابیدن در رختخواب.

سوم: زمانی که این دین شامل و فراگیر، درست فهمیده نشده و این فهم نادرست، منجر به پرداختن به برخی از اعمال شده و برخی از اعمال رها شده‌اند.

مانند رها شدن ازدواج با زنان و به عنوان مثال پرداختن به حق بدن، چشمان، همسر و مهمان.

عاشق و دوستدار رسول الله ﷺ سنت اساسی و محوری توازن و اعتدال در اعمال، آسان‌گیری و سهولت در کارها و شمولیت و فراگیری در تمام عرصه‌ها را رعایت می‌کند و از غلو و زیاده روی، سخت‌گیری و خشونت، تجزیه و تقسیم پرهیز می‌کند تا مبادا تصویر تند، خشن و

^۱ - در ۲۶ مورد نماز و زکات در کنار هم آمده‌اند و تعجب می‌کنی وقتی بفهمی زکات فقط چهار بار به تنهایی آمده است.

نامطلوبی ارایه بدهد و به جای این که مردم را جذب کند، آنان را متنفر کند!

نماز خواندن با کفش سنت است!

استادم در کلاس درس تعریف می‌کرد که در یکی از کشورهای عربی چند جوان که اصرار داشتند نشان دهند به سنت‌های پیامبر ﷺ پایبند هستند با کفش وارد مسجدی شدند که با فرش‌های یک‌پارچه فرش بود. این عمل، واکنش تند نمازگزاران و مستخدم مسجد را در پی داشت که جوانان جواب دادند: نماز خواندن با کفش سنت است و پیامبر با کفش وارد مسجد می‌شد!

و به چنین احادیثی استدلال کردند:

سعید بن یزید ازدی می‌گوید که از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم: آیا رسول الله با کفش‌های خود نماز می‌خواند؟
گفت: بله.^۱

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:
«...إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلْيَنْظُرْ فَإِنْ رَأَى فِي نَعْلَيْهِ قَدْرًا أَوْ أَدَى فَلْيَمْسَحْهُ وَلْيُصَلِّ فِيهِمَا»^۲.

(...وقتی کسی از شما به مسجد آمد، [به کفش‌های خود] نگاه کند، اگر در کفش‌های خود نجاستی یا آشغالی دید آن را پاک کند و با

^۱ - صحیح: بخاری، باب الصلاة في النعال، شماره‌ی ۳۷۳ و تعدادی دیگر از محدثان از انس بن مالک رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: ابوداود، باب الصلاة في النعل، شماره‌ی ۵۵۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوسعید خدری رضی الله عنه.

آن‌ها نماز بخواند.)

شداد بن اوس از پدرش اوس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود:

«خَالِفُوا الْيَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَا يُصَلُّونَ فِي نِعَالِهِمْ وَلَا خِفَافِهِمْ»^۱.

(بر خلاف یهودیان انجام دهید، زیرا آنان در کفش‌ها و موزه‌های

خود نماز نمی‌خوانند.)

چنین شیوه‌ای از عمل به سنت نه تنها که درست نیست، بلکه باعث

تنفر از سنت هم می‌شود!

اشکالات این کار:

اول این که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فرش نبوده، بلکه با شن و ماسه پوشیده

بوده است، پس هر گاه شما هم روی خاک یا شن و ماسه نماز خواندید،

می‌توانید با کفش نماز بخوانید، اما مساجد امروزی با فرش‌های یک‌پارچه

و گران‌قیمت فرش است که رفتن بر روی فرش‌ها با کفش، باعث آلودگی

و خرابی آن‌ها می‌شود.

دوم این که همان‌طور که نماز خواندن با کفش سنت است، نماز

خواندن بدون کفش هم سنت است و در این زمینه احادیث بسیاری آمده

است از آن جمله:

عمرو بن شعیب از پدرش و پدرش از پدر بزرگش روایت می‌کند که

گفت: من رسول الله را دیدم که با پای برهنه و هم‌چنین با کفش نماز

^۱ - صحیح: ابوداود، باب الصلاة في النعل، شماره‌ی ۵۵۶ و تعدادی دیگر از

محدثان از اوس رضی الله عنه.

می‌خواند.^۱

عبدالله بن سائب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر را در روز فتح مکه دیدم که نماز می‌خواند و کفش‌های خود را در سمت چپش گذاشته است.^۲

سؤال: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمانه بود آیا با کفش وارد مسجدی که فرش داشت می‌شد؟

معاذ الله! رسول الله صلی الله علیه و آله که آکنده از ذوق، سلیقه، ادب و ارزش‌های اخلاقی بود، غیر ممکن است که چنین کاری بکند. پدر و مادرم فدای او و اخلاق والایش باد.

«سواک زدن با این مسواک مصنوعی بدعت است، با

این مسواک چوبی سنت است!»

یکی از دوستان تعریف می‌کرد که با چند نفر برای چند روز به یک سفر دعوی رفتیم. من داشتم با مسواک و خمیر دندان مسواک می‌زدم که یکی از دوستان آمد و مسواک من را گرفت و دور انداخت و یک مسواک چوبی به من داد و گفت: مسواک زدن با این مسواک مصنوعی بدعت است، با این مسواک چوبی سنت است!

گفت: من خیلی از رفتار تند این دوست ناراحت شدم و گفتم: مسواک، مسواک است، این چوبی است و آن پلاستیکی و این قدیمی و

^۱ - صحیح: ابن ماجه، باب الصلاة في النعل، شماره‌ی ۱۰۲۸ و تعدادی دیگر از محدثان از پدر بزرگ عمرو بن شعيب رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: ابوداود، باب الصلاة في النعل، شماره‌ی ۵۵۳ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن سائب رضی الله عنه.

آن جدید، چرا این سنت و آن بدعت باشد؟!

گفت: رسول الله ﷺ با این مسواک زده است نه با آن.

اشکالات این کار:

اول این که شیوهی این دوست ما از روش و سنت رسول الله ﷺ در دعوت به دور بوده است، زیرا در چنین مواردی رسول الله ﷺ کمتر از دست استفاده می‌نمود، بلکه فقط به توجیه و تصحیح زبانی به بهترین شیوه اکتفا می‌نمود.

دوم این که در چنین مواردی بحث ارزش و روش مطرح است نه بحث سنت و بدعت!

به عنوان مثال مسواک زدن که باعث تمیزی دهان می‌شود ارزش است، چون رسول الله ﷺ در مورد مسواک تأکید زیادی نموده است از آن جمله:

«السَّوَّاءُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ»^۱.

(مسواک پاک کننده‌ی دهان و خشنود کننده‌ی پروردگار است.)
پس مسواک زدن ارزش است، زیرا باعث پاک شدن دهان و خشنودی پروردگار می‌شود.

ولی روش این کار می‌تواند متفاوت باشد. در زمان رسول الله ﷺ مسواک چوبی بوده و در این زمان مسواک و خمیر دندان و بعدها شاید مسواک یا دهانشوی دیگری باشد. ما موظفیم مسواک بزیم تا دهانمان

^۱ - صحیح: نسایی، باب الترغیب فی السواک، شماره‌ی ۵ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

پاک و خدایمان راضی شود، حال چه با مسواک چوبی باشد و چه با مسواک و خمیر دندان یا هر وسیله‌ای دیگر.

ارزش‌ها ثابت و مقدس هستند، ولی روش‌ها متفاوت، در حال تغییر و اختیاری.

برای روشن شدن مسأله، یک مثال می‌زنم:

خداوند در مورد حج می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ حِجًّا مُتَّفَقًا إِلَيْهِ سَبِيلًا...» [آل عمران:

۹۷].

(و حجّ این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی) برای رفتن به آن‌جا را دارند...)

پس حج برای کسی که توانایی رفتن را دارد ارزش است و ثابت و مقدس، ولی چگونه و با چه وسیله‌ای برود روش است و متفاوت و اختیاری.

رسول الله ﷺ با الاغ، قاطر و شتر به حج رفته است و امروزه با

ماشین، قطار و هواپیما به حج می‌روند.

حال شما که می‌گوی مسواک و خمیر دندان بدعت است، چرا جناب‌عالی با الاغ و شتر به حج نمی‌روی و با هواپیما به حج می‌روی؟! اگر مسواک و خمیر دندان بدعت است، پس ماشین و هواپیما و... هم بدعت هستند!

پس در این جا سنت و بدعت مطرح نیست، بلکه روش و ارزش

مطرح هستند.

خدا بیامرزد!

در چند دهه‌ی اخیر که بیداری اسلامی عمومی شده است بسیاری سعی می‌کنند به احکام و دستورات اسلام پایبند باشند و زندگی آنان طبق سنت رسول الله ﷺ باشد که این در خور تقدیر است و خداوند به همه‌ی مسلمانان توفیق اجرای احکام خدا و سنت‌های رسول الله ﷺ را عطا کند. ولی بعضی از این تطبیقات برخی مواقع به شیوه‌ی عجیب و غریبی انجام می‌گیرد که در خور تذکر است.

از جمله این موارد برخی از عروسی‌هایی است که عده‌ای نام عروسی اسلامی یا عروسی سنتی بر آنها می‌گذارند، ولی آیا واقعاً چنین عروسی‌هایی اسلامی یا سنتی است؟

من تا به حال به چندین عروسی، از این نمونه مجالس دعوت شده‌ام که در برخی از آنها چنین مواردی به چشم می‌خورده است:

- پخش قرآن از بلندگو یا ضبط صوت.

- ایراد سخنرانی‌های تند، آتشین و طولانی توسط یک سخنران.

- نبود هیچ نشانه‌ای که دلالت بر شادی یا عروسی کند!

معایب این کار:

- پخش قرآن از بلندگو یا ضبط صوت:

بگذریم از این که برخی اوقات چند ساعت قرآن پخش می‌شود و برخی مواقع قاری با صدای جانسوزی قرآن می‌خواند و چه بسا که آیات

عذاب و خشم را بخواند!

اول این که وقتی قرآن خوانده می‌شود واجب است که گوش دهیم

- نه فقط بشنویم - و خاموش بمانیم. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [الأعراف:

۲۰۴].

(و چون قرآن خوانده می‌شود، به آن گوش فرا دهید و خاموش

بمانید تا مورد رحمت قرار گیرید.)

حال در عروسی گوش می‌دهند و خاموش هستند یا هر کس با

دیگری سخن می‌گوید؟!

به همین خاطر بسیاری از علما، پخش قرآن از بلندگوی خارجی

مساجد را جایز نمی‌دانند، زیرا مردم در خانه یا بیرون از خانه مشغول

کارهای روز مره‌ی خود هستند و برای گوش دادن و خاموش شدن

آمادگی ندارند.

دوم این که متأسفانه - معمولاً - در تعزیه‌ها قرآن را از بلندگوها

پخش می‌کنند که این هم - علاوه بر اشکال اول - توجیه شرعی ندارد و

پرداختن به آن از حوصله‌ی این بحث خارج است، ولی پخش قرآن در

عروسی آن را شبیه تعزیه می‌کند که به لحاظ موضوعی کاملاً در مقابل هم

قرار دارند که یکی عزا و غم است و دیگری جشن و شادی!

به همین خاطر در بسیاری از این گونه عروسی‌ها با گوش خود

شنیده‌ام که برخی از دعوت شدگان در وقت خروج، به جای تبریک

گفتن به برگزار کنندگان جشن، جملاتی مانند خدا بیامرزد، غم آخرتان باشد، تسلیت عرض می‌کنیم و ... به کار می‌برند!

قرآنی که کلام خدا و برنامه‌ی زندگی است و باید آن را خواند و فهمید و در زندگی پیاده کرد، متأسفانه در تعزیه‌ها پخش می‌شود که اکثر مردم مشغول غم و عزای خود هستند و کسی گوش نمی‌کند و کسی خاموش نمی‌شود، عجیب‌تر از آن این که در عروسی پخش شود که بیشتر مردم مشغول صحبت، رفت و آمد و کارهای دیگر هستند!

سوم این که بر پا کنندگان چنین مراسمی که برخی اوقات نام عروسی اسلامی یا عروسی سنتی بر چنین مجالسی می‌گزارند، یک حدیث قولی، یا عملی و یا تقریری از پیامبر ﷺ ارائه دهند که در عروسی‌های زمان پیامبر ﷺ کسی با صدای بلند قرآن تلاوت می‌کرد، تعزیه بماند به جای خودش!

قرآنی که مسلمانان صدر اسلام با خشوع و خضوع تلاوت می‌کردند، در معانی آن تدبر و تفکر می‌نمودند و آن را به عمل تبدیل می‌کردند، اینک در تعزیه و عروسی پخش می‌شود که معمولاً پر از سر و صدا و به دور از خشوع و خضوع است که زینده‌ی قرآن است!

- ایراد سخنرانی‌های تند، آتشین و طولانی توسط یک

سخنران:

اوّل این که به طور کلی سخنرانی در عروسی موضوعیت ندارد.

مانند این که بخواهی در مسجد خرید و فروش کنی و در حمام نماز

بخوانی!

دوم این که اگر به خاطر جمع شدن مردم در مسجد، یا تالار و یا میدان، سخنرانی گریز ناپذیر است، چرا سخنرانی‌های تند، آتشین و طولانی؟!

در یک عروسی شرکت داشتم که سخنران بیشتر از چهل و پنج دقیقه درباره‌ی هر موضوعی به جز جشن و عروسی که به خاطر آن دعوت شده بود، صحبت کرد و ملالت و خستگی در چهره‌ی بیشتر شرکت کنندگان نمایان بود!

- نبود هیچ نشانه‌ای که دلالت بر شادی یا عروسی کند:

جشن عروسی یک جشن شادی است و باید در آن شادی و شادمانی خود را به شیوه‌های مختلف، مثل دایره زدن و آواز خواندن - خصوصاً توسط دختران کوچک - ابراز کرد.

از رَبِيعِ دختر معوذ بن عفرا - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت: صبح شب عروسی من، پیامبر نزد من آمد و همین طور که تو نشسته‌ای، بر فرش نشست و چند دختر مشغول دف زدن بودند و برای پدران من که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می‌خواندند. در آن اثنا، یکی از آنان گفت:

«وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي عَدِيٍّ»

(در میان ما پیامبری وجود دارد که می‌داند فردا چه پیش خواهد

آمد.)

فرمود:

«دَعَى هَذِهِ وَقَوْلِي بِالَّذِي كُنْتَ تَقُولِينَ»^۱.

(چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته خود را بخوان.)

هم‌چنین از ام‌المؤمنین عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که

رسول الله ﷺ فرمود:

«أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ وَاجْعَلُوهُ فِي الْمَسَاجِدِ وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْدُّفُوفِ»^۲.

(این ازدواج را اعلان کنید و آن را در مساجد قرار دهید و برای

آن دف بزنید.)

لذا دایره زدن و آواز خواندن (شعر، سرود و تواشیح به صورت تک

خوانی یا دست جمعی) در عروسی‌ها مطلوب و سنت است - البته مردان در

بین خود و زنان در بین خود - و می‌توان بخش‌های شادی، مانند مسابقات

علمی، ورزشی، شعر خوانی و بازی و سرگرمی و فعالیت‌های دیگر به آن

افزود و اگر کسی سخنرانی می‌کند باید مختصر و پیرامون موضوعاتی

باشد که مربوط به عروسی و شادی است و مراسم‌هایی که به نام عروسی

اسلامی یا سنتی بر پا می‌شوند و چیزی جز پخش قرآن و سخنرانی تند و

آتشین در آن نیست باعث ضربه زدن به سنت پیامبر ﷺ می‌شود و مردم را

از سنت باز و زیبایی ایشان زده می‌نماید.

^۱ - صحیح: بخاری، باب ضرب الدف في النكاح والوليمة، شماره‌ی ۷۵۰ و تعدادی دیگر از محدثان از رُبَيْع - رضی الله عنها.

^۲ - ترمذی، باب ما جاء في إعلان النكاح، شماره‌ی ۱۰۰۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها. این حدیث در صحیح وضعیف سنن الترمذی، شماره‌ی ۱۰۸۹ بخش اولش «أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ» صحیح و بقیه وضعیف دانسته شده است.

عروه از عایشه - رضی الله عنها - روایت می‌کند که در ایام منی دو دختر بچه در خانه‌ی من، مشغول آواز خواندن و دایره زدن بودند، در حالی که پیامبر جامه‌ای را بر خود کشیده بود که ابوبکر وارد خانه شد و بر آن دو نهیب زد.

پیامبر جامه را از روی صورت خود برداشت و فرمود:

«دَعُّهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ»^۱.

(آنان را به حال خود بگذار ای ابوبکر، زیرا این ایام عید است.)

و در ادامه‌ی این حدیث آمده است:

«... لَتَعْلَمُ يَهُودُ أَنْ فِي دِينِنَا فَسْحَةٌ إِنِّي أُرْسِلْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ»^۲.

(...تا یهودیان بدانند که در دین ما گشایش است. من با حنیفیت

(یکتا پرستی) با گذشت و بزرگواران مبعوث شده‌ام.)

^۱ - صحیح: بخاری، باب قصة الحبش وقول النبي صلى الله عليه وسلم يا بني أرفدة، شماره‌ی ۳۲۶۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

^۲ - صحیح: مسند احمد، شماره‌ی ۲۳۷۱۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

۵ - دوست داشتن آن چه تو را به یاد محبوب می‌اندازد

دوست داشتن چیزهایی که ما را به یاد محبوب می‌اندازد:

موهای مبارکش را جمع می‌کردند:

اصحاب - رضی الله عنهم - و پس از آنان تابعین - رحمهم الله -
بی‌نهایت رسول صلی الله علیه و آله را دوست داشتند و به ایشان عشق می‌ورزیدند، که در
این جا فقط به ذکر دو مورد - جمع کردن موهای ایشان و بوسیدن دستی
که دست مبارکش را لمس کرده - بسنده می‌کنم.
موهای مبارکش را جمع می‌کردند و بسان با ارزش‌ترین چیز، نسل
بعدی از نسل قبلی آن‌ها را به ارث می‌برد و به داشتن آن‌ها مباحات
می‌ورزیدند.

از انس رضی الله عنه روایت شده که گفته است: من رسول الله را دیدم که
سلمانی سر ایشان را می‌تراشید و یاران او دور ایشان را گرفته بودند. آنان
سعی داشتند که هر تار مو به دست یک نفر برسد.^۱
از ابن سیرین روایت شده که گفته است: به عیبده گفتم که از

۱ - صحیح: مسلم، باب قرب النبي عليه السلام من الناس وتبركهم به، شماره‌ی
۴۲۹۲ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

موی‌های پیامبر نزد ما است که از طریق انس یا خانواده‌ی انس به ما رسیده است.

عبیده گفت: «اگر یک مو از ایشان نزد من باشد از دنیا و آنچه در دنیا است برایم محبوب‌تر است»^۱.

از عثمان بن موهب روایت شده که گفته است: برام سلمه وارد شدم. چند مو از موهای رسول الله را برای من بیرون آورد که با حنا و کتم (گیاهی خوش‌بو) رنگ شده بود.^۲

از عثمان بن حکم روایت شده که گفته است: نزد خاندان ابوعبیده بن عبدالله بن زمه چند مو از موهای پیامبر را دیدم که با حنا رنگ شده بود.^۳

دست خود را بده تا آن را ببوسم:

حتی دستی را که دست مبارک رسول الله ﷺ را لمس کرده بود می‌گرفتند و می‌بوسیدند!

- ثابت از انس بن مالک رضی الله عنه پرسید: ای انس، آیا دست رسول الله را

با دست خود لمس کردی؟

گفت: بله.

۱ - صحیح: بخاری، باب الماء الذي يغسل به شعر الإنسان، شماره‌ی ۱۶۵ و تعدادی دیگر از محدثان از ابن سیرین.

۲ - صحیح: ابن ماجه، باب الخضاب بالحناء، شماره‌ی ۳۶۱۳ و تعدادی دیگر از محدثان حدیث از عثمان بن موهب.

۳ - مصنف ابن ابی شیبیه، ۶ / ۵۱ و تعدادی دیگر از کتاب‌های حدیث از عثمان بن حکم.

گفت: آن را به من نشان بده تا آن را ببوسم.^۱

- جمیله برده‌ی آزاد شده‌ی انس روایت می‌کند که وقتی ثابت نزد ما می‌آمد، انس رضی الله عنه می‌گفت: ای جمیله، مقداری خوش‌بویی به من بده تا به دستم بمالم، چون این پسر مادر ثابت راضی نمی‌شود مگر این که دستم را ببوسد و می‌گوید که دست رسول الله را لمس کردی.^۲

- از یحیی بن حارث رمادی روایت شده که با واثله بن اسقع رضی الله عنه ملاقات کرد و از او پرسید: با این دستت با رسول الله بیعت کردی؟
گفت: بله.

گفت: آن را به من بده تا ببوسم.

واثله رضی الله عنه دستش را به او داد و وی آن را بوسید.^۳

دوست داشتن آنچه محبوبان دوست داشت:

برفی از کارهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله دوست داشت:

* اهمیت مداومت بر کار، نه کمیت کار:

از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر او وارد

شد و زنی نزد او بود، فرمود: «این زن کیست؟»

۱ - مسند احمد، شماره‌ی ۱۱۶۵۱ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

۲ - بیهقی، شعب الایمان، شماره‌ی ۱۴۹۲ و تعدادی دیگر از محدثان از جمیله برده‌ی آزاد شده‌ی انس رضی الله عنه.

۳ - ابن ابی عاصم، الاحاد والمثنائی، ۳ / ۳۳ و تعدادی دیگر از محدثان از یحیی بن حارث رمادی.

گفتم: زنی است که شب نمی‌خوابد و نماز می‌خواند.

فرمود:

«عَلَيْكُمْ مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا».
وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ^۱.

«آنچه می‌توانید و طاقت می‌آورید، انجام دهید که به خدا سوگند، خداوند خسته نمی‌شود [از پاداش دادن] تا این‌که شما از عمل کردن [خسته شوید].»
و دوست داشتنی‌ترین اعمال دینی نزد ایشان آن اعمالی بود که صاحبش بر آن مداومت کند.

از ام سلمه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى كَانَ أَكْثَرَ صَلَاتِهِ فَاعِدًا إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ وَكَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ»^۲.

(قسم به ذاتی که جانم در دست اوست وقتی رسول الله وفات کرد بیشتر نمازها را نشسته می‌خواند، مگر نماز فرض و دوست داشتنی‌ترین عمل نزد ایشان عملی بود که صاحبش بر آن مداومت کند، گر چه کم باشد.)

* «آیا دوست نداشته باشم که بنده‌ی شکر گزاری باشم؟»

از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفت: پیامبر شب را

۱ - صحیح: مسلم، باب أمر من نعت في صلاته أو استعجم عليه القرآن أو الذكر بأن يرقد أو يقعد حتى يذهب عنه ذلك، شماره‌ی ۱۳۰۸ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها -

۲ - صحیح: نسایی، باب صلاة القاعد في النافلة وذكر الاختلاف على أبي إسحاق في ذلك، شماره‌ی ۱۶۳۷ و تعدادی دیگر از محدثان از ام سلمه - رضی الله عنها -

به عبادت می‌ایستاد تا اندازه‌ای که پاهایش ترک برمی‌داشتند، گفتم: ای رسول خدا! چرا چنین کاری می‌کنی در صورتی که خداوند، گناهان قبلی و بعدی تو را بخشیده است؟

فرمود: «آیا دوست نداشته باشم که بنده‌ی شکر گزاری باشم؟»^۱

* دوست دارم آن را از دیگران بشنوم.

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفته است: رسول الله فرمود:

«برایم قرآن بخوان.»

گفتم: چگونه برای قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده

است؟!

فرمود: «دوست دارم آن را از دیگران بشنوم.»

پس سوره‌ی نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»

[النساء: ۴۱].

(چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را

به عنوان گواه اینان، بیاوریم.)

فرمود: «بس کن.»

پس دیدم که اشک از چشمان مبارکش، سرازیر است.^۲

* محبوب‌ترین پارچه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بُرد یمانی سبز رنگ

۱ - صحیح: بخاری، باب: «لِيَغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»، شماره‌ی ۴۴۶۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها -

۲ - صحیح: بخاری، باب: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»، شماره‌ی ۴۲۱۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

بود:

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: محبوب‌ترین پارچه نزد نبی اکرم برای پوشیدن، بُرد یمانی سبز رنگ بود.^۱

* محبوب‌ترین نام نزد علی رضی الله عنه ابوتراب است!

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده که گفته است: علی نامی محبوب‌تر از ابوتراب نداشت و وقتی با آن نام صدا زده می‌شد، خوشحال می‌گشت. روزی، رسول الله به خانه‌ی فاطمه تشریف برد، ولی علی را در آنجا ندید. رسول خدا فرمود: «پسر عمویت کجاست؟»

گفت: بین ما کدورتی پیش آمد و از من ناراحت شد و از خانه برون رفت و این‌جا استراحت نکرد.

رسول الله به یکی گفت: «بین او کجاست؟»

آن مرد آمد و گفت: ای رسول خدا! او در مسجد، خوابیده است.

رسول الله به مسجد تشریف برد. علی در آنجا دراز کشیده بود در حالی که ردایش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله در حالی که خاک‌ها را از بدن علی پاک می‌کرد، باو می‌گفت:

«قُمْ أَبَا تُرَابٍ قُمْ أَبَا تُرَابٍ»^۲.

(ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو.)

سبحان الله! چون محبوبش پیامبر صلی الله علیه و آله این نام را بر او نهاده این نام

^۱ - صحیح: بخاری، باب البرود والحبرة والشملة، شماره‌ی ۵۳۶۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب نوم الرجال في المسجد، شماره‌ی ۴۲۲ و تعدادی دیگر از سهل بن سعد رضی الله عنه.

محبوب‌ترین نام نزد او است.

*** از آن روز من کدو دوست دارم!**

از انس بن مالک روایت شده که گفته است:

«إِنَّ حَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ حُبْرًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ. فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ يَتَتَبَعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالِي الْقِصْعَةِ.

قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ»^۱.

(خیاطی، رسول الله را برای صرف غذایی که تدارک دیده بود، دعوت کرد. من نیز همراه رسول الله برای صرف غذا رفتم. خیاط، نان و خورشی که از کدو و گوشت خشک، تهیه شده بود، نزد رسول الله آورد. من پیامبر اکرم را دیدم که در کناره‌های ظرف غذا، در پی یافتن کدو بود.

انس رضی الله عنه می گوید: از آن پس، من نیز کدو را دوست دارم.)

این دلالت بر عشق و محبت بالای سرورمان انس رضی الله عنه به محبوبش رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که حتی غذایی را که محبوبش دوست دارد او نیز دوست دارد.

ناگفته نماند که دوست داشتن کدو به خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله دلالت بر عشق و محبت دارد، ولی ذکر این نکته ضروری است که اگر کسی کدو دوست نداشت، یا حتی از کدو بدش می‌آمد، به معنی انتفای عشق و محبتش نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله نیست و کسی نمی‌تواند بگوید که تو

^۱ - صحیح: بخاری، باب ذکر خیاط، شماره‌ی ۱۹۵۰ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

رسول الله ﷺ را دوست نداری، چون کدو را که ایشان دوست داشت، دوست نداری، ولی قطعاً دوست داشتن کدو به خاطر رسول الله ﷺ - مانند انس بن مالک رضی الله عنه - دلالت بر عشق و محبت ویژه نسبت به ایشان دارد.

* زیرا رسول الله ﷺ چنین می‌کرد!

از عبید بن جریج روایت شده است که از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - پرسید: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می‌دهی که هیچ یک از همراهانت انجام نمی‌دهند؟

عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - گفت: آن چهار عمل کدامند؟

گفت: اول این که در طواف، به جز رکن یمانی و حجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی‌کنی (دست نمی‌زنی).

دوم این که: کفش پوستی (دباغی شده) می‌پوشی.

سوم: این که از رنگ زرد استفاده می‌کنی.

چهارم این که: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذی حجه،

احرام می‌پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویبه)، احرام نمی‌پوشی.

عبدالله رضی الله عنه در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را

استلام می‌کنم، زیرا هیچ‌گاه رسول خدا را ندیدم که به جز آن‌ها، رکن

دیگری را استلام کند.

کفش چرمی می‌پوشم زیرا من دیدم که رسول الله کفش چرمی

می‌پوشید و با آنها وضو می‌گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع

کفش، استفاده کنم.

از رنگ زرد استفاده می‌کنم زیرا رسول خدا را دیدم که از رنگ زرد، استفاده می‌کرد.

و روز هشتم، احرام می‌پوشم زیرا هرگز رسول الله را ندیدم که قبل از حرکت به سوی «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.^۱

دوست داشتن کسانی که محبوبان دوست داشت:

دوست داشتن اهل بیت پیامبر ﷺ به صورت عموم:

از عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - روایت شده است که رسول محبوب فرمود:

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوكُمْ مِنْ نِعْمِهِ وَأَحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحُبِّي»^۲.

الله را به خاطر نعمت‌هایش که به شما می‌دهد، دوست بدارید، مرا به خاطر دوستی خدا دوست بدارید و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید.

از عبدالمطلب بن ربیعہ رضی الله عنه روایت شده است که من نزد رسول الله نشسته بودم که عباس خشمگین بر ایشان وارد شد و گفت: یا رسول الله! ما

^۱ - صحیح: بخاری، باب غسل الرجلین فی النعلین ولا یمسح علی النعلین، شماره‌ی ۱۶۱ و تعدادی دیگر از عبید ابن جریج.

^۲ - حسن و غریب: ترمذی، شماره‌ی ۳۷۲۲ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - ترمذی این حدیث را حسن و غریب دانسته است و آن را فقط از این طریق می‌شناسد.

را به قریش چکار؟ با چهره‌های شاد با هم روبه‌رو می‌شوند و به شیوه‌ی دیگری با ما روبه‌رو می‌شوند.

رسول الله به قدری خشمگین شد که چهره‌اش قرمز گردید و سپس فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّى يُحِبَّكُمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ . ثُمَّ قَالَ . يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى عَمِّي فَقَدْ آذَانِي فَإِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنُو أَبِيهِ»^۱.

(قسم به ذاتی که جانم در دست اوست ایمان به قلب شخصی وارد نمی‌شود تا شما را به خاطر خدا و رسول خدا دوست داشته باشد. - سپس افزود - ای مردم، هرکس عمویم را آزار دهد، در واقع من را آزار داده است، زیرا عموی انسان، مثل پدر اوست.)

از عبدالمطلب بن ربیعہ روایت شده است که عباس رضی الله عنه بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و گفت: یا رسول الله! وقتی ما از خانه خارج می‌شویم می‌بینیم که قریشیان با هم صحبت می‌کنند و زمانی که ما را می‌بینند ساکت می‌شوند.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و رگ میان دو چشم ایشان حرکت کرد و فرمود:

«وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ امْرِئٍ إِيْمَانًا حَتَّى يُحِبَّكُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِقَرَابَتِي»^۲.

(به خدا قسم هیچ ایمانی به قلب شخصی وارد نمی‌شود تا شما را

به خاطر خدا و نزدیکی با من دوست داشته باشد.)

۱ - حسن و صحیح: ترمذی، باب مناقب العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه، شماره‌ی ۳۶۹۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالمطلب بن ربیعہ رضی الله عنه. ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته است.

۲ - مسند احمد، شماره‌ی ۱۶۸۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالمطلب بن ربیعہ رضی الله عنه.

دوست داشتن اهل بیت پیامبر ﷺ به صورت فاص:
 * دوست داشتن همسرش و مادرمان عایشه - رضی الله

عنها:

رسول الله ﷺ به فاطمه ﷺ در مورد عایشه ﷺ فرمود:

«أَيُّ بَنِيَّةٍ أَلَسْتَ تُحِبِّينَ مَا أَحَبُّ؟!»

فَقَالَتْ: بَلَى.

قَالَ: «فَأَحِبِّي هَذِهِ»^۱.

(ای دختر عزیزم، مگر آن چه من دوست دارم تو دوست نداری؟!)
 گفت: آری.

فرمود: (پس این را دوست بدار).

رسول الله ﷺ ابو عبدالله عمرو ﷺ را فرماندهی جنگ ذات السلاسل

نمود. او نزد رسول الله ﷺ آمد و پرسید: محبوب‌ترین فرد نزد تو کیست

ای رسول الله!

فرمود: عایشه.

گفتم: از مردان.

فرمود: پدرش.

گفتم: سپس چه کسی؟

فرمود: عمر.

ایشان نام چندین نفر را برد.^۱

^۱ - صحیح: مسلم، باب في فضل عائشة رضي الله تعالى عنها، شماره‌ی ۴۷۲ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

*** دوست داشتن فاطمه و علی - رضی الله عنهما :-**

از جمیع بن عمیر تمیمی روایت شده است که گفت: با عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم. از او سؤال شد: کدام شخص نزد رسول خدا محبوب‌تر بود؟

گفت: فاطمه.

پرسیده شد: از مردان چه کسی؟

گفت: شوهرش. او را همواره بسیار روزه دار و شب زنده دار یافتم.^۲

*** دوست داشتن حسن و حسین - رضی الله عنهما :-**

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر محبوب صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»^۳.

(هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، در واقع من را دوست داشته است و هر کس به آن دو بغض به ورزد، در واقع به من بغض و کینه ورزیده است.)

از زر رضی الله عنه روایت شده که رسول محبوب صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و حسن

و حسین رضی الله عنهما روی پشت ایشان بودند. مردم آن دو را دور کردند. رسول

۱ - صحیح: بخاری، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: لو كنت متخذًا خليلاً، شماره‌ی ۳۳۸۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عمرو رضی الله عنه.

۲ - ترمذی، باب ما جاء في فضل فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وسلم، شماره‌ی ۳۸۰۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها. این حدیث در صحیح وضعیف سنن الترمذی، شماره‌ی ۳۸۷۴ منکر دانسته شده است.

۳ - ابن ماجه، باب فضل الحسن والحسين ابني علي بن أبي طالب رضي الله عنهم، شماره‌ی ۱۴۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۱۴۳، حسن دانسته شده است.

الله ﷺ فرمود:

«دَعُوهُمَا بِأَبِي هُمَا وَأُمِّي، مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ هَدَيْنِ»^۱.

(پدر و مادرم فدای آن دو باد رهایشان کنید. هر کس من را دوست دارد این دو را دوست داشته باشد.)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که گفته است: رسول الله در بخشی از روز، به طرف بازار رفت. (در مسیر راه) نه ایشان با من سخن گفت و نه من با ایشان. تا این که وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانه‌ی فاطمه و فرمود: «کوچولو این جا است؟ کوچولو این جا است؟»

فاطمه در فرستادن طفل، اندکی تأخیر کرد. راوی می‌گوید: خیال کردم گردن بندی به گردنش می‌آویزد یا او را می‌شوید. سپس، کودک، دوان دوان نزد رسول الله آمد. پیامبر او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود:

«اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ»^۲.

(پروردگارا! این را دوست بدار و هر کس که او را دوست بدارد تو نیز او را دوست بدار.)

* دوست داشتن نوه‌اش حسین بن علی - رضی الله عنهما -

از یعلی بن مره رضی الله عنه روایت شده است که همراه رسول خدا به قصد مهمانی‌ای که بدان دعوت شده بودند، بیرون شدند. حسین را دیدند که در کوچه با بچه‌ها بازی می‌کرد. رسول اکرم جلو رفت و دستانش را گشود تا

^۱ - حسن: ابن ابی شیبیه، شماره‌ی ۲۳، و تعدادی دیگر از محدثان از زر رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب ما ذکر فی الأسواق، شماره‌ی ۱۹۷۹ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره رضی الله عنه.

حسین را بگیرد. حسین شروع به جست و خیز نمود و به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد و رسول خدا نیز با او می‌خندید تا این که او را گرفت و یکی از دستانش را پشت سر حسین و دست دیگرش را زیر چانه‌ی وی قرار داد و او را بوسید و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»^۱.

(حسین از من است و من از حسین، خداوند دوست دارد هر آن کس را که دوستدار حسین است. حسین، یکی از اسباط (نوادگان) است.)

* دوست داشتن حسن بن علی و اسامه بن زید - رضی

الله عنهم -

از اسامه بن زید - رضی الله عنهما - روایت شده است که گفت:

پیامبر من و حسن را می‌گرفت و می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا»^۲.

(پروردگارا این دو را دوست بدار، چون من این دو را دوست

دارم.)

به عایشه - رضی الله عنها - در مورد اسامه بن زید رضی الله عنه فرمود:

«يَا عَائِشَةُ أَحِبِّيهِ فَإِنِّي أُحِبُّهُ»^۱.

^۱ - ابن ماجه، باب فضل الحسن والحسين ابني علي بن أبي طالب رضي الله عنهم، شماره‌ی ۱۴۱ و تعدادی دیگر از محدثان از یعلی بن مره رضی الله عنه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، ۱۴۴ حسن دانسته شده است.

^۲ - صحیح: بخاری، باب ذکر أسامة بن زید، شماره‌ی ۳۴۵۵ و تعدادی دیگر از محدثان از اسامه بن زید - رضی الله عنهما.

(ای عایشه، او را دوست بدار، زیرا من او را دوست دارم.)

آیات و احادیث در مورد دوست داشتن اصحاب - رضی

الله عنهم - به صورت عموم:

اصحاب و یارانش به طور کلی شامل مهاجران، انصار، اهل بدر، اهل احد، اهل خندق، اهل بیعت الرضوان، اهل فتح مکه، اهل حنین و تمام کسانی که در زندگی رسول الله ﷺ ایمان آوردند، همراه ایشان بودند، ایشان را یاری نمودند و بر ایمان از دنیا رفتند، می‌شود.

* الفت و محبت اصحاب به یکدیگر:

لازم به ذکر است که ابتدا اصحاب خودشان به این امر پایبند بودند و یکدیگر را دوست داشتند، به هم عشق می‌ورزیدند و الفت و محبت قلبی در میان اصحاب برقرار بود - شایان ذکر است که قبایل عرب تا پیش از گرایش به اسلام، گرفتار دشمنی عمیق با یکدیگر بودند - و خداوند این الفت و محبت ویژه و استثنایی در میان اصحاب - رضی الله عنهم - را به خود نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که ایجاد چنین الفت و محبتی با صرف تمام ثروت روی زمین امکان‌پذیر نبود.

لطفاً این آیه را با دقت بخوان که چه زیبا می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
[الأنفال: ۶۲، ۶۳].

۱ - ترمذی، باب مناقب أسامة بن زيد رضي الله عنه، شماره ۳۷۵۴ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه. این حدیث در صحیح وضعیف سنن الترمذی، حدیث ۳۸۱۸ حسن دانسته شده است.

(اوست که با امدادهای خویش و حمایت مؤمنان، تو را یاری کرده است. و خداوند) میان دل‌های آنان (مؤمنان) الفت داد، اگر تو همی آنچه را در زمین است خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های آنان محبت و الفت پدید آوری، ولی خداوند دل‌های آنان را به هم پیوند داد، چرا که او قدرتمند و حکیم است.)

* ما گروه سوم هستیم؟

قرآن کریم مؤمنان را به سه دسته تقسیم می‌کند و هر گروه را به زیبایی توصیف می‌نماید:

۱- گروه اول: فقرای مهاجران که خداوند آنان را با صفت صادقان

و راست‌گویان توصیف می‌کند:

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» [الحشر: ۸].

(آن [اموال فیء و غنیمت] خاص فقیران مهاجرین است که از خانه‌های خود و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، در حالی که فضل و خشنودی خداوند را می‌جویند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند. اینانند که راستگویان هستند.)

۲- گروه دوم: انصار که خداوند آنان را با صفت رستگاران

توصیف می‌کند:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [الحشر: ۹].

(و برای کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سويشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران

داده شده احساس نمی‌کنند و [دیگران را] بر خود ترجیح می‌دهند - هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند - و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند، اینانند که رستگاران هستند.

۳- گروه سوم: کسانی که بعد از مهاجرین و انصار (گروه اول و دوم) آمدند که مسلمانان تا روز قیامت را شامل می‌شود و اینان می‌گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان آوردن از ما سبقت گرفتند، بیامرز و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده:

«وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» [الحشر: ۱۰].

(هم‌چنین برای کسانی است که بعد از آنان [بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفتند بیامرز، و در دل‌های ما حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و بخشایش‌گر هستی.)

اکنون بیاییم با هم دعا کنیم: پروردگارا! ما و کسانی را که قبل از ما ایمان آورده‌اند بیامرز. نسل قبل از ما و نسل قبل‌تر تا برسد به نسل صحابه از جمله مهاجرین و انصار را بیامرز و کینه‌ای از هیچ مؤمنی در طول تاریخ در دل ما قرار نده و دل‌های ما را مملو از عشق و محبت تمام مؤمنان به ویژه اصحاب پیامبر محبوب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگردان.

رسول محبوب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز می‌فرماید:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ

أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۱.

(یارانم را دشنام ندهید، یارانم را دشنام ندهید، زیرا سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجراً] انفاق پیمانه‌ی یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است.)

* الله الله في اصحابي:

رسول الله ﷺ دوست داشتن اصحاب را این‌گونه به ما توصیه

می‌کند:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي، لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فِجَبِّي أَحَبَّهُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِغْضِي أَبْغَضَهُمْ، وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ يُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ»^۲.

(بترسید از الله در حق یاران من! بترسید از الله در حق یاران من! بعد از من آنان را هدف طعنه‌های خود قرار ندهید، پس هر کس آنان را دوست بدارد، به خاطر دوست داشتن من آنان را دوست داشته و هر کس به آنان بغض بورزد به خاطر بغض داشتن به من به آنان بغض ورزیده و کسی که به آنان اذیت و آزاری برساند، یقیناً مرا رنجانیده و کسی که مرا برنجاند به حقیقت خدا را رنجانیده و کسی که خدا را برنجاند نزدیک است که خداوند او را بگیرد و مورد عذاب قرار دهد.)

در مورد دوست داشتن اصحاب - رضی الله عنهم - به

^۱ - صحیح: ر. ک: مسلم، باب تحریم سب الصحابة رضی الله عنهم، شماره‌ی

۴۶۱۰ و تعدادی دیگر از محدثان از ابوهریره و ابوسعید - رضی الله عنهما.

^۲ - حسن و غریب: ترمذی، باب فیمن سب اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، شماره‌ی ۳۷۹۷ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه. ترمذی این حدیث را از این طریق حدیثی حسن و غریب دانسته است.

صورت فاص:

* دوست داشتن انصار - رضی الله عنهم - نشانه‌ی ایمان است:

از انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول محبوب صلی الله علیه و آله فرمود:

«آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ»^۱.

(محبت انصار، نشانه‌ی ایمان و دشمنی با آنان، نشانه‌ی نفاق

است.)

از برا بن عازب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: شنیدم که رسول الله

فرمود:

«الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ
وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ»^۲.

(تنها شخص مؤمن، انصار را دوست دارد و تنها شخص منافق، از

ایشان نفرت دارد و کسی که انصار را دوست بدارد، خداوند نیز او را

دوست می‌دارد و هر کس از انصار تنفر داشته باشد، خداوند نیز از او

منتفر است.)

از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله تعدادی از زنان و

کودکان را دید که از عروسی می‌آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و رو به آنان

^۱ - صحیح: بخاری، علامة الإیمان حب الأنصار، شماره‌ی ۱۶ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب حب الأنصار، شماره‌ی ۳۴۹۹ و تعدادی دیگر از محدثان از برا بن عازب رضی الله عنه.

نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ».

(پروردگارا! شما از محبوبترین افراد نزد من هستید. شما از

محبوبترین افراد نزد من هستید.)

منظورشان انصار بود.^۱

از انس رضی الله عنه روایت شده است که یکی از زنان انصار که کودکی به

همراه داشت، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با او صحبت کرد

و دو بار فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ».^۲

(سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار)

محبوب‌ترین مردم، نزد من هستید.)

*** ابوبکر، عمر و ابو عبیده - رضی الله عنهم -**

از عبدالله بن شفیق روایت شده است که گفت: از عایشه پرسیدم:

کدام یک از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نزدش محبوب‌تر بودند؟

گفت: ابوبکر.

گفتم: سپس کدام یک؟

گفت: عمر.

^۱ - صحیح: مسلم، باب من فضائل الأنصار رضي الله تعالى عنهم، شماره‌ی ۴۵۶۳ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

^۲ - صحیح: بخاری، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم للأنصار أنتم أحب الناس إلي، شماره‌ی ۳۵۰۲ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

گفتم: سپس کدام یک؟

گفت: ابو عبیده.

گفتم: سپس کدام یک؟

او سکوت کرد.^۱

* آیا تو این پدر و پسر را دوست داری؟

از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گروهی را به جهاد، اعزام کرد و اسامه بن زید - رضی الله عنهما - را به عنوان امیر آنان، تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی او اعتراض کردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ وَإِنْ هَذَا لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ»^۲.

(شما که هم اکنون به فرماندهی او اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید و سوگند به خدا که او (پدرش) شایسته‌ی فرماندهی و یکی محبوب‌ترین افراد نزد من بود و بعد از او، این، (اسامه) نیز یکی از محبوب‌ترین افراد، نزد من است.)

* اسامه بن زید - رضی الله عنهما -

از عایشه - رضی الله عنها - روایت شده است که مسأله‌ی زنی از

^۱ - صحیح: ترمذی، باب مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه، شماره‌ی ۳۵۹۰ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن شفیق.

^۲ - صحیح: بخاری، باب مناقب زيد بن حارثة مولى النبي صلى الله عليه وسلم، شماره‌ی ۳۴۵۱ و تعدادی دیگر از محدثان از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما.

بنی‌مخزوم که مرتکب سرقت شده بود، قریش را نگران ساخت و در میان خود گفتند: چه کسی در شفاعت از او با پیامبر صحبت کند؟
و گفتند: چه کسی جرأت دارد جز اسامه بن زید که محبوب پیامبر است؟

اسامه (در این مورد که دست آن زن قطع نشود) با پیامبر صحبت کرد. پیامبر فرمود:

«أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ خُدَّ مِنَ اللَّهِ»

(آیا برای جلوگیری از اجرای حدی از حدود خداوند میانجی‌گری می‌کنی؟)

سپس برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود:

«إِنَّمَا أَهْلَكَ الدِّينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَآيَمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^۱.

(اقوامی که قبل از شما بودند، فقط به این دلیل هلاک شدند که هر گاه فردی شریف در میان آنان مرتکب دزدی می‌شد، او را رها می‌کردند و اگر فردی ضعیف در میان آنان دزدی می‌کرد، بر او حد جاری می‌ساختند؛ به خدا سوگند، اگر فاطمه دخت محمد هم دزدی کند، دستش را قطع خواهم کرد.)

* دوست داشتن رسول الله ﷺ را بر دوست داشتن خود

ترجیح داد!

^۱ - صحیح: بخاری، باب حدیث الغار، شماره‌ی ۳۲۱۶ و تعدادی دیگر از محدثان از عایشه - رضی الله عنها.

به عشق و محبت عمر رضی الله عنه نسبت به سرور و محبوبش صلی الله علیه و آله نگاه کنید که چگونه اسامه رضی الله عنه را بر پسرش ترجیح می‌دهد!

عمر بن خطاب رضی الله عنه برای اسامه بن زید - رضی الله عنهما - سه هزار و پانصد و برای پسرش عبدالله بن عمر سه هزار تعیین کرده بود. عبدالله رضی الله عنه پرسید: چرا اسامه را بر من برتری دادی؟ به خدا قسم در هیچ جنگی نبود که من نباشم.

عمر رضی الله عنه گفت: چون زید نزد رسول الله از پدر تو محبوب‌تر بود و اسامه نزد رسول الله از تو محبوب‌تر بود، لذا دوست داشتن رسول الله را بر دوست داشتن خودم ترجیح دادم.^۱

^۱ - حسن و غریب: ترمذی، باب مناقب زید بن حارثة رضی الله عنه، شماره‌ی ۳۷۴۹ و تعدادی دیگر از محدثان از عمر رضی الله عنه. ترمذی گفته است این یک حدیث حسن و غریب است.

۶- خلوت کردن با سیرت و زندگی‌نامه‌ی

پیامبر ﷺ

برای این که رسول الله ﷺ را دوست بداریم باید با سیرت و زندگی‌نامه‌ی ایشان خلوت کنیم و به گونه‌ای دیگر به مطالعه و بحث و بررسی آن پردازیم تا از نو ایشان را بشناسیم.

بدانیم که رسول الله که بود؟

مأموریتش چه بود؟

برای ما چه کرد؟

از زمانی که وحی بر او نهب زد که «یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ» و «یا أَيُّهَا

الْمُدْتَرُّ» (ای جامه به خود پیچیده و جامه بر سر کشیده) از جا پرید و

خطاب به مادر محبوب ما خدیجه - رضی الله عنها - فرمود:

«دیگر زمان خواب گذشت ای خدیجه!»

بعد از آن پیامبر ﷺ در طول بیست و سه سال باقیمانده‌ی عمر

مبارکش،

هرگز خواب راحتی ننمود.

هرگز شکم سیری نخورد.

و هرگز آرام نگرفت و قرار نیافت.

سراسر عمرش عبارت بود از حرکت، فعالیت، تکاپو، تلاش و

کوشش برای ابلاغ رسالت توحید و دعوت اسلام به تمام جهانیان. او را زدند، به او توهین کردند و ناسزا گفتند، او را جادوگر، کاهن، شاعر، دیوانه، مقام طلب و... خواندند، اموالش را مصادره کردند، او را در شعب ابی طالب محاصره نمودند، یارانش را شکنجه کردند، برخی را کشتند و بقیه را از مکه اخراج نمودند، توطئه‌ی قتلش را کشیدند، او را از مکه اخراج کردند، بارها به مدینه حمله کردند و با او جنگیدند، قبایل مختلف را علیه او شوراندند، با یهودیان علیه او هم‌دست شدند و منافقان با رهبری یهودیان علیه او جنگ‌های روانی زیادی به راه انداختند و حتی به خانواده‌اش تهمت ناروا زدند، ولی او چون کوه استوار ماند و با حکمت و نیکوترین شیوه به راه پروردگارش دعوت نمود و امانت را تحویل داد و امت خود را بر شاهراه هدایت گذاشت که شب آن چون روز آن روشن بود که کسی جز آن که هلاک می‌شود، گمراه نمی‌شود.

همواره به یاد امتش بود و همیشه آنان را بر خود ترجیح می‌داد و از جمله آخرین سخنانی که بر زبان راند «امتی! امتی!» بود.

این صفحات تلاشی بسیار مختصر در راستای شناخت، محبت و خلوت نمودن با سیرت و زندگی سرور، اسوه، مقتدا و محبوبمان صلی الله علیه و آله بود که امید است سرآغازی برای مطالعه و بررسی سیرت آن محبوب صلی الله علیه و آله در منابع و مصادر اصلی گردد.

خاتمه

این مختصر به پایان رسید، ولی بهترین سخنی که اکنون می‌توانم بگویم شعر سعدی عاشق - علیه الرحمه - است که در نعت محبوبش مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:

ندانم کدامین سخن گویمت * که والاتری زان چه من گویمت

ای محبوب دو عالم!

ای رسول معظم!

جان من و پدر و مادرم فدای نام تو!

من کی هستم که ادعای وصف تو کنم!

من با نوشتن این کتاب فقط عرض ارادت و ادبی نمودم و امیدوارم

که این بی ادبی مورد بخشش واقع شود.

در این جا به ذکر یک آیه و یک حدیث که دل دوستداران را شاد

می‌کند، بسنده می‌کنم و همه را به خدا می‌سپارم.

دوستان عزیز! لطفاً این آیه را با دقت بخوانید:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» [النساء : ۶۹].

(و هر کس که از خداوند و رسول [او] فرمان برد، آنان با کسانی

خواهند بود که خداوند بر آنان انعام نموده است، از پیامبران و

صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان نیک رفیقانی هستند.)

خیلی خلاصه و واضح، اگر می‌خواهید رفیق و همراه پیامبران،

صدیقان، شهیدان و صالحان باشید، باید از خدا و رسول خدا اطاعت کنید.

تو را به خدا تا به حال چنین رفقای دیده‌ای؟!

چه رفقای نیکی!

«وَحَسُنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا»

پروردگارا! رفاقت این گروه‌ها را نصیب ما فرما.

این حدیث زیبا که دل عاشقان و دوستان را شاد می‌کند تقدیم به

شما!

بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه خدمت کار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت

می‌کند که گفته است:

أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ عَنِ السَّاعَةِ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟

قَالَ: «وَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟»

قَالَ: لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ.»

مردی از نبی اکرم در مورد قیامت، پرسید و گفت: قیامت کی بر

پا می‌شود؟

فرمود: (برای آن، چه تدارک دیده‌ای؟)

گفت: چیزی آماده نکرده‌ام جز این که خدا و رسولش را دوست

دارم.

فرمود: (تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست

داری.)

مژده به کسانی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دوست دارند.

«أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ».

(تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری.)
به واکنش عاشق و دوستدار رسول الله ﷺ انس بن مالک رضی الله عنه در قبال این حدیث توجه کنید که می‌گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه‌ی این سخن نبی اکرم خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری.»

چون او رسول الله ﷺ را دوست دارد، پس مطمئن می‌شود که در جهان آخرت با محبوبش خواهد بود.

انس بن مالک رضی الله عنه در ادامه می‌افزاید:

«فَأَنَا أَحِبُّ النَّبِيَّ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَزْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ»^۱.

(پس من پیامبر، ابوبکر و عمر را دوست دارم و به خاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنان نیست.)

خدایا شاهد باش که ما هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر، عمر، عثمان، علی و سایر صحابه - رضی الله عنهم - را دوست داریم، گر چه اعمال ما مانند اعمال آنان نیست، پس ما را با آنان حشر فرما و هم‌نشینی با آنان را در سرای جاوید نصیب ما نما.

خدایا شاهد باش که ما اهل بیت و آل پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله حمزه و

^۱ - صحیح: بخاری، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، شماره‌ی ۳۴۱۲ و تعدادی دیگر از محدثان از انس رضی الله عنه.

عباس (عموهای بزرگوار پیامبر ﷺ) خدیجه، عایشه (و بقیه‌ی مادران‌مان ازواج مطهرات) فاطمه، حسن، حسین و سایر اهل بیت و آل - رضی الله عنهم - را دوست داریم، پس ما را با آنان حشر فرما.

خدایا شاهد باش که ما تمام مؤمنین و مؤمنات را از ابتدای خلقت تا به امروز و تا روز قیامت دوست داریم، پس ما را با آنان حشر فرما. هم‌چنین شاهد باش که راوی محبوب و دوست‌داشتنی این حدیث زیبا و امیدبخش، انس بن مالک رضی الله عنه را - که احادیث عاشقانه‌ی زیادی درباره‌ی محبوبمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این کتاب از او روایت کردیم - دوست داریم و ان شاء الله که دعایش قبول شده باشد و در کنار محبوبش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد و ما را هم به آنان ملحق فرما.

آمین

آمین

آمین

یا رب العالمین.

مصادر و منابع

١- القرآن الكريم.

* تفسير و علوم القرآن:

٢- تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قريشي دمشقي [٧٠٠ - ٧٧٤ هـ]، محقق سامي بن محمد سلامة، دار طيبة للنشر والتوزيع، چاپ دوم، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.

٣- جامع البيان في تأويل القرآن (تفسير طبري)، محمد بن جرير طبري، تحقيق أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ. ق. - ٢٠٠٠ م.

٤- زاد المسير في علم التفسير، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن جوزي، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٤٢٢ هـ. ق.

٥- الجامع لأحكام القرآن معروف به تفسير قرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح انصاري خزرجي شمس الدين قرطبي (متوفى: ٦٧١ هـ. ق).

٦- ترجمه‌ی قرآن، فولادوند.

٧- ترجمه‌ی قرآن، مسعود انصاری.

* حديث:

٨ - صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى.

٩- صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى.

١٠- مسند الإمام احمد، الإمام أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل.

١١- سنن ابى داود، ابوداود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو بن عمران ازدي سجستاني.

١٢- السنن الكبرى، ابو عبد الرحمن أحمد بن على بن شعيب بن على بن سنان بن بحر نسابي.

- ١٣- شعب الإيمان، أحمد بن حسين بن علي بن موسى خُسرُوگردى خراسانى، أبو بكر بيهقى (متوفى: ٤٥٨ هـ. ق).
- ١٤- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، أحمد بن حسين بن علي بن موسى خُسرُوگردى خراسانى، أبو بكر بيهقى (متوفى: ٤٥٨ هـ. ق).
- ١٥- مصنف ابن أبى شيبة، عبد الله بن محمد بن ابراهيم بن عثمان كوفى معروف به ابن ابى شيبة.
- ١٦- فتح البارى شرح صحيح البخارى، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل عسقلانى الشافعى.
- ١٧- المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف نووي (متوفى: ٦٧٦ هـ. ق).
- ١٨- سنن ترمذى، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سؤرة بن موسى بن ضحاك، ترمذى، (متوفى: ٢٧٩ هـ. ق)
- ١٩- الشمائل المحمدية، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سؤرة بن موسى بن ضحاك، ترمذى، (متوفى: ٢٧٩ هـ. ق).
- ٢٠- نضرة النعيم فى مكارم أخلاق الرسول الكريم ﷺ، تعدادى از متخصصان با نظارت شيخ صالح بن عبد الله بن حميد إمام وخطيب حرم مكى، دار الوسيلة للنشر والتوزيع، جدة، چاپ چهارم.
- ٢١- فضل الصلاة على النبى ﷺ، إسماعيل بن إسحاق جهضى قاضى مالكى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ سوم، ١٩٧٧م، تحقيق محمد ناصر الدين آلبنى.
- ٢٢- سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد قزوينى معروف به ابن ماجه - ماجه اسم پدرش يزيد است - (متوفى: ٢٧٣ هـ. ق)
- ٢٣- صحيح وضعيف سنن ابن ماجه، محمد ناصر الدين آلبنى.
- ٢٤- السلسلة الصحيحة، محمد ناصر الدين آلبنى، مكتبة المعارف، رياض.
- ٢٥- السلسلة الصحيحة (مختصرة) محمد ناصر الدين آلبنى.
- ٢٦- صحيح وضعيف سنن النسائى، محمد ناصر الدين آلبنى.
- ٢٧- صحيح وضعيف سنن الترمذى، محمد ناصر الدين آلبنى.

- ٢٨- صحيح و ضعيف سنن أبى داود، محمد ناصر الدين ألبانى.
- ٢٩- صحيح وضعيف الجامع الصغير، محمد ناصر الدين ألبانى.
- ٣٠- صحيح السيرة النبوية، محمد ناصر الدين ألبانى، المكتبة الإسلامية، عمان، الأردن.
- ٣١- ضعيف الترغيب والترهيب، محمد ناصر الدين ألبانى، مكتبة المعارف، رياض.
- ٣٢- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة، محمد ناصر الدين ألبانى، مكتبة المعارف، الرياض.
- ٣٣- تحقيق احاديث فقه السيرة، محمد ناصر الدين ألبانى.
- ٣٤- غاية المرام فى تخريج أحاديث الحلال والحرام، محمد ناصر الدين ألبانى.
- ٣٥- مختصر الشمائل، محمد ناصر الدين ألبانى.
- ٣٦- المغنى عن حمل الأسفار فى الأسفار، فى تخريج ما فى الإحياء من الأخبار، أبو الفضل زين الدين عبد الرحيم بن حسين بن عبد الرحمن بن أبى بكر بن إبراهيم عراقى (متوفى: ٨٠٦هـ. ق)، دار ابن حزم، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٦ هـ. ق - ٢٠٠٥ م.
- ٣٧- معرفة السنن والآثار، أحمد بن حسين بن على بن موسى خُسْرُوْكَردى خراسانى، أبو بكر بيهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ. ق).
- ٣٨- المصنف فى الأحاديث والآثار، أبو بكر بن أبى شيبه، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستى عيسى (متوفى: ٢٣٥هـ. ق).
- ٣٩- الجد الحثيث فى بيان ما ليس بحديث، احمد بن عبدالكريم عامرى، محقق بكر بن عبدالله، دار الراية، رياض، ١٤١٢هـ. ق.
- ٤٠- غريب الحديث، خطابى، محقق عبدالكريم غرباوى، دارالفكر، ١٤٠١هـ. ق - ١٩٨٢م)
- ٤١- الأحاد والمثانى، أبو بكر بن أبى عاصم وهو أحمد بن عمرو بن ضحاك بن مخلد شيبانى (متوفى: ٢٨٧هـ. ق).

- ٤٢- مسند الدارمی معروف به سنن الدارمی، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام بن عبد صمد دارمی، تميمی سمرقندی (متوفى: ٢٥٥هـ. ق).
- ٤٣- مسند الشاميين، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير الخمي الشامي، أبو القاسم طبراني (متوفى: ٣٦٠هـ. ق).
- ٤٤- الجمع بين الصحيحين البخاري ومسلم، محمد بن فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حميد ازدي ميورقي حميدي أبو عبد الله بن أبي نصر (متوفى: ٤٨٨هـ. ق).
- ٤٥- المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمى شامى، أبو القاسم طبرانى (متوفى: ٣٦٠هـ. ق).
- ٤٦- المعجم الكبير، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير لخمى شامى، أبو القاسم طبرانى (متوفى: ٣٦٠هـ. ق).
- ٤٧- المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن حکم ضبي طهماتي نيسابوري معروف بابن البيع (متوفى: ٤٠٥هـ. ق).

* تاريخ و سيرت:

- ٤٨- الرسول الأعظم محمد ﷺ، أحمد ديدات، ترجمه على عثمان، بازخوانى محمد مختار.
- ٤٩- الرحيق المختوم، صفى الرحمن مباركفورى و ترجمه على الرحيق المختوم، حامد فيروزى و ابراهيم كيانى
- ٥٠- البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قریشى دمشقى، (متوفى: ٧٧٤هـ. ق)، تحقيق على شيرى، دار إحياء التراث العربى، چاپ اول، سال ١٤٠٨هـ. ق - ١٩٨٨ م.
- ٥١- تاريخ طبرى، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب آملی، أبو جعفر الطبرى (متوفى: ٣١٠هـ. ق).
- ٥٢- طبقات ابن سعد (الطبقات الكبرى)، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله بصرى زهرى، إحسان عباس، دار صادر، بيروت، چاپ اول، ١٩٦٨ م

٥٣- السيرة النبوية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قريشى دمشقى [٧٠٠- ٧٧٤ هـ].

٥٤- سيرة ابن هشام، أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب حميرى معافرى (متوفى: ٢١٣ هـ. ق)

٥٥- إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، تقى الدين أحمد بن على مقريزى (متوفى: ٨٤٥ هـ. ق)، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ. ق/١٩٩٩م، بيروت، تحقيق محمد عبد الحميد نميسى.

٥٦- الاكتفاء بما تضمنه من مغازى رسول الله و الثلاثة الخلفاء، أبو الربيع سليمان بن موسى اندلسى معروف بابن سالم.

٥٧- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، أبو الفضل القاضى عياض بن موسى يحصبى (متوفى: ٥٤٤ هـ. ق).

٥٨- سير أعلام النبلاء، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز ذهبى (متوفى: ٧٤٨ هـ. ق).

٥٩- عيون الأثر فى فنون المغازى والشمانل والسير، محمد بن محمد بن محمد بن أحمد، ابن سيد الناس، يعمرى ربعى، أبو الفتح، فتح الدين (متوفى: ٧٣٤ هـ. ق).

٦٠- إنباء الغمر بأنباء العمر، أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر عسقلانى (متوفى: ٨٥٢ هـ. ق).

٦١- الإستيعاب فى معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم نمري قرطبي (متوفى: ٤٦٣ هـ. ق).

* متفرقه:

٦٢- اخلاق المؤمن ا و ٢، نويسنده عمرو خالد، مترجم سمييه اسكندرى فر، انتشارات حافظ ابرو.

٦٣- كتاب مقدس.

٦٤- الرسول الأعظم محمد ﷺ، أحمد ديدات، ترجمه على عثمان، بازخوانى محمد مختار.

٦٥- طلوع محمد، مهدى سهيلى.

- ٦٦- صفة الصفوة، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد جوزى (متوفى: ٥٩٧هـ. ق).
- ٦٧- الموسوعة الفقهية الكويتية، الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية - الكويت.
- ٦٨- رد المختار على الدر المختار، ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين دمشقي حنفي (متوفى: ١٢٥٢هـ. ق).
- ٦٩- المستطرف فى كل فن مستظرف، شهاب الدين محمد بن أحمد بن منصور ابشيهي أبو الفتح (متوفى: ٨٥٢هـ. ق).
- ٧٠- منطق الطير، عطار نيشابورى.
- ٧١- ديوان اقبال.
- ٧٢- ديوان جامى.